

بسم الله الرحمن الرحیم

غرب و مهدویت

نویسنده:

رضا شجاعی مهر

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غرب و مهدویت

مشخصات کتاب

سرشناسه:شجاعی مهر، رضا، ۱۳۵۷ -

عنوان و نام پدیدآور:غرب و مهدویت : روایت تیپ شناسی و تحلیل تکنیک سازی های غرب علیه.../مولف رضا شجاعی مهر.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۲۸۸ص.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۵۰-۷

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

عنوان دیگر:روایت تیپ شناسی و تحلیل تکنیک سازی های غرب علیه...

موضوع:مهدویت

موضوع:موعود گرایی

موضوع:سینما -- ایالات متحده -- نقد و تفسیر

موضوع:تمدن غرب

موضوع:تمدن اسلامی

شناسه افزوده:بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۴غ۳ش/BP ۲۲۴

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۰۸۵۱۷

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ۲

غرب و مهدویّت

مؤلف: رضا شجاعی مهر

ویراستار: رامین باباگل زاده

صفحه آرا: داوود هزاره

طراح جلد: امیر تدین

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: اول-پاییز ۱۳۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۵۰-۷

شمارگان: هزار نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

m قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶)/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

m تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵۱۵۶۵۵

m www.mahdi۳۱۳.com

mShojaeimehr۳۱۵@gmail.com

m www.mahdaviat.ir

m info@mahdaviat.ir

ص: ۳

غرب و مهدویت

(روایت تیپ شناسی و تحلیل تکنیک سازی های غرب

علیه آموزه مهدویت و موعود گرایی اسلامی)

مؤلف: رضا شجاعی مهر

فهرست مطالب

مقدمه

آموزۀ مهدویت و فرهنگ انتظار، از مهم ترین سویه های فعال سازی اسلام سیاسی بوده و هست. این آموزه که یکی از سیاسی ترین گزاره های اعتقادی اسلام است، در شکل دهی به هیجانات و التهابات اجتماعی در مفصل بندی های سیاسی جوامع اسلامی نقش آفرین بوده است. مهدویت، به منزلۀ عصارۀ اسلام اهل بیتی، نه تنها ایستاری ارزشی و اعتقادی است، بلکه به مثابه یک عامل ژئوپولیتیک اثرگذار در دنیای اسلام و جهان تشیع، نقش آفرینی می کند. اسلام شیعی به طور اخص، با قرار گرفتن روی گسل انتظار مهدی(عج)، همواره در تحولات حوزه های سیاسی و فرهنگی جهان اسلام اثرگذار بوده است.

ایران، پایگاه شیعۀ دوازده امامی و آموزۀ مهدویت، هستۀ مرکزی دیپلماسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، از نظر افکار عمومی کشورهای غربی، شبح هولناکی است که خواب از چشم سیاست مداران دنیای غرب ربوده است.

سردمداران و سیاست مداران غربی به این باور رسیده اند که پدیدۀ مهدی گرایی و آرزومندی پرچم داری تهی دستان جهان به دست منجی موعود را نباید پدیده ای سطحی انگاشت. این آموزه از نیرومندترین و عمیق ترین اعتقادات اسلامی است که شیعیان، بیشترین انرژی را از آن دریافت می کنند. تأمل در باب «مهدی» و «موعود» در ادبیات شیعی، حجم گسترده ای از حدیث، الهیات (کلام)، ادبیات، شعر، فلسفه و عرفان را به خود اختصاص داده است. انتظار ظهور مهدی(عج) همواره زمینه ای برای بروز جنبش های

مقاومت گرا در طول تاریخِ پرفراز و نشیب اسلام بوده است. در طول چهارده قرن گذشته، تاریخ اسلام و تشیع، متمهِّدان (کسانی که ادعای مهدی بودن داشته اند) بسیاری را به خود دیده است. حجم گستردهٔ کتاب «الغیبه»ها، شاهدی بر توجه و اقبال نویسندگان و متفکران اسلامی به موضوع مهدویت است.

ماهیت انقلابی و تهاجمی این آموزه، آن را از سایر گزاره های دینی متمایز گردانیده است. ترکیب این آموزه با سیاست و ایدئولوژیزه شدنش، ماهیت غیرخنثی و انفجاری آن را آشکار می کند.

سران نظام سلطه به خوبی دریافته اند که در حال حاضر، مهم ترین منادی رهایی بخش مردم جهان از سیطرهٔ حاکمیت های استعماری، اسلام به طور اعم و انقلاب اسلامی ایران به طور اخص است؛ جریانی که با برخورداری از تفکر آخرالزمانی عظیم و انرژی زا، از عوامل هراس و اضطراب کشورهای غربی است.

ضرورت بحث از رویارویی غرب با مهدویت

با پدیدار شدن غرب مدرن و استیلای فرهنگ تجدد، تحولی بنیادین در همهٔ وجوه و شئون زندگی فردی و اجتماعی مردم سراسر جهان اتفاق افتاده است. این تحول به انزوای هویت سنتی و ایجاد جهان جدید در تار و پود زندگی بشر انجامیده است؛ تا جایی که انسان سنتی را در پارادوکس سنت و تجدد سرگشته کرده است. بی هویتی و اِلینه شدن انسان مدرن در مسلخ مدرنیته، خود، راز سر به مُهری است که تنها با جراحی و بازشکافی این گلادیاتور آهنین آشکار می شود. نفوذ فرهنگ غرب در قالب قدرت سیاسی برتر، میل به جهان گشایی و تفوّق طلبی و ترسیم یوتوپیایی از جنس غربی در پایان تاریخ از سوی فلاسفه و اندیشمندان غربی، ناگزیر این تمدن مهاجم را در مقابل باورهای پویا و پیش رو اسلام قرار داد.

مشتعل شدن شعله های تمدن اسلام با بروز انقلاب اسلامی ایران در نیمهٔ دوم قرن بیستم که به پایین کشیدن پرچم سکولاریزم جهانی انجامید، پایانی بر حاکمیت و سلطهٔ

مطلق غرب بر جهـان بود. با پیروزی انقلاب اسـلامی در بهمن سال ۵۷ و تلفیق اسـلام سیاسی با آموزهٔ مهدویت، نگرانی غربی هـا، رفته رفته شـکل ایـدئولوژیک به خود گرفت. تغییر رویـهٔ اسـلام از شـکل فردی به قالب های سیاسـی و اجتماعی، مبتنی بر گزاره هـای دینی، چالشـی بـود که نه تنهـا ایران، بلکه بـا هم پوشـانی و سامـان دهی گروه هـای انقلابـی برآمـده از جمهوری اسـلامی در پوشـش فرهنـگ مقـاومت، برای ثبـات نظـم منطقـه ای تحت حـاکمیت غرب ایجـاد گردیـد. نقش هویـتی آمـوزهٔ مهـدویت و فرهنگ انتظار، بر شـکل گیری انقلاب اسـلامی در رادیکالیزه شدن گروه های مقاومت اسـلامی در جهان اسـلام، حتی در جوامع غیرشـیعی انکارناپذیر است. جمهوری اسلامی ایران که نماد اسلام سیاسی است، با بهره مندی از پتانسیل بالای معنوی آموزهٔ مهـدویت و کـار بَست ادبیـات آخرالزمانی در تکوین انقلاب اسـلامی، در جبهـهٔ تمـدنی مخالف غرب و آمریکا قرار گرفت. از این پس، آموزهٔ مهدویت، گزاره ای انرژی زا و الهیات امیدبخش تشیع شد که در مسیر تهاجمات ایدئولوژیک غرب قرار گرفت.

ضرورت گفت وگو از مواجههٔ غرب با آموزهٔ مهدویت از این روست که دو قطبی شدن فرهنگ جهانی بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی در ایران با محوریت موعودگرایی اسـلامی و گـذار از ایران شـهر به آرمان شـهر، خواب جهان تک قطبی و بی رقیب غرب را به کـابوس بـدل کرده است. واقعیت این است که تمـدن غرب و اسـلام، به طور غیرمسـتقیم و نـامحسوس، در جـدالی آخرالزمـانی قرار گرفته انـد که این نزاع، حوزه هـای مختلف فرهنگی، سیاسـی، اجتمـاعی، اقتصـادی و نظـامی این دو رقیب را تحت تـأثیر خود قرار داده و این نگـاه بر همـهٔ حوزه ها اثر گذاشـته است. این ضـرورت ما را بر این داشت تا جلوه هایی از این تعـارض را به تصویر کشیده و به مصـداق شناسـی راهبردهـای جبهـهٔ غرب جهت رویـارویی و هم آوردی بـا آموزهٔ مهـدویت بپردازیم.

شایـد بتوان گفت، اهمیت و ضـرورت مطـالعه و شـناخت غرب، به اهمیت و ضـرورت آگاهی از جهان سیاسـی و فرهنگ روز بازمی گردد. گسترش روزافزون حجم

اطلاعات، شتاب شگفت انگیز انتقال پیام های فرهنگی و سیاسی و اثرگذاری رسانه های سمعی و بصری بر فرهنگ فولکوریک جهانی، بر کسی پوشیده نیست. در این راستا، هرچه بر میزان آگاهی و شناخت خود از اوضاع جاری جهان بیفزاییم، در برخورد با حوادث فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی غرب، آسیب ناپذیرتر خواهیم بود. فارغ از این واقعیت، دشمن شناسی و آشنایی با اهداف، روش ها و شگردهای غرب در مقابل اسلام و نظام اسلامی، اتخاذ موضع منطقی در قبال آن و خنثی سازی توطئه ها، ضرورت پرداختن به این بحث را دوچندان می کند؛ لذا شناخت غرب به عنوان جبهۀ تمدنی رقیب و مبانی فکری، نظری و راه کارهای عملی آن، برای مقابله با تمدن اسلامی، ضرورتی حساس و مهم به شمار می آید و اولین گام مقابله با دشمن، شناخت جبهۀ دشمن، اهداف و تکنیک های او به منظور مقابله با آن است.

این نگارش بر پایۀ این سؤال اصلی استوار است که: راهبردها و شیوه های تقابل و تخریب تمدن غرب علیه آموزۀ مهدویت چیست؟ به تناسب مختصات فصول سه گانۀ کتاب، نگارنده در پی پاسخ دادن به این پرسش های فرعی است:

عناصر و مؤلفه های فکری و فرهنگی تمدن غرب و اسلام چیست؟

در چه مقاطعی غرب با اسلام و مهدویت به منازعه برخاسته است؟

استراتژی های غرب صهیونیستی در مواجهه با آموزۀ مهدویت چیست؟

شگردهای نظام تصویری غرب (سینمای هالیوود) در مقابله با آموزۀ مهدویت، آخرالزمان و موعودگرایی اسلامی چیست؟

جهان غرب در واکنش به منجی گرایی اسلامی و تبعات سیاسی و فرهنگی آموزۀ مهدویت و فرهنگ انتظار، استراتژی ها و راهبرد هایی را جهت تخریب و تنزّل جایگاه این آموزه به کار بسته است. در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش که بر راهبرد ها و شیوه های تقابل تمدن غرب علیه آموزۀ مهدویت مبتنی می باشد این فرضیه اصلی

مطرح می شود که آموزهٔ مهـدویت به لحـاظ مـاهیت تهـاجمی و چالش برانگیز برای ایـدئولوژی های مخالف، به عنوان چشـم انداز آرمانی اسـلام، همواره مورد توجه اندیشـمندان و سـیاست مداران غربی بوده است. این آموزه با به مُخاطره انداختن نگاه موعود گرایی غربی صـهیونیستی، هـدف آماج تخریب ها و ترفنـد های همه جانبه از سوی غرب قرار گرفته است. این پژوهش از نظر هـدف، در زمرهٔ پژوهش هـای کـاربردی قرار می گیرد و از جنبـهٔ نحـوهٔ گرد آوری داده هـا از نـوع توصـیفی و تحلیلی است. جهت جمع آوری اطلاعـات مربوط به پیشـینهٔ تحقیق و ادبیـات موضوع، از کتـاب هـا، مقالات تخصصـی، پایان نامه ها، فصل نامه ها، جست و جو در پایگاه های اینترنتی و در کل روش کتابخانه ای استفاده شده است.

سازمانـدهی کتـاب نیز شامـل مقـدمه، فصول سه گـانه و نتیجه گیری می باشـد. بررسـی مبانی فکری و فرهنگی تمـدن غرب و اسـلام عنـوان فصـل اول می باشـد کـه در سه گفتـار ترمینولـوژی غرب، مبـانی فکری و فرهنگی تمـدن غرب، مبـانی فکری و فرهنگی تمدن اسلام خواهد آمد.

تحلیـل استراتژی هـای غرب مسـیحی صـهیونیستی در مواجهـهٔ بـا آموزهٔ مهـدویت، عنوان فصل دوم است که شامل گفتار های غرب صـهیونیستی و آرماگـدونیسم و تحلیل استراتژی های غرب در مقابلـهٔ با آموزه های مهـدویت می باشد فصل سوم کتاب حاضـر نیز به امـپراتوری هـالیوود و سـو گیری رسـانه ای غرب نسـبت به مقولـهٔ آخرالزمـان و منجی گرایی در سه گفتـار مجزّا خواهد پرداخت.

رضا شجاعی مهر ۱۳۹۳

ص: ۱۷

فصل اول: بررسی مبانی فکری و فرهنگی تمدن غرب و اسلام

اشاره

مقدمه

جهان غرب در طول قرون متمادی، با اشکال گوناگونی به دشمنی و خصومت با تمدن اسلام و آموزهٔ مهدویت پرداخته است. گاه این کینه ورزی ها در عرصهٔ رسانه ها و تهاجمات تصویری بوده، گاه در لابه لای متون و نوشته ها، دایره المعارف ها و سفرنامه های مستشرقان و گاهی هم با ایجاد انحراف از اسلام اصیل و تحریف آموزهٔ مهدویت، سعی در شیطنت و ضربه زدن به آن را داشته است.

به طور مشخص، این نزاع ها و دشمنی ها، پیش از این که به عدم توافق در افق های سیاسی دو تمدن و ناسازگاری در عرف دیپلماتیک مرتبط باشد، از ریشه های فکری و ارزشی دو فرهنگ منبعث می گردد. در این فصل، علاوه بر واکاوی و معناشناسی «غرب»، به مبانی فکری و فرهنگی تمدن غرب و اسلام خواهیم پرداخت تا تبیین گردد که سطح اختلافات این دو حوزهٔ تمدنی، در زیرشاخه های معرفتی و بن مایه های هویتی است که به صورت تنازعات فرهنگی، سیاسی و نظامی، خود را در طول تاریخ نشان داده است.

گفتار اول: ترمینولوژی غرب

اشاره

گفتار اول: ترمینولوژی(۱) غرب

«غرب» واژه ای با مفاهیم متعدد و متنوع است؛ لذا توصیف و ارائهٔ تعریفی از آن سخت و دشوار است. با این وصف، این واژه به هیچ وجه بی معنا نیست. تعریف غرب و تلاش برای شناخت آن، آثار و ادبیات بسیاری را از سوی اندیشمندان و نویسندگان مختلف جهان پدید آورده است.

غرب به سرزمینی خلاصه نمی شود و فقط مجموعه ای دینی، اخلاقی، نژادی یا حتی اقتصادی نیست. غرب به مثابه واحدی مرکب با جلوه های گوناگون، مجموعه ای فرهنگی و پدیده ای تمدنی است.(۲)

غرب، کلیتی فراگیر است که از کلی ترین امور و ساحات زندگی بشر تا جزئی ترین و شخصی ترینشان را در بر می گیرد؛ کلیتی که سودای تغلب و بسط هر چه بیشتر دامنهٔ نفوذ، تأثیر و حضور خود را دارد. این هژمونی که به مدد نوزایی و تحول غرب پس از رنسانس و انقلاب صنعتی پدید آمد، تمدنی را پایه ریخت که در ذات و بنیان خود میل به گسترش داشت و نمی توانست در موقعیت جغرافیایی خاص محصور بماند. بعد از اشباع ممالك غربی از این نوش دارو، عطش تمدن غرب برای دست برد به سایر نقاط، شدت گرفت و انواع و اقسام لشکرکشی ها و فتوحات فکری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در پوشش مبلغان دینی مسیحیت، جها ن گردان، مستشرقان، مردم شناسان و بازرگانان با هدف شناخت و بعد سیطره بر دیگر ممالك آغاز شد. از این رو بود که کشتی های غرب مدرن در سواحل اقصی نقاط جهان، از آفریقا تا آسیای دور کناره گرفت؛ کشتی هایی که با خود علاوه بر صنعت جدید و چشم فریب، دین، فرهنگ، آداب، زبان، دانش و همهٔ شئونات زندگی غربی را به ارمغان آورده بودند. البته به دلیل پتانسیل بالای فرهنگی اسلام، در ممالك اسلامی، به خصوص ایران در مقابل غرب

۱- اصطلاح شناسی (Terminology).

۲- سرژ لاتوش، غربی سازی جهان، ص۶۷.

سیطره جو، کـار اسـتثمار به کنـدی پیش می رفت. به تعبیر جلال آل احمـد: «فقط ما بودیم که در صورت و در حقیقت کلیت اسلامی تنها سدّ بودیم در مقابل گسترش تمدن اروپایی؛ یعنی در مقابل بازاریابی صنایع غرب.»(۱)

این مقاومت به مدد آن پشـتوانهٔ غنی و عظیم فرهنگی و تمدنی و از همه مهم تر، اسـلامی بود که نخبگان، علما، اندیشمندان و روشن فکران دل سوز و آگاه را بر آن داشت تا در برابر این هجوم صف آرایی کرده و مردم را به مقاومت و پایداری تحریص کننـد. مطالعه در تاریـخ مغرب زمین، نشـان گر این حقیقت است که غرب به یـک موجـودیت جغرافیـایی (اروپـا)، یـک دین (مسـیحیت)، یـک فلسـفه (نهضت روشـنگری)، یـک نژاد (سفیدپوسـتان) و یک نظام اقتصادی (کاپیتالیسم) مرتبط است، اما با هیچ یک از این ویژگی ها به تنهایی شناخته نمی شود.(۲)

در این جا لازم است برای شفافیت بیشتر، معنا و مقصود ما از کلمهٔ «غرب» به روشنی و وضوح تبیین گردد.

۱. غرب جغرافیـایی: نخستین معنـا و مفهومی که از واژهٔ غرب به ذهن متبـادر می شود و نسـبتاً هم رایـج است، غرب جغرافیایی است. البته اطلاـق غرب، به غرب جغرافیـایی چنـدان هم بی وجه نیست، چراکه غرب، فـارغ از هر معنـایی هم که لحـاظ شود، دارای خاسـتگاه جغرافیـایی در مغرب زمیـن است. روی کردهـای فلسـفی، تکنیکی، تمـدنی و انـدیشه ای به غرب، همه دارای خاسـتگاه جغرافیـایی در مغرب زمین هسـتند؛ به عبارت دیگر، به لحاظ تاریخی، چیزی که امروزه آن را غرب می نامیم، مؤلفه ها و عناصر اولیهٔ آن در بستر جغرافیایی مغرب زمین شکل گرفته است و همین امر باعث شد تا مؤلفه ها و عناصر مؤخرهٔ آن نیز در ارتکاز برخی افراد به مغرب زمین منتسب شوند.(۳)

۱- غرب زدگی، ص۲۹.

۲- سرژ لاتوش، غربی سازی جهان، ص۴۶.

۳- احمد رهدار، غرب شناسی علمای شیعه در تجربه ایران معاصر، ص۳۴.

غرب جغرافیایی شامل همهٔ اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکاست. اگرچه در این منطقه از جهان، کشورهای فراوانی با تفاوت های چشم گیری در سطوح مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وجود دارند، اما نمی توان آن را به لحاظ معرفتی و هویتی از هم تفکیک کرد.

در نگاه دقیق تر، غرب چیزی فراتر از سرزمین جغرافیایی است و جغرافیای مغرب زمین بسیار تنگ تر از آن است که بتواند مفاهیمی را که امروزه در ذیل غرب جای می گیرند، در بر بگیرد. طبیعتاً غرب به مثابهٔ منظومه ای اندیشه ای هرچند نمی تواند بدون موطن جغرافیایی باشد، اما مفهومی فراخ تر از غرب به مشابه یک جغرافیاست، اگرچه ماهیت این واژه (غرب)، نسبت استواری با غرب جغرافیایی پیدا کرده است.

بنابراین، این معنا ناظر بر سرزمین اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکا به عنوان ظرف مکانیِ ظهور تمدن غربی است. غرب بنا بر این مفهوم، همهٔ بلوک غربی در غرب عالم به جانب مغرب خورشید، شامل تمام اروپا از کشورهای اسکاندیناوی تا مرزهای اسپانیا با مراکش، تمام آمریکای شمالی شامل کانادا، آلاسکا و ایالات متحدهٔ آمریکا، تمام فواصل دریایی اقیانوس اطلس مابین اروپا و آمریکا و هم چنین مشتمل بر بخش اروپایی ترکیه، یعنی شهرهای استانبول و ازمیر را در بر می گیرد. شاخهٔ مهم این مفهوم، در تقابل ناحیهٔ غربی جهان با خاورمیانه و ناحیهٔ شرقی و آسیایی جهان تعیین می گردد. این مرزهای جغرافیایی تاکنون نوعی مرزهای سیاسی را نیز به وجود آورده که به موضع گیری های سیاسی جهان غرب در برابر شرق انجامیده است.

۲. غرب مسیحی: غرب باستان از بدو پیدایش، جریانی تفلسف زده و تهی از گزاره های دینی بوده است. با ورود تمدن غرب به دروازهٔ قرون وسطا، آرام آرام حیات انسان غربی با شریعت عیسوی در هم آمیخت و مسیحیت در آن سوی خاک خود، دین رایج و غالب مغرب زمین شد.

اگرچه زادگاه مسیحیت، منطقهٔ فلسطین و خاورمیانه بوده، این آیین آسمانی نتوانست در موطن مادری خود رشد کرده و دوران بالندگی خود را در اروپا و طی چند قرن اخیر توسط اروپایی ها در قارهٔ آمریکا داشته است؛ به طوری که امروز، مسیحیت دین رایج غرب به شمار می رود. مسیحیت، امروزه به سه شاخهٔ اصلی کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس تقسیم می شود. کاتولیک ها بیشترین سهم جمعیتی پیروان مسیحیت را نه فقط در غرب که در سراسر جهان تشکیل می دهند؛ فقط در آمریکای لاتین بیش از چهارصد میلیون پیرو آیین کاتولیک وجود دارد. ارتدوکس ها عمدتاً در یونان، صربستان، روسیه و مناطق اروپای شرقی، از کمترین آمار جمعیتی نسبت به دو شاخهٔ دیگر مسیحیت برخوردارند، اما پروتستان ها که دارای بیشترین تنوع و تکثرند، در کشورهای اروپای شمالی و ایالات متحدهٔ آمریکا از بالاترین رقم جمعیتی برخوردارند.

۳. غرب تمدنی و فرهنگی: مقصود از این تعبیر، فرهنگ و تمدن غربی است؛ فرهنگ و تمدنی که بیش از سه هزار سال قدمت در حوزهٔ اروپا دارد و طی دو سه قرن اخیر در آمریکا شکل گرفته و نظام سازی کرده است. در قرون معاصر، بعد از دوران رنسانس و عصر صنعتی شدن، تمدن غرب به مدد تلاش فکری و علمی دانشمندان خود، شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متفاوتی را رقم زده و توانسته است مکاتب مختلفی را در حوزهٔ فلسفه طراحی و تولید کند. این مکاتب گاهی چنان با یکدیگر متغایر و تناقض آلودند که گویی در دو حوزهٔ تمدنی کاملاً جدا رشد کرده و تکامل یافته اند؛ برای مثال، دو مکتب متعارض مارکسیسم و کاپیتالیسم (سرمایه داری)، هردو محصول اندیشهٔ متفکران غربی است. مکاتب سیاسی گوناگون، در عرض هم نظیر: لیبرالیسم، سوسیالیسم، فاشیسم، نازیسم و... در همین حوزهٔ تمدنی رشد کرده اند. مکاتب فلسفی متفاوتی نظیر پراگماتیسم، فلسفهٔ تحلیلی، پوزیتیویسم و... نیز از نحله های فکری تمدن غرب هستند.(۱)

۱- عباس علی رهبر، غرب و تجدید حیات اسلام، ص۵۶.

رشـد تصاعـدی در علوم پزشـکی، فنی و مهندسـی و تکنولوژی از سویی، و اُفت شدید در علوم انسانی و تولید نرم افزار جدید در عرصـهٔ نظریه پردازی از سوی دیگر، تمـدنی تکنولوژیکـال، تـک سـاحتی و سـخت افزارانه از غرب سـاخته است؛ بنـابراین غرب، به معنای تمدنی و فرهنگی، دوره ای تاریخی و فرهنگی است که از یونان باسـتان آغاز شده و در قرون وسطای مسیحی ادامه پیـدا کرده و در دورهٔ معاصـر به اوج بلوغ و رشـد خود رسـیده است. این معنا از غرب با تلقی شـرق شناسـی از شـرق که مشرق زمین را در گفتمان، بیگانه ای می داند که باید موضوع تصرف قرار گیرد، روشن و مفهوم می شود.(۱)

تأکید بیشتر در مفهوم شناسی غرب فرهنگی بر ساختار و محتوای فرهنگی غرب است، هرچند از نظر جغرافیایی، نواحی مربوط به بلوک شـرق را در بر می گیرد. هر جـامعه ای که بـا فرهنـگ و تمـدن غرب، هم گرایی داشـته باشـد، بر اساس این تعریف، غرب و غربی به شمار می آید.

۴. غرب ایـدئولوژیک به مفهوم هژمونی نظـام سـلطه: غرب ایـدئولوژیک و هژمونیک عبارت است از هر تمـدن و کشوری که گوهرش، پرسـتش نفس و اصـالت دنیـاست و به دنبـال بهره وری حـداکثری از مطـامع دنیـا در جهت اسـتبداد، خودکـامگی و استثمار ملت هاست و در پی ترویج و اقامهٔ بی دینی در عالم است. به وضوح، کشور آمریکا یا هر کشور اروپایی و غیراروپایی که به سـبب رشد اقتصادی و تکنولوژیک، دست رسی به ابزارهای اطلاع رسانی جهانی و داشتن توان نظامی و امنیتی، به دنبال نوعی تفوق طلبی و تحت سلطه قرار دادن دیگر کشورها باشد، در این دسته بندی قرار می گیرد. این سلطه، تنها در بعد سیاسی و نظـامی نیست، بلکه شامـل ابعـاد گونـاگون آن می باشـد. به یقین، نظـام سـلطه، بـا منـافع کشورهای اسـلامی و مسـلمانان در تعارض چشم گیر قرار دارد؛ از این رو در جهان اسلام، مسلمانان می کوشند با اتخاذ تدابیر لازم،

۱- شهریار زرنشان، عبور تاریخی، ص۲۴۵.

از غارت منابع و میراث اقتصادی خود به دست نظام سلطهٔ غربی، جلوگیری کنند؛ هرچند این تلاش ها همواره با موفقیت قرین نیست، اما این اراده در میان مسلمانان و به ویژه نخبگان جهان اسلام وجود دارد.(۱)

در این نگاه، غرب چیزی فراتر از جغرافیاست؛ غرب، اندیشه، تفکر و سنتی است که در همه جای عالم کنونی حضور دارد؛(۲) به عبارت دیگر، غرب به حوزهٔ وسیعی از تعاملات و تناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... اطلاق می شود که با درک جدید از عالم و آدم و مبدأ و معاد پدید آمده است. در این زاویهٔ نگاه، به جای این که غرب به جغرافیا و یا عقبهٔ تاریخی اش تعریف شود، به اندیشه و ایدئولوژی که در بطن آن مستتر است، خوانده می شود؛ لذا غرب بعد از رنسانس، نوعی جهان بینی، هستی شناسی و انسان شناسی را به ارمغان آورد که در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سبک زندگی با ابزار تکنولوژی در آن بالیده است. پس غرب، امروز بیشتر مفهومی ایدئولوژیک است تا جغرافیایی.(۳)

غرب از نظرگاه ایدئولوژیک، به مراتب وسیع تر از گسترهٔ جغرافیایی آن است و بیشتر بر ابعاد فرهنگی و تمدنی آن تکیه دارد؛ ابعادی که در قلمرو جغرافیایی مغرب زمین، به خصوص بعد از رنسانس به وجود آمد.

از این منظر، غرب عبارت است از: تفکری دنیاگرایانه، تجربی نگر و غیردینی، همراه با سلطه و استثمار مادی که بر تمایلات درونی و نفسانیات انسان غربی ختم می شود.(۴)

۱- مصطفی بروجردی و عباس نجفی فیروزجانی، روابط اسلام و غرب و تأثیر آن بر سیاست خارجی، ص۳۱۳۲.

۲- رضا داوری اردکانی، دربارهٔ غرب، ص۱۶.

۳- سرژ لاتوش، غربی سازی جهان، ص۵۰۵۱.

۴- مجید کاشانی، غرب در جغرافیای اندیشه، ص۵۲.

غرب ایدئولوژیک سعی در قبولاندن این مصادیق در گسترۀ جهانی است:

۱. آمریکا قدرت مندترین نظام در پایان تاریخ به شمار می رود؛

۲. سرنوشت آخرالزمان در دست قدرت مندترین نظام سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان است؛

۳. هر ملت و دولتی که با اهداف آمریکا و صهیونیسم بین الملل هم سو نیست، بر ضد او بوده و دشمن تلقی می شود؛

۴. تحقق آرمان های بشری در آخرالزمان در گرو تشکیل و تثبیت نظام لیبرال دموکراسی است.

ادوار تاریخ غرب

اشاره

غرب، روی کردی تاریخی فرهنگی است که در یونان باستان پدید آمد و تدریجاً گسترش یافت و فراگیر شد، و اگرچه در مکان جغرافیایی خاصی ظهور و بروز پیدا کرده، اما امری جغرافیایی نیست، بلکه واقعیتی تاریخی فرهنگی است.(۱)

مراحل تطور تاریخی غرب، پیچیده و لایه لایه است. صاحب نظران از چشم اندازهای گوناگونی به تحلیل رویدادهای تاریخی پرداخته و در نتیجه، داوری های متفاوتی دربارۀ وقایع تاریخی ارائه کرده اند.

در صورت بندی ادوار تاریخی تمدن های بشری، تمدن غربی را می توان در چند دورۀ تاریخی دسته بندی کرد:

الف) دورۀ ماقبل یونانی (ربّانی)؛

ب) دورۀ یونانی رومی (جهان مداری)؛

ج) دورۀ تئیسم (خدامداری)؛

د) دورۀ اومانیسم (بشرمداری).(۲)

۱- شهریار زرنشان، مبانی نظری غرب مدرن، ص۲۲.

۲- محمدرضا خاکی قراملکی، گفتمان تجدد، ص۳۶۷.

با توجه به منطق و فلسفۀ حاکم بر تاریخ غرب، می توان چهار دورۀ تمدن مادی غرب را به سه دورۀ کلان تفکیک کرد؛

۱. دورۀ غرب باستان

در صورت بنـدی تاریخیِ تمـدن غرب، دورۀ باسـتان خود به دو مرحلۀ متفاوت تقسـیم می شود: مرحلۀ ماقبل یونانی (ربانی) و مرحلۀ یونانی رومی (جهان مداری). در عصـر ماقبل یونانی، بشر با حقایق، نسبت شهودی و حضوری برقرار می کند، به فطرت متعالی خود نزدیک است و به غیب و امور قدسـی اعتقاد راسخ دارد، اما دیری نپایید که این دورۀ ربانی و توحیدی تاریخ بشر دچـار هبـوط معنـوی و تـاریخی می گردد و به تدریـج فضـای شـرک آلود بر آن مسـتولی می شود و بـا افول این دوره، تفکر میتولوژیک و اسـطوره گرایی شروع به رشد می کند. جهان نگری میتولوژیک (اسطوره ای) بر اعتقاد به خدایان متعدد و ملتزم به نسبت انضمامی میان انسان و طبیعت، مبتنی بود.

مرحلۀ دوم (دورۀ یونانی و رومی) از قرن هفتم و هشـتم پیش از میلاد آغاز می گردد. در این دوره، تفکر فلسـفی و متافیزیکی غالب شده بود. مسـیحیان نیز آن را دورۀ «پاگاندیسم» عنوان کرده اند که در آن به جای خدا یا خدایان، به عالم واقع و طبیعت اصالت داده می شود و اولین شـکل گرایش محض به حیات مادی و دنیوی بر اساس فرهنگ عقلانی و تفکر فلسـفی دیـده می شود.

۲. دورۀ غرب کلاسیک (قرون وسطا)

این دوره از تاریخ مغرب زمین، به قرون میانه و قرون وسـطا مشـهور است که با بعثت حضـرت مسیح علیه السلام و ظهور آیین مسـیحیت همراه گردیده است. گرایش غالب فرهنگ اجتماعی و نظام فلسـفی این دوره، ایمان به خدا با محوریت تثلیث است. غیب اندیشی، و به عبارت دیگر، آخرت محوری و دنیاگریزی، اساس و جوهر این دوره

را شکل می دهد که در نقطهٔ مقابل دنیاگرایی و جهان محوری قرار دارد. در این دوره، انزوا از دنیا و گریز از طبیعت موجب شد تا زندگی اجتماعی به سمت زهدگرایی و رهبانیت افراطی گرایش یابد، اما زهدگرایی افراطی و آخرت محوری مانع از نفوذ اندیشه های مادی در نظام عقلانی مسیحیت نشد. مسیحیان در دفاع عقلانی از آموزه های مسیح، اندیشه های فلسفی شرک آلود یونانی را در تأسیس کلام مسیحی به کار بستند. از آن جا که اندیشهٔ فلسفی یونانی بر عقلانیت مادی مبتنی بود و عقلانیت مادی نمی توانست با شهود دینی سازگار شود، ناگزیر کلام مسیحیت عملاً بستری شد برای نفوذ مادی گرایی و دنیاگرایی در ساختار عقلانی مسیحیت.

بدین سان، ده قرن حاکمیت آموزه های مسیحیت و کلام فلسفی مدرسی، حاصلی جز دنیاگرایی نداشت و در نیمهٔ قرن چهاردهم، دوران جدیدی آغاز شد که نافی و ناقد ادبیات کلیسایی قرون وسطا بود.

متون دینی مسیحیت، تنها به جنبه های اخلاقی توجه داشت و با ابعاد فلسفی، اجتماعی و حقوقی دین، سخت بیگانه بود و حتی در بعد اخلاقی نیز از ارائهٔ الگویی فراگیر و خردمندانه عاجز بود. اعتقاد به تثلیث و تجسیم خداوند در عیسی، باور به گناه آلودگی فطری انسان، رواج آیین هایی چون عشای ربّانی، مراسم اعتراف نزد کشیشان، وساطت کلیسا در بخشش گناهان و خرید و فروش بهشت و سوء استفاده های مالی دیگر، نیز زمینه های روی گردانی هرچه بیشتر مردم را از دین و ارزش های آسمانی فراهم ساخت. مردم سرخورده و خسته از نظام خشک کلیسایی، با آغاز دوران مدرن و شکستن درهای تعبد کلیسا، به تبلیغ ارزش های مادی و خردگرایانه برخاسته و خواستار حقوق و قوانین غیردینی و خارج از چارچوب اخلاقی شدند و به این ترتیب، مغرب زمین در کنار پیشرفت های علمی، اقتصادی و صنعتی، جهان بینی و فلسفهٔ زندگی جدیدی را فراروی انسان غربی نهاد.

مرحلهٔ دوم از تاریخ تمدن غرب که از حدود قرن پنجم تا چهاردهم و پانزدهم میلادی ادامه می یابد، دوران مسخ جوهر دینی تعالیم عیسی علیه السلام از سوی کلیسای مسیحی است و غرب، ظاهری دینی و باطنی یونانی داشت. در این دوره، هرچه از آغاز آن به سمت پایانش می رویم، فلسفهٔ یونانی نقش مؤثری در تفسیر ظواهر شریعت کلیسایی و مفاهیم دینی به نفع خود پیدا می کند و عنصر یونانیت بر مسیحیت غلبه می یابد.(۱)

غرب قرون وسطا به هیچ روی دینی نبوده، بلکه حاصل پیوند میراث متافیزیک یونانی با مسیحیت مثله شدهٔ شبه دینی بوده است.

۳. دورهٔ غرب مدرن (جدید)

این دوره، از پایان قرون وسطا، یعنی سدهٔ چهاردهم میلادی تا دورهٔ معاصر را شامل می شود. غرب مدرن، دوران بریدن از تمدن کلاسیک و قرون وسطا و بازگشت به دوران یونانی مآبی (فلسفی عقلانی) یا عصر طلایی است؛ گویی انسان مدرن با عقل، بیشتر از شرع انس دارد. در این دوره، با محوریت انسان و اصالت یافتن عقل خود بنیاد بشری، تمدن جدیدی پدید آمد که در آن، دنیا و مادیت اصالت دارد. در دورهٔ غرب مدرن، غرب با سلاح الحاد به جنگ مسیحیت آمد تا اراده و اختیار انسان را به جای خدا، محور تنظیم تعاملات و تناسبات اجتماعی قرار داده و آن را بر سرنوشت و تقدیر خود حاکم کند. دنیاگرایی که با رنسانس و نوزایی شروع شده بود، واکنش و شورشی علیه زهدگرایی و آخرت گرایی مسیحیت بود. در قرون وسطا، ریاضت جویی و دمیدن روحیهٔ آن جهانی در کالبد اجتماعی چنان بود که جامعه را از حرکت و پویایی برای زندگی بازداشته بود و انتظار مرگ و رسیدن به جهان آخرت، جزء فرهنگ جامعه

۱- شهریار زرنشان، مبانی نظری غرب مدرن، ص۲۲.

شده بود. یأس و نومیدی، به بخشی از فرهنگ اجتماعی دوران قرون وسطا تبدیل گشته بود؛ لذا دنیاگرایی و بازگشت انسان به دامان طبیعت، واکنش انفجارآمیز انسان مؤمنی بود که قرن ها سرکوب و سلب اختیار و بی اراده شده بود.(۱)

تغییر مرکز ثقل جهان انسانی از خدا به انسان، جدی ترین تغییری است که در غرب مدرن و دورهٔ رنسانس صورت گرفت. رنسانس، تحولی اساسی در زندگی مغر ب زمینیان پدید آورد. این تحولات، انکار اصول معنوی و دینی را به همراه داشت. در این مقام، بشر خود را موجودی طغیان کننده در برابر خداوند و عالم معنا تلقی کرد.

آنچه امروزه از آن با نام غرب و فرهنگ غربی یاد می شود، در واقع همان فرهنگ و فلسفهٔ حاکم بر دوران جدید است؛ دورانی که با یک نهضت فرهنگی اجتماعی به نام رنسانس آغاز شد که در واقع، واکنش غرب در مقابل قرون وسطای مسیحی بود. رنسانس که در آغاز بیشتر جنبهٔ علمی، هنری و ادبی داشت، به تدریج به عرصه های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز کشیده شد و احیای حقوق انسانی و آرمان هایی چون برابری، آزادی و رفاه در سرلوحهٔ اصطلاحات اجتماعی قرار گرفت.

اگرچه تمدن غرب را باید در راستای حرکت تاریخی رو به پیش دید، مقصود اصلی نوشتار حاضر، بررسی ویژگی ها و اثرگذاری فرهنگِ برآمده از غرب مدرن و تأثیر آن در ادبیات سیاسی فرهنگی غرب دربارهٔ منجی گرایی اسلامی است.

گفتار دوم: مبانی و اصول فکری و فرهنگی تمدن غرب

اشاره

در تبیین چیستی و ماهیت «غرب»، برداشت ها و تعاریف به تنهایی کافی نیست. ماهیت مفهومی همچون «غرب» به صرف تعریف و توصیف روشن نمی گردد و علاوه

۱- هرمن رندال، سیر تکامل عقل نوین، ص۲۲۷.

بر تعاریف، باید آن مبانی که تمدن غرب بر آن استوار است، مورد بحث و دقت قرار گیرد. مبانی و مؤلفه های غرب، بنیان هایی نظری است که تمدن غرب بر آن تکیه کرده است و هویت غرب با این بنیان ها رقم می خورد. این مبانی نظری، مفاهیم مدرنی را تأسیس کرده اند که جهان بینی انسان معاصر را به همهٔ موجودات متحول کرده و نگرش و بینش افراد را به خدا، هستی، انسان و طبیعت تغییر داده است. نظام مفاهیم جدید، تصویری از انسان و جهان ارائه می کند که فاعلیت و خواست بشر بر آن حاکم است؛ یعنی بشر جدید، جهان و انسان را دیگر بر اساس ذهنیتی که نظام های مرجع سنتی، آموزه های الهی و حتی فلسفه های یونانی ارائه می کردند، تبیین نمی کند و به این نظام ها اعتنایی ندارد. بر این اساس، می توان گفت، مبانی نظری جدید که تکیه گاه و خاستگاه غرب است، در سراسر تمدن غرب ساری و جاری است؛ به عبارت دیگر، این مبانی تمام ابعاد و شناخت تمدنی غرب را پوشانده و درون مفاهیم پایه، ساختارهای اجتماعی، سیاسی، سبک زندگی و حتی ابزار و تکنولوژی جدید، رسوخ کرده و گوشه ای از این نظام تمدنی شده است. مبانی نظری غرب، زیرساخت های اساسی نظام غرب و به مثابهٔ روحی است که پیکرهٔ نظام غرب با آن زنده است.

اصول و مبانی اندیشگی، پایه های حرکت عینی و عملی هر تمدنی است و به منزلهٔ خطوطی نشان دار هستند که حرکت نظام یک تمدن را هدایت و تنظیم می کنند. به طور دقیق، می توان رابطه ای دیالکتیکی میان مبانی و اصول، با شکل گیری و نظام تمدن قائل شد؛ از این رو، برای شناخت ماهیت و حقیقت غرب، باید اصول، ارکان و مبانی تشکیل دهندهٔ آن را بررسی و شناسایی کرد. تمدن غرب، تمدنی منسجم و یک پارچه، دارای مبانی اصول و غایات مشخصی است که در خدمت تفکر مادی هستند. بدون شناخت این اصول پایه، درک تمدن غرب و موضع گیری های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن غیرممکن است؛ علاوه بر این مفاهیم، تمدن غرب دارای برخی دست آوردهای علمی و تکنولوژیک نیز می باشد که در واقع، چهرهٔ ظاهری این تمدن را شکل می دهد. مبانی و اصول فکری و فرهنگی غرب در پی می آیند.

۱. اصالت انسان (Humanism)

در زبان فارسی، «اومانیسم» به معنای انسان گرایی، انسان مداری، مکتب اصالت انسان و به تعبیری انسان پرستی است.

بارزترین صفت غرب مدرن، بشرانگاری «خود بنیادی نفسانی» است. ریشهٔ اومانیسم در اصل به چند قرن پیش از میلاد و فرهنگ یونان باستان برمی گردد. در فرهنگ یونانی، این تلقی وجود داشت که انسان، رقیب وار در مقابل خدایان قرار دارد و در این بین، اصالت به خدایان داده می شد. به دنبال این اعتقاد بود که عده ای طرف دار اصالت انسان شدند و نظریهٔ انسان مرکزی یا خودمحوری به وجود آمد. اومانیسم حرکتی فلسفی و ادبی بود که در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم میلادی در ایتالیا پدیدار شد و به دیگر کشورهای اروپایی، سرایت کرد و سرانجام یکی از عوامل تشکیل دهندهٔ فرهنگ مدرن شد.(۱)

اومانیسم، یکی از اصول بنیادین و مؤلفهٔ جدایی ناپذیر تمدن غرب و روح حاکم بر این تمدن است. از آغاز رنسانس، اومانیسم یا انسان محوری، اساس فکری بسیاری از جریان های هنری و ادبی بوده و به تدریج در جریان های مذهبی، فلسفی و سیاسی نیز نفوذ کرده و توانسته است جنبش های بسیاری را در مقابل وضعیت گذشته و آموزه های آن به وجود آورد. اساساً «اومانیسم» به معنای اصالت دادن به انسان و محور قرار گرفتن انسان در تمام مناسبات و معادلات زندگی فردی و اجتماعی است. اومانیسم در بدو پیدایش، به معنای احیای کرامت و ارزش انسان تلقی می شد، اما به تدریج به حذف و نادیده گرفتن هر قدرتی ماورای بشر و اصالت بخشیدن به انسان منجر شد تا آن جا که بشر، مرکز کائنات و محور همهٔ امور قلمداد شد و انسان نقش خداوند را در تدبیر و مدیریت آدم و عالم به خود نسبت داد.

۱- شمس الله مریجی، سکولاریسم و عوامل اجتماعی شکل گیری آن درایران، ص۶۸.

اومانیسم روح غالب عصر مدرن و مهم ترین ویژگی دوران جدید است که فرهنگ و تمدن غرب بر پایهٔ آن بنا گردیده و تمام عرصه های زنـدگی غرب مدرن را تحت الشعاع خود قرار داده است. در این دیدگاه انسان، محور ارزش هاست و همه چیز از او شروع و به او ختم می گردد. در این دوره از تاریخ غرب، انسان در مرکز تصویر جهان قرار می گیرد.(۱)

تأثیراتی که اومانیسم در نگرش بر موضوعات بر جای گذاشت، به حدی بود که می توان از آن به کشف دوبارهٔ جهان و انسان یاد کرد. میشل فوکو از این مسئله تحت عنوان «اختراع انسان» نام می برد.(۲) در این زمان، دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به عنوان موجودی معقول و جـدا از مقـدرات الهی به دست آمد که بر اساس آن، انسان در آزادی کامل فکری و اخلاقی قرار می گرفت. اومانیسم قید و بندهای دینی را در هم شکسته و انسان را موجودی مستقل معرفی می کند.

امروزه مفهوم اومانیسم برای اشاره به نظام های فکری استفاده می شود که بدون در نظر گرفتن خدا و ادیان آسمانی، بر ارزش هـای انسـانی تأکیـد می کننـد. این نگرش در دورهٔ رنسانس و پس از آن، تأثیر عمیق و پرنفوذی در نظریه های فلسـفی، دینی، اخلاقی، هنری و... و نیز در دیدگاه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مغرب زمین بر جای گذاشت.

گرچه این نگرش کم و بیش از بـدو تاریـخ بشـر وجود داشـته، در عصـر نوزایی و به ویژه پس از آن، تأثیر عمیق و پرنفوذی بر حیات اجتماعی مغرب زمین بر جای گذاشته و منشأ تحولات مثبت و منفی فراوانی در آن سامان شده است.(۳)

۱- میثم طاهری بنچناری، فرهنگ و تمدن غرب از دیدگاه امام خمینی رحمه الله، ص۳۶.

۲- به نقل از: دیویس تونی، اومانیسم، ص۴۸.

۳- اندروهی وود، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ص۱۶۶۸.

نوزایی باعث توجه و نگاه جدید به انسان شد و «این اشعار پروتاگوراس، متفکر یونان باستان را که انسان معیار همهٔ چیزهاست، دوباره زنده کرد».(۱)

در این دوران نوزایی، جایگاه انسان در معرفت شناسی و هستی شناسیِ مغرب زمین تغییر یافت. در قرون وسطا انسان، مخلوقی است که محکوم به زندگی در این دنیاست، زیرا به عقوبت گناه نخستین از بهشت سعادت رانده شده، در هبوطی ناگزیر به زمین آمده و زندگی دیگری را شروع کرده است،(۲) ولی در دوران نوزایی، جایگاه انسان عوض می شود. در قرون وسطا، اراده و مشیت الهی، مدار همهٔ تحولات بود، اما پس از آن، انسان در مرکز هستی قرار می گیرد و می خواهد بر طبیعت چیره شود و با این چیرگی به بهره وری هرچه بیشتر از طبیعت و نعمات دنیا بپردازد.

نوزایی به دنبال رستگاری انسان نبود و ذهن انسان را از نفوذ الهیات رها کرد و به مبارزه با نهادها، اندیشه و شیوهٔ زندگی سده های میانه پرداخت. بر اساس تحولات صورت گرفته در عهد جدید، مفهوم جدیدی از انسان خلق شد که می توان آن را «انسان مدرن» نامید. در بیانی ساده تر، انسان مدرن، انسانی است که تفاوت های بسیاری با گذشته دارد. انسان جدید، انسانی خودمختار است که رابطهٔ خود با خدا در گذشته را از منظر سلطه گری و سلطه پذیری می بیند؛ از این رو، سعی در بر هم زدن این رابطه دارد.

انسان در رابطهٔ جدید خود سعی می کند خودمختاری خود را حفظ کرده و از قید نفوذ و سلطهٔ نیروهای ماورای طبیعی رهایی یابد. بنابراین، اومانیسم به معنای حاکمیت امیال انسان است؛ چنان که هابز اعتراف می کند: این امیالند که به اعمال انسان ها جان

۱- عبدالرحمن عالم، تاریخ فلسفهٔ سیاسی غرب: عصر جدید و سدهٔ نوزدهم، ص۱.

۲- علی رضا حسینی بهشتی، جستارهایی در شناخت اندیشهٔ سیاسی معاصر غرب، ص۱۲.

می بخشند و بر آن ها سلطه دارند. عقل و اندیشه برای آن ها صرفاً ابزارند و نقش دیده بان و جاسوس هایی را دارند که در جهت یافتن رهایی برای نیل به امیال می کوشند. در این جهت، هیوم، حتی پا را فراتر گذاشته و اخلاق را تابع امیال دانسته است.(۱)

در تفکر اومانیستی، اصالت از آن انسان است نه خدا، و مکتب انسان محوری درست در نقطهٔ مقابل خدامحوری است. اومانیسم جریانی افراطی بود که در مقابل تفریط گرایی مسیحیت در قرون وسطا پدید آمد. اومانیست ها علیه اخلاق مسیحی شوریدند، تا بهره وری از انواع لذت ها و زیبایی های مادی را تجربه کنند و آرزوهای بربادرفتهٔ خویش را در غرایز حیوانی بیابند.

تفکر اومانیستی که نخست با ترویج عشق زمینی و فرهنگ برهنگی، در نقاشی و مجسمه سازی ظهور کرد، به تدریج تمام شئون حیات علمی و عملی اروپای غربی را در بر گرفت و به عنوان یکی از پایه های اساسی ادبیات و فرهنگ جدید غرب، تثبیت و تحکیم گردید. اومانیسم در یک کلام، انسان مادی و زمینی را تنها موضوع ارزش مند برای تلاش و تفکر می داند. اومانیسم با قطع ارتباط با آسمان، به غرب آموخت که یگانه راه رهایی و کامیابی انسان، خود انسان است؛ پس بی اعتنا به هر عامل و باور بیرونی باید از خود آغاز کرد.

به طور کلی، اومانیسم در تاریخ غرب، با دو قرائت یا دو گرایش کلی بروز کرده است: یکی گرایش فردگرا و دیگری گرایش جمع گرا. فردگرایی که قرائت غالب از انسان گرایی بوده است، نه تنها اصالت را به انسان، بلکه به «فرد انسانی» می دهد. در عرصهٔ حیات سیاسی و اقتصادی، گرایش جمع گرا معمولاً در مکاتب سوسیالیسم و مارکسیسم و گرایش فردگرایانه، به خصوص در لیبرالیسم و کاپیتالیسم خود را نشان داده است.

۱- آنتونی بلاستر، لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط، ص۲۰۰.

حاصل این که اومانیسم با تکیه بر مؤلفه هایی همچون محوریت خواست و تمایلات دنیوی انسان و اعتقاد به عقل خودبنیاد بشر و روش علمی جدید، خود را یگانه حقیقت هستی و خالق تمام ارزش های این جهانی و حاکم بر شئون هستی سایر موجودات کرد.(۱)

در این نگاه، انسانی بریده از آسمان و انسانی مادی با نیازها و غرایز طبیعی، معیار همهٔ امور است و بُعد مادی انسان در تقابل با بعد روحانی و معنوی او اصالت می یابد؛ به تعبیر رنه گنون: «در واقع، منظور از این واژه این بود که همه چیز را محدود به موازین بشری محض سازند و... به بهانهٔ تسلط بر زمین از آسمان روی برتابند».(۲)

از این رو، بنیان و اساس این اندیشه، چیزی جز نفسانیت انسان نیست و نفسانیت، بیان گر بعد وانهاده و رهاشدهٔ انسان از معنویت و تعالی است، که انسان را از نیروی معنوی جهانی، مستقل می داند. نفسانیت، بیان گر بعد غیرمتعالی وجود انسان است که تحت فرمان «عقل متصل به حق» نیست و تنها او را بر طبیعت مسلط می سازد و در مقابل بُعد معنوی و روحانی او قرار دارد. مقصود واقعی غرب از اصالت انسان این است که انسان در هر نوع انکشاف، محور اصلی است؛ بنابراین، تلقی و کاربرد غرب از انسان، به صورت موجودی خودبسنده و به تعبیری قائم به خود است؛ به این معنا که خود، معیارهای صحیح اخلاقی، انسانی، سیاسی، اقتصادی و... را مبتنی بر خواست و ارادهٔ خود تعیین می کند. آدمی، دیگر اسیر زنجیرهای آسمانی نیست؛ انسان عبد و مملوک نیست، بلکه خود ربّ و مالك است.

انسان محوری و نفی کاشفیت هر چیزی به جز انسان و عقل او باعث شد که ساحت پاک و قدسی دین مورد حمله قرار گیرد و از صحنهٔ زندگی بشری نفی شده و جای آن

۱- عبدالرسول عبودیت، فرهنگ واژه ها، ص۴۹۵۲.

۲- رنه گنون، بحران دنیای تجدد، ص ۱۸۲۰.

را نفس امارهٔ بشری بگیرد. در اومانیسم، تفکر وحیانی و ساحت لاهوتی انسان نادیده گرفته شده و بُعد ناسوتی و نفسانی وجود آدمی اصالت می یابد.

بنابراین، به هر نوع فلسفه ای که منزلت ویژه ای برای انسان قائل است و او را مقیاس و مدار همه چیز قرار می دهد، اومانیسم اطلاق می گردد. این تفکر که در آغاز، تحولی ادبی و تغییر در برنامهٔ فرهنگی و آموزشی بود در مراحل بعدی، جنبهٔ سیاسی و نفی دین و ارزش ها را به خود گرفت. انسان مداران بر این باور بودند که منزلت انسان و توانمندی ها و استعداد او که در دوران روم باستان مورد توجه بود، در قرون وسطا نادیده گرفته شده است و باید در فضای جدیدی به احیای آن ها همت گماشت.

۲. اصالت دنیاگرایی (Secularism)

۲. اصالت دنیاگرایی(۱)(Secularism)

«سکولاریسم» از مهم ترین و اساسی ترین مؤلفه های نظام مدرن غرب از آغاز تا کنون است. این مفهوم، از عناصر ذاتی حاکم بر فضای غرب است.

سکولاریسم، معانی متعددی دارد؛ جدایی دین از سیاست، جداانگاری دین از دنیا، دنیوی گرایی و عرفی گرایی. عموم معانی ارائه شده ناظر بر بعد ایدئولوژیك و تجویزی سکولاریسم است. از معنای توصیفی و فرآیندی سکولاریسم با واژهٔ «سکولاریزاسیون» یاد می شود؛ لذا سکولاریسم اعتقاد به جداسازی و گسست دین و دنیا در همهٔ شئون و ساحت ها و ترویج این جداانگاری است. در واقع، گسست و انقطاع تمامی مناسبات، معادلات و ساختارهای زندگی فردی و اجتماعی مدرن از نظام سنتی، تعیین پدیدهٔ سکولاریزاسیون است.(۲)

۱- جدایی دین از عرصه های حیات اجتماعی.

۲- محمدرضا خاکی قراملکی، «خاستگاه و جایگاه سکولاریسم در غرب و ایران»، مجلهٔ معرفت، ش ۷۹، ص۷۶.

جدایی دین از سیاست، تنها یکی از شئون و ابعاد سکولاریسم است، نه معنای کامل و حقیقی آن. سکولاریسم مدعی جدایی اقتصاد، مدیریت، حقوق و همهٔ حوزه های زندگی بشری از دین است و اختصاص آن به سیاست، به دلیل اهمیت و محوریت آن است. سکولاریسم منکر اصل دین، خدا و آخرت نیست، بلکه منکر دخالت آن ها در زندگی انسانی است. سکولاریسم از وجود و عدم دین بحث نمی کند، بلکه قلمرو آن را محدود می نماید. سکولاریسم در پی غیرقدسی کردن یا غیردینی کردن و به عبارتی، عرفی کردن امور است.

جدا انگاری دین و دنیا که سکولاریسم دنبال می کند، فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت های دینی و نهادهای مذهبی، اعتبار و جایگاه اجتماعی خود را از دست می دهند. این بدان معناست که دین از عرصهٔ اجتماع به حاشیه رانده می شود و بسیاری از حوزه های بشری، با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت ماورای طبیعت، عقلانی می گردد.(۱)

سکولاریزم با حضور و نفوذ هرچه بیشتر خود در نظام زندگی فردی و اجتماعی بر توسعه و قوت تمدن غرب دلالت می کند. در مقیاس فردی «نظام تعلقات و حساسیت های فردی انسان»، «نظام ادراکات و مفاهیم حاکم بر شخص» و «در رفتارها و واکنش های فردی»، رنگ و بوی سکولاریستی به خود می گیرد. در مقیاس اجتماعی، سکولاریسم بر «اخلاق اجتماعی»، «عقلانیت اجتماعی» و «کنش اجتماعی» حاکم است؛ یعنی در مقیاس اجتماعی، شاهد سکولاریسم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هستیم. سکولاریسم در فرهنگ آکسفورد، صفت امری است که دنیایی، این جهانی و منقطع از کلیسا و دین باشد.(۲)

۱- میرچاالیاده، فرهنگ و دین (مجموعه مقالاتی از دایره المعارف دین)، ص۱۲۷۱۲۹.

۲- Oxford advanced Learner’s Dictionary, P.۱۰۶۲.

دنیاگرایی، گرایشی است که به حذف یا بی اعتنایی و به حاشیه راندن نقش مذهب و شریعت در حیات سیاسی، اقتصادی واجتماعی انسان می انجامد(۱) و معتقد به بی نیازی انسان از شریعت و وحی است. در سکولاریسم، حکومت خدا جای خود را به حکومت مردم می دهد. رشد تکنولوژی و علوم تجربی در غرب، رفته رفته به نفی حاکمیت خدا انجامید، قلمرو دین به رابطهٔ شخصی بین انسان با خدا در حریم خصوصی محدود شد و تمام شئون زندگی انسانی و اجتماعی، تنها به روش علمی و آزمون تجربی تفسیر گردید.

سکولاریسم به معنای مخالفت با تعلیم شرعیات و مطالب دینی، روح دین داری و رهایی از قید حاکمیت الهی است. در زمینهٔ حیات اجتماعی و سیاسی، جدا شدن سیاست از دین و اخلاق و غیردینی کردن نهادهای سیاسی و اجتماعی و تقدس زدایی از بُعد تقدس آمیز بودن برخی مظاهر جهان و انسان، محصول بینش مبتنی بر دنیاگرایی است.

رشد علم و صنعت در دنیای غرب مابعد عصر روشنگری باعث شد تا انسان غربی، سرمست از پیشرفت های علمی خود، آگاهانه خدا، دین، غیب و وحی را از زندگی خود، ابتدا در امور اجتماعی و سپس به طور قهری در امور فردی کنار بزند. به فرایند کنار زده شدن یا به حاشیه رفتن خداوند از ساحت زندگانی بشر، اصطلاحاً سکولاریسم به معنای عام آن می گویند.

با تعارض علم با دین که به تقویت سکولاریسم کمک کرد، نهضت اصطلاح طلبی دینی از سوی مارتین لوتر و ژان کالون، اقتدار کلیسا را در هم شکست و به تقویت قدرت سیاسی در مقابل کلیسا انجامید و فرقهٔ پروتستان را در مقابل کاتولیک ایجاد کرد که در نتیجهٔ آن، دامنهٔ نفوذ و قدرت پاپ در جهان مسیحیت محدود شد. پروتستانیزم

۱- علی ربانی گلپایگانی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، ص ۱۱۴۰.

بر ایـن موضـوع تأکیـد می کرد که «هر مسـیحی، روحـانی (کشـیش) خویشـتن است»،(۱) یگـانه مرجع دینی مسـیحیان، کتاب مقـدس می باشـد، کلیسـا و تفسـیر رسـمی آن، فاقـد مرجعیت دینی است و پرسـش های مطرح را می توان در سایـهٔ مراجعه به کتاب مقدس پاسخ داد، بدون آن که به مرجعیت کلیسا و قیمومیت آن نیازی باشد؛ بدین ترتیب، از اقتدار پاپ و کلیسا کاسته شد و در مقابل، موضع نیروهای سیاسی غیر دینی تحکیم گشت.

۳. اصالت آزادی(Liberalism)

«لیبرالیسم» مأخوذ از ریشهٔ «Libert» به معنای آزادی است(۲) و لیبرالیسم به معنای طرف داری از حاکمیت آزادی است.

آزادی خواهی، بر حسب موضوع و متعلّق، معانی و حوزه های متفاوتی را در بر می گیرد. لیبرالیسم در حوزهٔ سیاست به معنای آزادی از هرگونه اسـتبداد سیاسـی است و در حوزهٔ اقتصـادی، لیبرالیسم، طرف دار آزادی از ساختـار و اسـتبداد اقتصادی نظام فئودالی بوده که منجر به ظهور نظام سرمایه داری لیبرال شده است. لیبرالیسم اقتصادی، که در واقع همان سرمایه داری است، با هرگونه دخالت دولت بر حیات اقتصادی و هر نوع انحصار و مداخلهٔ دولت در تولید و توزیع ثروت، مقابله می کند و بر سـلطه و مالکیت شخصی تأکید می ورزد.

در حوزهٔ مـذهب، لیبرالیسم بر آزادی از قیودات مذهبی و اسـتبداد سازمانی کلیسا دلالت می کند که در آن، بر آزادی انتخاب مـذهب و آزادی در برداشت و تلقی شخصـی از متـون دینی تأکیـد می شـود. لیـبرالیسم مـذهبی بـا کنـار زدن هر نوع ایمـان و شورمندی، راهی برای ورود عقل مدرن به مذهب می گشاید. در حوزهٔ اخلاق نیز، لیبرالیسم به هیچ

۱- حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، ص۲۳۱.

۲- غلام رضا علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۶۹.

اصل اخلاقی سنتی پای بند نیست، بلکه طرف دار تسامح و تساهل در حوزهٔ رفتارهای فردی و اجتماعی است؛ لذا آزادی در حوزهٔ اخلاق به لیبرالیسم اخلاقی می انجامد.

در مجموع، لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی، اصلی است که سیاست گذاری و مهندسی کلان جامعهٔ مدرن در حوزهٔ سیاست، اقتصاد و فرهنگ با دخالت آن صورت می گیرد؛ لذا ساختارها و الگوهای حاکم بر توسعهٔ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظام تجدد، بر اساس اصل راهبردی لیبرالیسم رقم می خورد.(۱)

«Liberty» به معنای آزادی با صبغهٔ سیاسی اجتماعی و «freedom»، آزادی با صبغهٔ فلسفی و اقتصادی است، و لیبرالیسم شامل همهٔ روش ها، نگرش ها، سیاست ها و ایدئولوژی هایی است که هدف عمدهٔ آن ها، فراهم آوردن آزادی بیشتر برای انسان است؛ از این رو، لیبرالیسم با هر آنچه به محدودیت آزادی منتهی شود، دشمنی می ورزد.

لیبرالیزم در نوع تنزل یافتهٔ خود به «لیبرتیزم»، یعنی بی بندو باری اخلاقی گراییده است. امروزه آثار این گرایش مسلط و غلط را در مغرب زمین و بخشی از جوامع شرقی مشاهده می کنیم.(۲)

لیبرالیزم در بارزترین وجه خود، ایدئولوژی سیاسی حاکم بر نظام های غربی است. لیبرالیسم سیاسی، محوری ترین ایدئولوژی و اصل راهبردی در حوزهٔ سیاست مدرن است و در واقع، شکل گیری نظام سیاسی غرب در اثر تأثیر عقاید و ارزش های لیبرالیستی بوده است.(۳)

۱- محمدرضا خاکی قراملکی، گفتمان تجرد، ص۱۸۳.

۲- معاونت پژوهش مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، اسلام و غرب، ص۷۹.

۳- اندروهی وود، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ص۶۲۶۳.

لیبرالیسم تلاش می کند تا مرزی را میان حوزهٔ عمومی و خصوصی تعریف و مشخص کند و بر این اعتقاد است که هدف سیاست، حفظ حقوق فردی و به حداکثر رساندن آزادی انتخاب است.(۱)

لیبرالیسم در پی آن است که تا حد امکان، آزادی فردی را در جامعه افزایش دهد. از دیدگاه لیبرالی، فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی اولویت دارد. «جان لاک»، از مهم ترین نظریه پردازان لیبرالیسم، معتقد است: «انسان ها به حکم برخورداری از نیروی خرد، آزاد و برابر خلق شده اند و هیچ فردی بر دیگری از نظر سیاسی یا اخلاقی امتیازی ندارد.»(۲)

در لیبرالیسم دربارهٔ آزادی عمل دولت، بدبینی بسیاری وجود دارد؛ به طوری که دولتِ بدون محدودیت را دشمن فرد و جامعه می دانند. جان لاک در این باره می نویسد:

حکم رانان همچون شیران بالقوه ای هستند که از قدرت، به گونه ای بی رحمانه و خودسرانه برای پیش بردن منافع منحوس خویش استفاده می کنند.(۳)

جوهر ادعاهای این ایدئولوژی سیاسی، تفکیک حوزه های دولت و جامعه، تهدید قدرت دولت در مقابل حقوق فرد و آزادی فردی، افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد ممکن، عقلانیت و کرامت انسان، اعتقاد به ارزش برابر و اعتقاد به نوعی نسبیت انگاری و تجربه گرایی، تساهل و مدارا و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و اصل رضایت و قرارداد بوده و با هرگونه نخبه گرایی مخالفت می ورزد. از نظریه پردازان مهم

۱- ایان مک کین، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ص ۴۷۰.

۲- حسین بشیریه، دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی سیاسی، ص۶.

۳- مارتین لیپست، دائرةالمعارف دموکراسی، ج۳، ص۱۱۶۴.

این مکتب، جان لاک، منشبکیو، آدام اسمیت، ژان ژاک روسو، جان استوارت میل، برتراند راسل، هانا آرنت، آیزیا برلین و جان راولز هستند.(۱)

۴. اصالت سرمایه داری (Capitalism)

«کاپیتال» در زبان اقتصاد، به معنای سرمایه و «کاپیتالیسم» به معنای سرمایه داری است. سرمایه داری، نظام برآمده از انقلاب صنعتی غرب است که در آن بخش عمدهٔ فعالیت های اقتصادی، به ویژه در عرصهٔ مالکیت و سرمایه گذاری تولیدی، در دست افراد و مؤسسات خصوصی و غیردولتی است. این نظام که به اقتصاد بازار آزاد معروف است، از طریق رقابت اقتصادی برای کسب سود بیشتر فعالیت می کند.(۲)

سرمایه داری یکی دیگر از اصول بنیادین تمدن غرب است که با تحولات غرب معاصر، ملازم ذاتی بوده است. سرمایه داری در آغوش لیبرالیسم رشد و نمو نموده است پشتوانهٔ تئوریک لیبرالیسم، راه را برای نفوذ سرمایه داری به همهٔ مفاهیم، نظریه ها، ساختارها و نهادهای اقتصادی باز کرده است؛ به تعبیر دیگر، سرمایه داری، ایدئولوژی اقتصادی نظام غرب است که جهت گیری و خطوط کلی سیاست اقتصادی غرب در طول چندین قرن، بر اساس آن رقم خورده است. در واقع سرمایه داری، صورت اقتصادی تفکر و تمدن غرب است.

در اصطلاح رایج میان صاحب نظران، سرمایه داری نظام اقتصادی مربوط به دورهٔ بعد از رنسانس در غرب است که در آن، مهم ترین و بیشترین فعالیت های اقتصادی در بخش مالکیت و سرمایه گذاری، در دست افراد و مؤسسات خصوصی است و از راه

۱- حسین بشریه، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، ص۱۳۷.

۲- اندرو وینسنت، ایدئولوژی های سیاسی مدرن، ص۷۳۷۶.

رقابت آزاد اقتصادی، کسب سود و تولیـد ثروت به فعالیت می پردازنـد. این نظام اقتصادی در انقلاب صـنعتی (۱۷۵۰۱۸۵۰م.) بر اروپای غربی و آمریکا حاکم شد و به تدریج، به سایر کشورهای غیرغربی راه پیدا کرد.(۱)

اصـالت سـرمایه و سود، ریشه در «پروتسـتانیسم» نیز دارد، زیرا پروتسـتان هـا ثروت انـدوزی را نشانه ای از الطاف الهی به افراد قلمداد کردند. ثروت هم در پرتو سود، سهل الوصول تر است؛ نتیجه آن که سودگرایی و سرمایه داری به امری قدسی تبدیل و دولت ها و انسان ها از تعدّی به آن منع شدند.

۵. اصالت فایده گرایی (Utilitarianism)

این مکتب که به سودگرایی، منفعت گرایی و اصـالت نفع نیز ترجمه شـده، نظریه ای است که بر اصـالت فایـده و سود اسـتوار است. یکی دیگر از ویژگی هـای تمـدن غرب، سودانگاری و نفع فردی است. این ویژگی در فلسـفهٔ اخلاق جیمز بیل و جرمی بنتـام ریشه دارد که گفته انـد: انسـان در پی نفـع و فایـدهٔ فردی خـویش است و در این راه همـهٔ قـوا و اسـتعدادهای خـود را به خـدمت می گیرد. بر اسـاس ایـن اصـل، معیـار حقیقـت «مفیـد بـودن» اسـت؛ یعنی چیزی حقیقت است که مفیـد باشـد. در این صورت، همهٔ اعمال و کنش های آدمی در جهت کسب فایده، نفع و سود بیشتر به کار می افتد. از منظر این دیدگاه، هر دانش یا عقیده ای، آن گاه ارزش دارد که از نظر مادی برای انسان یا جامعه نافع تر باشد.

بر اساس نظام سـرمایه داری غرب، معیار همهٔ فعالیت ها، سود و لذت فردی یا جمعی در این جهان است. فارغ از ارزش ها، هر کـاری که موجب سودآوری بیشتر شود، کاری مجاز و منطقی به حساب می آیـد و هر امری که موجب تقلیل سود، سـرمایه و لذت گردد، عملی ناصواب و قبیح تلقی می گردد. منفعت گرایی در مغرب زمین، چنان

۱- عبدالرسول عبودیت، فرهنگ واژه ها، ص۳۱۳.

مخفی نیست که برای اثبات آن نیاز به استدلال و اقامهٔ برهان داشته باشد. این مبنای فرهنگی می گوید: بشر طالب منفعت است؛ بنابراین هیچ فرد، گروه و جامعه ای نباید مزاحم منفعت «من» باشد؛ هرجا که منفعتی برای من قابل تصور است، من حق استیفای آن را دارم، اگرچه این منفعت «من» به ضرر «دیگران» باشد.

معنای سودانگاری برخلاف آنچه عموماً تصور می شود، با سودجویی فرق می کند. سودجویی به زعم فرهنگ دینی، صفت نفسانی مذموم است، اما سودانگاری، واقعهٔ تاریخی یا یکی از شئون و اوصاف تاریخ جدید است. سودانگاری یعنی به همه چیز از افق سود و منفعت نظر کردن؛ به عبارت دیگر، در تاریخ جدید، تنها چیزهایی به حساب می آیند و «موجود»ند که نفعی از آن ها متصور باشد. مطابق این اصل، هم میل و انگیزه های فردی تحریک می شود و هم میل و انگیزه های اجتماعی.

تحریک و تهییج فردی و اجتماعی بر اساس اصل سودانگاری، ذهنیت و بینش های فردی و جمعی را سودانگاری می نماید و همه چیز را از منظر هزینه و سود تفسیر می کند؛ حتی این امر دربارهٔ معنویت و ارزش های اخلاقی نیز صادق است؛ از این رو، موجب محاسبات و دقت های عقلانی در فرد فرد جامعه برای تصاحب سود مادی بیشتر می شود. بدین ترتیب، ما شاهد رفتار و کنش های متناسب با فرهنگ سودانگار هستیم؛ بنابراین، هرگونه فرهنگ ایثار، بخشش، قناعت و ازخودگذشتگی را غیرعقلانی قلمداد می کند.

۶. اصالت لذت گرایی (Hedonisme)

در این اصل، لذت را ارزشی غایی و مهم ترین پیشهٔ انسانیت می داند. «هدونیسم» از واژهٔ یونانی «هدونی» به معنای شهوت، وام گرفته شده است. لذت گرایی خود به دو مکتب عمده تقسیم شده است؛ مکتبی که پیرو دیدگاه های جرمی بنتام بود و از مشی

کمّی دفاع می کرد. بنتام بر این باور بود که ارزش شهوت به طور کمّی، بدیهی است. بنتام می گفت: شهوت، شمارش پذیر نیست، ولی زمان لذت بردن را می توان محاسبه کرد. گروهی دیگر از پیروان لذت گرایی، شهوت را امری کیفی می شمردند. از میان آن ها می توان از جان استوارت میل نام برد. میل بر این اعتقاد بود که شهوت را می توان به سطوح گوناگون تقسیم کرد؛ شهوتی که بالاتر است و آن که پایین تر است. او می انگاشت که موجودات ساده تر به آسان ترین و دسترس ترین شکل شهوت بسنده می کنند و از دیگر جنبه های زندگی بی بهره اند.

مروّجان مکتب اصالت لذت، بر آنند که لذت بردن فاعل، عملی اخلاقی و ارزشی ذاتی است؛ به عبارت دیگر، استدلال پیروان این مکتب اخلاقی در غرب برای اثبات ارزش ذاتی لذت این است که انسان طبیعتاً طالب لذت است و از رنج و درد می گریزد. برای هر فرد، خوشی و لذت، امری مطلوب است و طبیعت انسان میل به سختی و رنج نشان نمی دهد. بر این پایه، ارزش ذاتی و منشأ مطلوبیت، لذت فرد است؛ در نتیجه، کاری برای فاعل اخلاقی، لذت بخش باشد ارزش غیری مثبت دارد و باید صورت گیرد و فعلی که برای فاعل رنج آور است، ارزش غیری منفی دارد و نباید انجام گیرد.(۱)

۷. اصالت مصرف گرایی (Consumerism)

اصل مصرف گرایی، یعنی تبدیل مصرف انبوه به فرهنگ عمومی. در واقع، مصرف گرایی، به معنای ایجاد نظام حساسیت ها و انگیزه ها با بمباران تبلیغاتی برای مصرف انبوه است.(۲)

۱- مجتبی مصباح یزدی، فلسفۀ اخلاق، ص۱۷۲.

۲- محمدرضا خاکی قراملکی، گفتمان تجدد، ص۲۰۶.

اصل مصرف گرایی، به واسطهٔ مدگرایی، تنوع کالایی و ایجاد هویت کالایی و کالاوارگی انسان منجر می گردد.

مصرف گرایی، مشوّق نظامی اجتماعی اقتصادی است که همواره خرید کالا ـ و خدمات بیشتر را طرح ریزی می کند. این پدیده یکی از مبانی اقتصادی تمدن غرب است که پس از انقلاب صنعتی رونق گرفت. فرایند مصرف گرایی در دوره های مختلف انقلاب صنعتی، روی کردهای گوناگونی به خود گرفت و در هر دوره بر اساس امکانات تولید صنعتی، فرهنگ مصرفی ویژه ای پدید آمد. فرهنگ مصرف گرایی، هم زمان با میل جوامع سرمایه دار به مصرف بیشتر، در غرب ظاهر شد و به تدریج، دامنهٔ آن به کشورهای در حال توسعه و جهان سوم گسترش یافت.

این فرهنگ، به عنوان فرایند اجتماعی، بدون در نظر گرفتن نیاز یا عدم نیاز، بر مصرف زدگی و مصرف هرچه بیشتر کالاهای تولیدی تأکید می کند. این اصل با سازمان دهی جوامع به سمت مصرف گرایی، نظام مصرف گرایی جوامع را مبتنی بر میل و خواست، بر پایهٔ نیاز تعریف می کند.

۸. اصالت علم گرایی (Scientism)

علم گرایی یکی از مفاهیم و شاخصه های عمدهٔ تفکر مدرن است که طی آن، یافته های علمی و تجربی که با تکیه بر تجربه و عقل انسانی به دست آمده است، مورد تأکید قرار می گیرد و برای ادارهٔ جامعه کافی دانسته می شود و نیازی به مابعدالطبیعه و مسائل غیرمادی احساس نمی شود. فرانسیس بیکن از متفکران تأثیرگذاری است که پایه های علم گرایی را قوام بخشید. بیکن به مسئلهٔ تسلط انسان بر طبیعت و سرنوشت خویش توجه کرد که این مسئله در نهایت، منجر به تقویت علوم عملی و فناوری شد.(۱)

۱- آندره کرسون، فلاسفهٔ بزرگ، ص۵۹۹.

واژهٔ «science» در لغت به معنای مهارت، علم و فن آمده و مقصود از آن، علم تجربی در مقابل معرفت های غیرتجربی است و واژهٔ «scientism» در لغت به معنای علم گرایی است. این دیدگاه اعتقاد دارد که علم، کلید حل همهٔ مسائل مربوط به سنجش ارزش و اعمال انسان در زندگانی است.

واژهٔ «علم» به معنای امروزی آن ماهیتاً با معنای قدیم علم، متفاوت است. مطابق علم جدید در قالب تجربه گرایی از آغاز عصر جدید، جهت نگاه آدمی به موجودات و مبدأ موجودات تغییر کرد. طبیعت که در نظر یونانیان عین نشاط، در نظر فیلسوفان مسلمان، مبدأ اول حرکت و سکون و در چشم همهٔ اهل دیانت تا رنسانس، آیت و نشانی الهی و مظهر جمال آفریدگار بود، به موجود بی جانی تنزل کرد که باید به تصرف و تملک ما درآید. پیش از گالیله، فرانسیس بیکن، علمی را ستوده بود که مؤثر در بهبود معاش بشر باشد و دکارت که معاصر گالیله بود، شأن علم جدید را تصرف در طبیعت به مدد احکام علمی ریاضی دانست.(۱)

علم مدرن، فقط معرفت و علم توصیفیِ محض نیست، بلکه علوم مدرن به واسطهٔ خصلت مندی و ویژگی های ساختاری خود اولاً، توسعه طلب و ثانیاً، انحصارگراست؛ یعنی درک و فهم مدرن که در همهٔ امور و شئون جریان یافته است، فهم و درک خود را تنها فهم صائب و درست می پندارد؛ لذا خصلت علم گرایی به مثابهٔ ایدئولوژی، خصلت انحصارگرایی و توسعه طلبی را داراست. خود علم و معرفت مدرن، معیارها و ملاک های تجربی را اصل حاکم می داند.

۱- محمدرضا خاکی قراملکی، گفتمان تجدد، ص۱۵۵.

۹. اصالت عقل گرایی (Rationalism)

یکی از اصول و مبانی معرفتی در فرهنگ غرب، عقل گرایی و عقل محوری است. واژهٔ «راسیونالیسم» از لحاظ لغوی دارای معانی متعددی نظیر خردگرایی و عقل گرایی است، اما از لحاظ اصطلاحی، خردگرایی آیین خاصی در اندیشه است که درایت را محور دانایی انسان دانسته، شناخت را جز از طریق خِرَد و کاربرد منظم آن میسّر و ممکن نمی داند.(۱)

اصالت عقل در مبحث شناخت به دو معنا به کار می رود؛ یکی در برابر اصالت حس و دیگری در برابر اصالت وحی؛ اما معنای اولی، یعنی عقل علاوه بر معارف حسی برای خود شناخت هایی دارد و ابزار شناخت انسان منحصر در حواس نیست، بلکه به وسیلهٔ عقل نیز بسیاری از چیزها که به وسیلهٔ حواس قابل درک نیست، درک می گردد. معنای دوم آن است که برای بشر تنها چیزهایی قابل قبولند که عقل بتواند آن ها را بپذیرد؛ از این رو، هر چیزی که با عقل بشر قابل درک نبود و مطابقت نداشته باشد، هرچند در شریعت آمده و وحی، آن را ثابت کرده باشد، قابل قبول نیست و مقصود از اصالت عقل، همین معنای دوم است.

مکتب اصالت عقل که مبادی آن در سده های هفدهم و هجدهم قرار دارد، بر این ادعا بود که عقل، یگانه منبع معتبر معرفت ما بر واقعیت است. فیلسوفان اصالت عقل معتقد بودند که فقط براهین قیاسی یا استقرایی می توانند اطلاعات دقیق و قابل اطیمنان دربارهٔ جهان به دست دهند.(۲)

۱- باقر ساروخانی، درآمدی بر دائرهٔالمعارف علوم اجتماعی، ص۶۱۲.

۲- استیفن هیل آبراسکی و برایان ترنر، فرهنگ جامعه شناسی، ص۳۱۲.

اعتقـاد به این که عقـل، فصل ممیّز انسان است عقلی که در اندیشـۀ غرب جدیـد مطرح است به مفهوم فلسـفی یا عقل فطری یا قوۀ ادراک و معیار تشخیص ارزش ها و مبنای انسان بودن، نیست؛ عقل در این دیدگاه، خود را از زاویۀ حس و تجربه می بیند و درک می کند و به آن نیز از دیدگاه حس و تجربه نگریسـته می شود. شاید بهترین تعبیری که در این خصوص بتوان به کار برد، محاسـبه و حساب گری باشـد تا عقل. عقلانیت، لایه ها و ابعاد متعـددی دارد. در دنیای مدرن، عقلانیتی که مدنظر است، عقلانیت ابزاری به منزلۀ تسلط آدمی بر طبیعت است.

مفهوم عقل گرایی پس از رنسانس جلوه گر شـد و در عصـر روشـنگری(۱) بسـیار مورد توجه قرار گرفت. عقلانیت جدیـد به تدریـج علاوه بر علم، سـایر حـوزه هـای انسـانی را در بر گرفت. عقـل گرایی در نظر دارد عقایـد، عرف هـا، رسوم و... را در معرض انتقاد و آزمایش قرار دهد و از نظر ملاک های عقلی، آن ها را اثبات کند. عقل گراها، عقل را یگانه منبع دانش و تنها معیار حقیقت می دانند و با هر مسئله ای که به امور ماوراء طبیعی و... مربوط باشد، مخالفت می کنند.(۲)

متفکران این دوره بـا تکیه بر عقـل گرایی و دوری از متافیزیـک، دسـتگاه فکری جدیـدی را پـایه گـذاری کردنـد. از نظر رنه دکارت فکر متفکر، مقدم بر هر چیزی است. او با جملۀ معروف خود «من فکر می کنم پس هستم»،(۳) بر اهمیت تعقل تکیه و بر ماهیت انسانی و نه متافیزیکی تأکید می کند.

۱- Enlightenment.

۲- The Encyclopedia Americana, vol. ۲۳, P.۲۲۵.

۳- هنری توماس، بزرگان فلسفه، ص ۱۹۰.

۱۰. اصالت فردگرایی (Individualism)

از دیگر اصول و مبانی فرهنگ مغرب زمین، فردگرایی است. فردگرایی، شاخه ای از انسان محوری است که به تقدم فرد بر جامعه دلالت می کند. این اندیشه در مقابل جمع و جامعه، به فرد ارزش و اصالت می دهد و هر اصلی برتر از فردیت را نفی می کند. در قدم فراتر، حقوق و خواست فرد به لحاظ اخلاقی، مقدم بر حقوق و خواست های جامعه قرار می گیرد. این تفکر، فرد فرد آحاد جامعه را بنیاد قائم به خود و مقدم بر جامعه می داند و لذا ارزش مستقلی به جامعه نمی دهد، جز این که آن را اجتماعی از افراد مجزا می داند.(۱)

در واقع، فردگرایی، جامعه و هستی را بستر و زمینهٔ تحقق اهداف و غایات فردی تلقی می کند. این روی کرد به هر عرصه ای که وارد شود، بیش از آن که بر هویت اجتماعی و ترکیبی تأکید کند، در تلاش است وجوه تفاوت و تمایز فرد از دیگران را مورد تأکید قرار دهد. در فردگرایی به هویت و تشخص فردی انسان، اصالت داده می شود و افراد همچون اتم های منفرد و مونادهایی تصور می شوند که هیچ پیوند ارگانیکی و جمعی بر آن ها حاکم نیست و فرد فرد انسان ها هویتی سیال دارند که لازمهٔ قهری این تلقی، اتمیسم اجتماعی است.(۲)

در این نگرش که برگرفته از اومانیسم و اصالت انسان است، فرد به خودی خود «ارزش برتر» تلقی می شود و جامعه، ابزاری برای رسیدن فرد به اهدافش است. بر مبنای فلسفهٔ اصالت فرد، جامعه و نهادهای اجتماعی اموری فرضی، ذهنی و فاقد هرگونه واقعیت عینی به شمار می روند؛ در نتیجه، محدودیت هایی که زندگی اجتماعی،

۱- آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ص۱۴۸.

۲- براین فی، فلسفهٔ امروزین علوم اجتماعی، ص۶۰۶۲.

ناگزیر بر فرد تحمیل می کند، ملال آور و بیهوده می نماید. بنابراین، فردگرایی گام بعدی را در تکامل اومانیسم برداشت. اگر در اومانیسم، انسان، محور هستی قرار می گرفت در فردگرایی، فرد با همهٔ خصوصیات فردی اش معیار و میزان است.(۱)

با ظهور فردگرایی که از مشتقات انسان محوری است، ادعا شد که هیچ قدرت بیرونی نباید بر خواسته های فردی فرمان براند و یگانه معیار حقیقت همان فرد است. در اندیشهٔ فردگرایی، زندگی هر فرد به خود او تعلق دارد و می تواند با آن هر طور که مایل است، رفتار کند. در این دیدگاه، میل انسانی مهم ترین جایگاه را دارد و چنان قدرتی دارد که اخلاق و آرمان های اجتماعی نیز باید خود را با آن تطبیق کنند و اساساً سیاست و اخلاق باید بر مبنای امیال شکل گیرد. بر اساس تلقی فردگرایی، عقل، قدرت شناخت اهداف و گزینش خوب از بد را ندارد. در این طرز تلقی، عقل فقط خدمتکار و بردهٔ شهوات و خواهش ها قلمداد می گردد.

بر پایهٔ مفهوم فردگرایی در غرب، به تدریج مجموعه ای از اندیشه های سیاسی، حقوقی و اقتصادی شکل گرفت و پایه های تمدن غرب جدید را پی افکند. شعارهایی چون برابری، آزادی فردی، حقوق بشر، حق مالکیت و... همگی برگرفته از مبانی برخاسته از فردگرایی است.

از آن جا که اساس تفکر خودخواهی بر تمایز و تشخص فردیت انسان نهاده شده، نظام روابط حاکم بر فرد انسان نیز بر محور فردیت انسان شکل گرفته و منیّت و تمایلات دنیوی و ساحت مادی انسان، اساس امور قرار داده شده است؛ بنابراین، فردپرستی، مستلزم محدود شدن ارتباط انسان با خویشتن به بعد جسمانی و طبیعی و

۱- محمدرضا زیبایی نژاد و محمدتقی سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیتی زن در اسلام، ص۲۹.

نفی ساحت مجرد انسان و انکار شهود و اشراق روحی است. فردگرایی همانند انسان محوری، از اصول بنیادین غرب به شمار می آید؛ هرچند فردگرایی در ادبیات اجتماعی حاکم، غیر از انسان گرایی است و اساساً انسان مداری و فردگرایی دو شیوهٔ فکری اند که دو مفهوم متفاوت از آن ها اراده می شود، در عین حال، مصداق فردمحوری و انسان محوری یکی است. انسان در اومانیسم بر اریکهٔ خدایی تکیه می زند و عالم هستی را با محوریت انسان تفسیر می کند، اما فردگرایی که از لوازم منطقی انسان مداری است، از توجه بیش از پیش انسان به خود و به تعبیر دقیق تر، از انغمار انسان در خود حکایت می کند؛ چنان که افقی فراتر از خود نمی بیند و قهراً به فردپرستی و خودپرستی می انجامد.(۱) به طور کلی، این دیدگاه منافع فرد را بر منافع جامعه و دولت مقدم می داند.

۱۱. اصالت نسبی گرایی (Relativism)

یکی دیگر از اصول بنیادین نظام ارزشی غرب، نسبت گرایی است. نسبیت گرایی در عرصهٔ معرفت، فرهنگ، دین، اخلاق و جایگاه متزلزل ارزش ها در تمدن مادی غرب، چاره ای جز رأی دادن به نسبی گرایی ندارد. بر این اساس، در جامعه ای ممکن است هم جنس بازی به خواست و میل عمومی تبدیل شود و در جامعه ای دیگر، مردم آن را قبیح دانسته و رغبتی به آن نداشته باشند. در آن صورت، بر اساس نسبیت گرایی ارزشی، هم جنس بازی برای جامعهٔ نخست امری مفید و ارزش مند است و برای جوامع دیگر ناپسند و غیر مفید. در نظام های لیبرال دموکراسی غربی، اصالت با خواست و ارادهٔ انسان هاست؛ در نتیجه، همه چیز ممکن است دست خوش تغییر شود.

مطلق زدایی و نسبی نگری به مباحث اعتقادی و اخلاقی، از ارکان مهم فکری و

۱- محمدرضا خاکی قراملکی، گفتمان تجدد، ص۱۷۳.

فرهنگی غرب است. در این نگاه، هیچ ارزش و اعتقاد مطلق و ازلی و ابدی وجود ندارد، بلکه اخلاق و اعتقاد ایده آل، مطابق نظر افراد جامعه شکل می گیرد. حق و ارزش، آن چیزی است که مردم می خواهند و از آن جا که خواست و رأی آن ها در زمان ها و مکان های مختلف تغییر می کند و تفاوت دارد، پس حق و ارزش نیز امری نسبی است، نه ثابت و مطلق.

یکی از ارمغان های تجربه گرایی، نسبیت ارزش یا جداسازی ارزش ها از واقعیات بود. از آن جا که تجربه گرایی، معرفت دینی همگانی و قابل اتکا را معرفتی می دانست که از جهان عینی به روش تجربی گرفته شده باشد، مقولاتی فراحسی، همچون ارزش های حقوقی و اخلاقی، نمی توانست جنبهٔ عینی و عملی به خود بگیرد، زیرا ارزش ها در کالبد جهان تنبیده شده اند تا با کاوش علمی، آن را دریافت و امور اخلاقی نیز به گونه ای ملموس در جهان دیده نمی شود تا بتوان با پژوهش های تجربی، آن ها را اثبات کرد؛ بنابراین، مطلق بودگی در نگرش تجربه گرایان، امری واقعی نیست، بلکه امری موهوم و ناشی از داوری اخلاقیِ فردی است. هر کس آنچه را دوست دارد، خوب می نامد و آنچه با خواسته های شخصی او سازگار نباشد، بد می پندارد. این رویه، در ادبیات مغرب زمین، به نسبی گرایی مشهور است.

۱۲. اصالت ناواقع گرایی

یکی از مهم ترین مبانی اندیشه ای غرب جدید، غیرواقع گرایی است که عامل بسیاری از تصمیم سازی های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در دنیای غرب است؛ برای نمونه، در حوزهٔ هنر معتقدند چون «گُل» از نظر شما ممکن است زیبا به نظر برسد و از نظر دیگری زشت، بنابراین ما نمی توانیم بگوییم گل ها به طور مطلق زیبا هستند؛ یا در عرصهٔ ارزش های معرفتی ما نمی توانیم بگوییم به طور مطلق حجاب،

عفاف، صداقت و... ارزشند، بلکه ممکن است هر یک از این ارزش ها در برهه ای از زمان ارزش به شمار آیند و در برهه ای از زمان، ضد ارزش و یا هر یک ممکن است در جامعه ای ارزش تلقی شوند و در جامعه ای دیگر ضدارزش؛ از این رو، هیچ ارزشی به طور مطلق وجود ندارد. غیرواقع گراییِ ارزشی، مدعی است که ارزش های دینی، اخلاقی و حقوقی هیچ منشأ و مبدأ واقعی ندارند، بلکه برآمده از احساسات، امیال و عواطف فردی اجتماعی و امثال آن هستند.

۱۳. اصالت دموکراسی (Democracy)

این واژه از ترکیب دو واژهٔ متعلق به یونان باستان گرفته شده است: دموس (Demos) به معنای مردم و کراتوس (Kratos) به معنای حکومت. این تعریف ساده نمی تواند ابعاد مختلف این مفهوم را به خوبی روشن کند. واژهٔ «دموکراسی» از اصطلاح یونانی دموکرتیا (Demokrita) ریشه گرفته که به معنای «حکومت مردم» است. دموکراسی به معنای نظامی است که در آن مردم (نه شاهان، اشراف و...) حکومت می کنند.(۱) حکومت دموکراسی که با مشارکت حداکثری و کمّی مردم شکل می گیرد، بر پایهٔ مشروعیت مردمی استوار است. این نگاه که ریشه در تفکر اومانیسم و انسان سالاری دارد، هر حکومت فرامردمی را غیرمشروع می داند.

دموکراسی مفهومی گسترده است که عناصر و ملزومات بسیاری را در بر می گیرد؛ مهم ترین آن ها عبارتند از: نشئت گرفتن قدرت و قانون از ارادهٔ مردم، آزادی بیان افکار عمومی و اتکای حکومت به آن، اصل حکومت اکثریت در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی، وجود تساهل و مدارای سیاسی، محدود بودن قدرت حکومتی به

۱- آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ص۳۲۸.

رعایت حقوق و آزادی های فردی و گروهی، تکثر و تعدد گروه ها و منافع ارزش های اجتماعی، قدرتمندی جامعهٔ مدنی، اصل نسبیت اخلاق و ارزش ها، برابری سیاسی گروه های اجتماعی از لحاظ دست رسی به قدرت، امکان تبدیل اقلیت های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظرهای گروهی، پاسخ گو بودن و مسئولیت پذیری در قبال عموم مردم، استقلال قوهٔ قضائیه در جهت تأمین آزادی های عمومی مدنی افراد و گروه ها، تفکیک قوا یا استقلال سه قوه از یکدیگر، امکان ابراز مخالفت سازمان یافته و وجود گروه های قانونی مخالف. این مصادیق تقریباً تمامی جنبه های دموکراسی را در بر می گیرد؛ بنابراین، دموکراسی یعنی حکومت تودهٔ مردم.

داعیهٔ اصلی دموکراسی، فراهم سازی زمینهٔ مشارکت و مداخله در امور کشورداری است. با ظهور اومانیسم و شیوع مذهب اصالت انسان در غرب، رفته رفته نظام های اجتماعی نیز تغییر و تحولاتی بنیادین یافتند. در این میان، دموکراسی، طرح و اندیشه ای بود که از سویی، بر اعطا یا واگذاری حق قانون گذاری و حاکمیت به انسان و از سوی دیگر، برای رفع خلأها و آسیب هایی همچون نبود مشارکت اجتماعی و بی توجهی به نقش توده ها و به عبارتی، نابرابری در رقابت های اقتصادی و سیاسی تلاش می کرد. دموکراسی بر مشارکت حداکثری مردم در عرصهٔ اقتصاد و سیاست تأکید می کند و به این ترتیب، دولت رفاه یا دموکراسی سازمان یافته، کارکردهای جدید خود را عرضه می کند.

۱۴. اصالت قدرت گرایی

از دیگر خصوصیات بارز فرهنگ غرب، اصالت دادن به قدرت است. توجه به قدرت، در جایگاه کمال استعدادهای آدمی در غرب دیده می شود. اگر نزد افلاطون برترین فضیلت، عدالت بود و نزد مسیحیان کمک به دیگران، در دورهٔ جدید و در فرهنگ امروزین غرب، فضیلت برتر در انسان، قدرت است؛ به همین دلیل، غرب

تلاش می کند برای دست یابی به قدرت و بقای خود، هر نوع تفکر، اندیشه و مکتب را که در مقابل قدرت او می ایستد، نابود کند و بقای خود را در فنای دیگران می بیند.

غرب برای توجیه اصالت قدرت، هم به نظریات علمی و فلسفی چنگ زده و هم در مقام تحریف تاریخ برآمده است. ارادهٔ معطوف به قدرت (Will to power) که نظریهٔ معروف نیچه، فیلسوف غربی است، در بسط و گسترش اصالت قدرت در غرب، نقش بسزایی داشته است. بر اساس این تفکر، غرب دائماً روح برتری طلبی را نسبت به فرهنگ های دیگر در خود احساس کرده و روز به روز تقویت می کند. «نیچه» بر این عقیده بود که اساساً آدمی برای غلبه بر ضعفا و فرودستان آفریده شده و خوی سلطه جویی در طبیعت او وجود دارد.(۱)

از مبانی دیگر تقویت قدرت طلبی، نظریات فرانسیس بیکن است که قدرت و تسلط را کمال آدمی می دانست و یا این که هابز، فیلسوف و سیاست مدار غربی می گفت: «انسان، گرگ است.» تقویت این روحیه در فرهنگ غرب و یاری گرفتن از نظریه پردازان، خود موجب گردید که آنان در سده های اخیر به کشورهای مختلف تجاوز کرده و ثروت مردمانش را تصاحب و غارت کنند. پی آمد تهاجمات غربی ها به کشورهای آسیایی، آفریقایی و ملل دیگر، موجبات رنج، نارضایتی و عقب افتادگی آن ها و ثروت اندوزی و جهان خوارگی غربی ها را فراهم آورد.

۱۵. اصالت جهان گرایی (Universalism)

یکی از خصایص تمدن غرب، روحیهٔ استعمارگری و نگرش امپریالیستی است. یونیورسالیسم و جهان گرایی یکی از مبانی مهمّ فرهنگ سیاسی غرب است و در اصطلاح، به معنای حذف هرگونه مرز، معیار و مقیاس غیرغربی در جهت اتحاد بشریت، تحت لوای رهبری غرب و جای گزین کردن نوعی لاقیدی و بی بندوباری

۱- محمدتقی مصباح یزدی، تهاجم فرهنگی، ص۳۹.

به جای معیارها و موازین شکل دهندهٔ جوامع، اقوام و امت هاست. با پذیرش چنین اصلی، طبعاً مرزهای جهان سوم، روی غربیان قدرتمند گشوده می شود.

به طور کلی، غرب با داعیهٔ یونیورسالیسم، در پی شکستن مرزها مطابق اهداف و منافع خود و ایجاد مرزهای تصنعی تحت سلطه و انقیاد خودش است که هرگونه تعلق و وابستگی غیرغربی و هر نوع اتحاد، وحدت و هم گرایی غیرغربی را نابود کند و شرایط را برای سلطهٔ کامل غرب و شکل گیری امپریالیسم غربی هموار سازد. راه های تحقق یونیورسالیسم متعدد بوده است. استعمار قدیم، استعمار جدید، تشکیل سازمان های جهانی، حقّ وتو، نظم جهانی و... همه و همه، راه های تحقق این اندیشه اند و دست آورد و برایند این تفکر نیز تحقق امپریالیسم در گسترهٔ جهانی است.

۱۶. اصالت جهانی سازی (Globalization)

واژهٔ «Globalization» را برخی «جهانی شدن» و برخی «جهانی سازی» معنا کرده اند. در معنای اول، فرایندی اجتماعی تلقی شده است که کسی آن را مدیریت و مهندسی نمی کند. در معنای دوم، بر حضور اراده های قوی در مهندسی پیچیدهٔ اجتماعی برای تحقق مدرنیته در سطح جهانی دلالت می کند.

به نظر می رسد، پروژه یا پروسه بودن را نمی توان از هم تفکیک کرد، بلکه این دو مفهوم به موازات هم پیش می روند. در حقیقت، پروژهٔ جهانی سازی بر استراتژی حاکم بر مدیریت جهانی دلالت می کند و جهانی سازی به مثابهٔ پروسه، تاکتیک و برنامه های تحقق آن استراتژی است و به همین روی، تحقق برنامهٔ جهانی شدن بر اساس استراتژی مشخص، امکان پذیر است؛ لذا می توان گفت، جهانی سازی به عنوان پروژهٔ غربی در بستر و پروسهٔ خاص، تحقق می یابد.

جهانی سازی از اصول بنیادی و استراتژیک غرب در دوران اخیر است. تمـدن غرب برای تحقق اهداف و غایات توسـعه طلبانهٔ خود از مفـاهیمی چون: «دهکـدهٔ جهانی»، «نظم نوین جهانی» و «پایان تاریـخ» در پوشـش جهانی سازی اسـتفاده کرده است. با استفاده از این اصل، در پروژهٔ جهانی سازی، تمامی مؤلفه های قوام بخش و اثرگذار تمدن غرب در جامعهٔ جهانی ترویج داده می شود تا بستر زاد و ولد و تکثیر نظام جهانی غرب فراهم گردد.

گفتار سوم: مبانی و اصول فکری و فرهنگی تمدن اسلام

اشاره

اصول دین، پایه های اعتقادی دین است که نخست باید به آن ها ایمان آورد و سپس به فروعی که از آن برخاسته است. پای بند بودن به اصول دین مربوط به اعتقاد است و فروع دین مربوط به حوزۀ عمل و رفتار سیاسی. آنچه در پی می آید، مبانی فکری و فرهنگی اسلام است که در دو حوزۀ اعتقاد و عمل مسلمانان متبلور می شود و سازه های فکری فرهنگ و تمدن اسلامی را سامان دهی می کند.

فرهنگ، میراث هزاران سال تلاش فکری، هنری و صنعتی نسل های گذشتۀ هر ملت است که آثار آن به صورت های مختلف در تمام صحنه های زندگی فردی و اجتماعی حضور دارد. اندیشه، زندگی و رفتار هر جامعه، آمیخته با فرهنگ آن جامعه است. هر فرهنگی بر اصولی استوار است که آن اصول، مبنا و پایۀ آن فرهنگ به حساب می آید. فرهنگ اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نیست. به طور کلی، اصول حاکم بر فرهنگ اسلامی عبارتند از:

۱. اصالت خدا (توحید)

اولین و اساسی ترین اصل، از اصول اعتقادی اسلام و همۀ ادیان ابراهیمی، توحید و یکتاپرستی است. اهمیت این اصل به این دلیل است که از نظر متکلمان اسلامی، سایر اصول دین اسلام، مبتنی بر اصل توحید و خداباوری هستند و به همین دلیل است که امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که: «التوحید نصف الدّین»(۱).

در اسلام، همۀ امور به توحید منتهی می شود. اخلاق، تربیت، سیاست، اقتصاد و اجتماع، همه از این اصل سرچشمه می گیرند. «توحید» واژه ای است که تنها دربارۀ خدا به کار می رود؛ مبدأ واحدی که وجود ازلی و ابدی داشته و دوگانگی و ترکیب در ذات و صفاتش نیست. در تفکر اسلامی، در نظام هستی

۱- شیخ صدوق، التوحید، ص۲۸، ح۲۴.

و وجود، اصالت از آن خدا بوده و همهٔ موجودات در تمام شئونشان بر مدار محور ربوبیت و قیمومیت او در چرخشند. در فرهنگ اسلام، خداباوری بر همهٔ شئون جهان، انسان و طبیعت حاکم است و همهٔ قوانین اعم از اصول و فروع، باید بر محور این اصل تنظیم گردد. در نگاه توحیدی، تنها برنامه ای که برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر به رسمیت شناخته شده، قانون خدا بوده و صلاحیت قانون گذاری، تنها در شأن اوست:((إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ))(۱) بنابراین، قانون گذاری حق مسلّم خداست.

۲. اصالت انبیای الهی (نبوت)

از اصول مهم اعتقادی اسلام، اصل نبوت و ارسال انبیای الهی است. نبوت یعنی رهبری و زمام داری جامعه برای رساندن نسل بشر به مراحل کمال و تعالی.

علمای علم کلام، نبوت را به دو دستهٔ «عامه» و «خاصه» تقسیم می کنند؛ نبوت عامه یعنی اعتقاد به این که بشر در سیر تکاملی خود نیاز به راهنمایی دارد و اگر راهنمای بشر، افرادی متعارف و معمولی باشند، قادر نخواهند بود او را از نقص به کمال برسانند؛ باید پیامبران، انسان هایی ممتاز و افرادی استثنایی از لحاظ پاکی جسم و جان و خصال روحی بی نظیر باشند. نبوت خاصه یعنی اعتقاد به آخرین پیامبر خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در این صورت شخص معتقد به آن، مسلمان است. مسلمان یعنی پیرو آخرین پیامبر و دین او، که کامل ترین ادیان آسمانی است.

اصل نبوت به رابطهٔ میان خداوند و انسان می پردازد؛ ارتباطی که از سوی خالق برای دریافت مخلوق و هدایت انسان برقرار گردیده است. در بینش توحیدی، هدف از خلقت انسان، رساندن او به کمال است. پیمودن و راه رسیدن به سعادت و کمال نیز هرگز از طریق عقل قاصر بشری، میسور نیست؛ از این رو، بشر در رسیدن به کمال و

۱- یوسف، آیهٔ ۴۰.

اهـداف عالی که برای آن آفریـده شـده است، در همـهٔ اعصار و ازمنه، نیازمنـد به راهنمایی و ارشاد انبیاست و هیـچ گاه از آن مستغنی نخواهد شد.

۳. اصالت عدل

یکی از ارکـان تفکر اسـلامی، مسئلهٔ عـدل اسـت؛ گرچـه متکلمـان اسـلامی بـه دو دسـتهٔ طرف دار عـدل و غیر آن (عـدلیه و غیرعدلیه) تقسیم شده اند. شیعیان و معتزله برای عدل، حقیقتی قائل شده که کار خداوند بر اساس قانون عدل انجام می گیرد و معنای عادل بودن خـدا این است، ولی اهل حـدیث که بعدها «اشاعره» نامیده شدند، بدین جهت که نمی توان برای کار خدا مقیـاس و معیـار قرار داد، بلکه عـدل و ظلم، متأخر از فعل پروردگار است و آنچه خـدا دسـتور دهـد و یا در نظام تکوین انجام دهد، عین عدل است، با آن ها هم عقیده نیستند.

به هر حال، در فرهنگ اسلامی، عدل، چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریع، جایگاه رفیعی دارد، چون این اصل پیش از هر چیز، اصلی قرآنی و متخذ از آیات قرآن است. قرآن شریف با صراحت می فرماید که: نظام هستی و آفرینش، بر عدل استوار است. خداونـد در قرآن، برپـایی عـدل و قسـط را از وظایف مهم مسـلمانان معرفی می کنـد و می فرمایـد:((لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)).(۱)

یکی از صـفات فعل خداوند که همواره مورد توجه تمامی بشر، به خصوص فیلسوفان و متکلمان بوده، صفت عدل الهی است. این صـفت به دلیل اهمیتی که در شناخت صحیح ذات پاک خداوند دارد در مذهب تشیع، یکی از اصول دین به شمار آمده و یکی از اصلی ترین اهداف انبیا و ائمه علیهم السلام، اجرای عدالت، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی بوده است.

۱- حدید، آیهٔ ۲۵.

۴. اصالت امامان معصوم علیهم السلام (امامت)

اعتقاد داشتن به امامت و رهبری ائمه علیهم السلام بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، یکی از مهم ترین و برجسته ترین ویژگی مسلمانان شیعه است که آنان را از دیگر گروه های مسلمان جدا می کند؛ بینشی که توجه خاص تشیع را به مسائل سیاسی و در رأس آن، مسئلهٔ رهبری جامعه را نشان می دهد.

این اعتقاد، برگرفته از قرآن و سیرهٔ عملی پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر است که علی علیه السلام را به جانشینی خود برای هدایت مردم، بعد از خود منصوب کرد؛ لذا شیعیان معتقد به نصب الهی فرزندان علی علیه السلام و زهرای مرضیه علیها السلام به عنوان رهبران سیاسی و دینی جامعه اند و این جایگاه، تنها از آنِ معصومان علیهم السلام بوده و دیگران هیچ حقی ندارند.

این اصل خطیر در دوران غیبت فیزیکی امام معصوم (غیبت کبری)، به صورت اضطراری جای خود را به رهبری فقهای صالح و عادل برای نیابت از امام معصوم (ولی فقیه) می دهد؛ به تعبیری، ولایت و رهبری فقیه جامع الشرایط، جزء لاینفک تفکر اسلام شیعی است.

اگرچه امامت به «پیشوایی» معنا شده که شامل افراد خوب و بد می شود، در اصطلاحِ شیعه، «امام» به شخصیتی با عظمتِ روحی و به دور از هرگونه پلیدی و گناه گفته می شود که از جهت علمی و عملی، الگوی مردم باشد. امرِ امامت آن چنان اهمیتی دارد که خداوند از آن، به عهد و پیمان خود یاد کرده و فرموده است:((لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ))؛(۱) پیمان من به ظالمان نمی رسد.

این جمله در ارتباط با مقام امامت است؛ خداوند متعال در قرآن دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده است: «وقتی ابراهیم از سوی پروردگارش با چند چیز آزموده شد و او از آن ها سربلند بیرون آمد، خداوند فرمود: تو را امام مردم قرار می دهم. ابراهیم علیه السلام

۱- بقره، آیهٔ ۱۲۴.

درخواست کرد: از ذریه ام نیز کسانی را به مقام امامت برسان! خداوند در جواب فرمود: عهد من به ستمگران نمی رسد».(۱)

به عقیدهٔ شیعیان، امامت از اصول دین و استمرار نبوت است، چون شیعه، امامت را امتداد مسئولیت های تبلیغی و هدایتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می داند؛ به همین جهت، برای امامت شرایطی قائل است که با وظیفهٔ امام در تفسیر قرآن، بیان احکام، ردّ شبهات و به طور کلی، دفاع از حوزهٔ اسلام متناسب باشد.

امام، در حقیقت، تجسم یافتهٔ ارزش های یک مکتب است که اگر بخواهند همهٔ مکتب را خلاصه کنند در او متجلی باشد. امامت، تنها مقام مشترک بین انبیا و ائمهٔ هدی(عج) و فقهای جامع الشرایط است. برخی از پیامبران عظیم الشأن الهی دو رسالت و وظیفه داشتند: یکی وظیفهٔ «نبوت» و دیگری «امامت». نبوت یعنی ابلاغ پیام الهی به انسان ها، اما امامت یعنی تقبّل اجرای پیام الهی در متن جامعه و برقراری نظامی بر اساس آن پیام. بر اساس این اصل، هر پیغمبری «نبی» بود، اما فقط بعضی از آن ها «امام» بودند.(۲) شیعیان امامیه، به نحو مبنایی معتقدند که باید معارف اسلامی را از سرچشمهٔ امامت گرفت.(۳)

مطابق این دیدگاه، امامت، مهم ترین اصل اعتقادی شیعیان و مبدأ باورهای اختصاصی آنان است.

۵. اصالت آخرت (معاد)

از ویژگی های مشترک ادیان الهی و جهان بینی مذهبی، اعتقاد داشتن به روز جزا و عالم پس از مرگ است. اصالت آخرت و اعتقاد به معاد، از بنیان های اصیل فکری و

۱- بقره، آیهٔ ۱۲۴.

۲- ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی اسلام، ص۲۴۸.

۳- محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص۲۵و۲۶.

معرفتی اسلام است، تا جایی که قریب به دوهزار آیه از مصحف شریف و بخش عظیمی از سنت، به عالم آخرت و مسائل مربوط به آن اختصاص یافته است.

در تفکر اسلامی، دنیا، مقدمه و وسیلهٔ رسیدن به آخرت است؛ برخلاف جهان بینی مادی که حیات انسان را بین ولادت و مرگ منحصر دانسته و با مرگ، حیات انسان را خاتمه یافته تلقی می کند. اعتقاد و ایمان به آخرت و زندگانی جاوید و درک مفهوم آخرت گرایی بر این اساس استوار است که در انسان، حقیقتی وجود دارد که با متلاشی شدن بدن از بین نمی رود. اگر کسی به وجود این حقیقت اعتقاد نداشته باشد، از معاد نیز نمی تواند تصور صحیحی داشته باشد؛ بنابراین، نیاز به تفصیل در این باره نیست که از دیدگاه اسلام، انسان دارای دو بُعد مادی و غیرمادی است. بُعد اصلی همان بعد غیرمادی یا روح است. پذیرش مسئلهٔ وجود روح به عنوان گوهر اصلی وجود انسان است که اعتقاد به جاودانگی و پایان ناپذیر بودن حیات انسان را در پی دارد.

موضوع عالم آخرت، چنان اهمیتی دارد که ایمان به آن، بخشی از اعتقادات دینی است. یکی از ارکان اساسی اصول دین مبین اسلام، اعتقاد به عالم آخرت است و بدون آن، عقیدهٔ دین کامل نیست:

((وَمَن یَكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِیداً))؛(۱) هرکس به خدا و ملائکه اش و کتاب هایش و پیامبرانش و روز بازپسین کافر شود، به تحقیق در گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است.

۶. اصالت مهدی باوری (مهدویت)

اندیشهٔ پیروزی نهایی حق و عدالت بر باطل و ظلم، گسترش ایمان و تشکیل جامعهٔ فاضله، اندیشه ای قرآنی بوده و وصول و اجرای این دیدگاه به وسیلهٔ شخصیتی

۱- نساء، آیهٔ ۱۳۶.

که در روایات اسلامی به «مهدی» تعبیر شده، اعتقادی است که کم و بیش در فرقه های مختلف اسلامی با تفاوت هایی وجود دارد؛ اما برای شیعه، ریشهٔ اعتقاد به وجود حضرت مهدی(عج) و ظهور وی برای عدالت گستری و اصلاح جوامع، امیدبخش ترین نقطه به شمار می آید. مهدی باوری در اسلام، جایگاه رفیعی دارد و آخرین قله از قله های امامت راستین، برای بشریت است. این اصل در اسلام، در زمرهٔ مسلّمات است و همهٔ فرقه های اسلامی در اصل این قضیه متفق القولند.

نظریهٔ مهدویت، محور تئوری سیاسی حکومت جهانی اسلام بوده و امروزه یکی از مهم ترین موضوعات زنده و مورد گفت وگویی است که افکار عمومی جهانیان را به خود جلب کرده است. توجه شیعیان به وجود مقدس امام زمان(عج)، گرایش روزافزون مسلمانان و روی کرد مثبت بسیاری از آزاداندیشان و پیروان سایر ادیان، به این موضوع و نیز نگرانی و واکنش های انفعالی و خصمانهٔ قدرت های استعماری و مراکز وابسته به صهیونیسم برای مقابله و جلوگیری از نفوذ این اندیشهٔ الهام بخش، نشان گر ظرفیت بالای اثرگذاری این بحث در فضای افکار عمومی است.

آموزهٔ مهدویت و مهدی باوری، دامنهٔ تاریخی گسترده ای دارد و از بنیادی ترین اصول اعتقادی مسلمانان شمرده می شود و در میان دیگر ادیان نیز با عنوان مصلح جهانی مورد توجه قرار گرفته است. این آموزهٔ بنیادین در تفکر شیعه، در صورت بندی اندیشهٔ تشیع، هم در مبادی و مبانی و هم در گرایش ها و موضع گیری های تاریخی، به ویژه در مسائل بحث انگیز اعتقادی و سیاسی، بازتاب داشته است. نظریهٔ مهدویت نزد شیعهٔ اثنا عشریه دارای عناصر اصلی اعتقاد به وجود جریانی کلی در نظام طبیعت و جهان، سیر تکامل و اعتقاد به پایان و فرجام خوش برای تاریخ است.(۱)

۱- مرتضی مطهری، قیام و انقلاب حضرت مهدی(عج)، ص۱۳.

۷. اصالت وحی

در فرهنگ اسلامی، اصالت و اولویت از آنِ وحی است، نه عقل قاصر بشر؛ بدین معنا که اگر مطلبی را وحی یقین کرد و وجود یا عدم آن را ضروری دانست، ولی عقل بشر هنوز به درک مصالح یا مفاسد آن راه پیدا نکرد، نباید به بهانهٔ این که این حکم با عقل سازگار نیست، حکم وحی را طرد کند، بلکه در چنین مواردی معیار، حکم وحی است نه عقل؛ از این رو، بخش وسیعی از احکام اسلامی، گرچه آن ها نیز بدون ملاک نبوده، اما به دلیل این که عقل از درک آن ملاک ها عاجز است، تعبدی است،(۱) زیرا قلمرو قوهٔ فاهمهٔ بشری، امور کلی است و درک موارد جزئی از حیطهٔ کار عقل، خارج است.

بنابراین، در تفکر اسلامی اگرچه عقل جایگاه رفیعی دارد و در روایات اسلامی به پیامبر درونی شهره است، در نسبت سنجی و اولویت بخشی، منزلت وحی به مراتب بالاتر از عقل است.

۸. اصالت عبودیت و بندگی

یکی از اصول و مبانی فکری و معرفتی که در فرهنگ اسلامی به آن توجه کافی شده، اصالت عبودیت و بندگی است. انسان دارای کرامت و ارزش های والایی است و در منطق قرآن به اشرف مخلوقات و خلیفه الله شناخته شد، اما این بدین معنا نیست که او موجودی تیپا خورده و رها شده از هر قید و بندی باشد. انسان در تفکر اسلامی، مخلوقی است که زندگی اش همراه با مسئولیت هاست و افعال و افکار او بر مدار ارزش های دینی می باشد.

انسان در تفکر دینی و اسلامی، نه موجودی است سراسر آزاد، بی قید و بدون مسئولیت اخلاقی، و نه فاعلی است مجبور و شرمنده که جبر الهی بر او تفویض شده

۱- حبیب الله طاهری، بررسی مبانی فرهنگ غرب، ص ۵۰.

و فاقد اراده و اختیار است، بلکه بهترین مخلوق خدای متعال است که سعادت او در گرو عبودیت، بندگی و خاکساری در آستان اوست. عبودیت و بندگی خدا، یکی از ارکان و مبانی مسلّم اسلامی است.

۹. اصالت ظلم ستیزی

یکی از اصولی که در طول تاریخ، موجب تقویت نوعی روحیهٔ مقاومت ویژه برای مسلمانان در برابر هرگونه ظلم و ستمی شده، اصل ظلم ستیزی است که تبیین های متفاوتی از آن در آیات گوناگون قرآن کریم مطرح شده است؛ برای مثال، می توان به دو آیهٔ شریفهٔ ذیل اشاره کرد:

۱.((لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ))؛(۱) نباید ظلم کنید و نباید به ظلم تن دهید.

۲.((وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ))؛(۲) به آن ها که ظلم پیشه اند، تکیه نکنید که آتش آن شما را نیز فرا می گیرد.

بر اساس این صنف از آیات شریفه، نه تنها ظلم کردن ممنوع است، بلکه تن به ظلم دادن نیز چنین است. از آن جا که رابطهٔ کشورهای استعمارگر غربی با کشورهای اسلامی، به خصوص در طی چند قرن اخیر، بر اساس رابطهٔ ظالم و مظلوم (استثمارکننده و استثمارشونده) تنظیم شده است، مسلمانان با بهره گیری از این اصل قرآنی، در مقابل ظلم و ستم غربی ها، از خود ایستادگی نشان داده اند.

از ویژگی های دین اسلام است که همواره به پیروانش مبارزه با ظلم و حسن ظلم زدایی را تعلیم می دهد تا دادِ مظلوم را از ظالم گرفته و همه در صلح و آرامش و عدالت زندگی کنند. دلیل عقلی برای مبارزه با ظلم ستیزی این است که اگر قومی پذیرای ظلم شود، روح استقلال، عزت، کرامت و شرافت از آن گرفته می شود و قومی

۱- بقره، آیهٔ ۲۷۹.

۲- هود، آیهٔ ۱۱۳.

که این صفات را نداشته باشد در موارد مقتضی خود، ظالم خواهد شد. این خصلت (ظلم ستیزی) که از مشخصه های ذاتی تشیع است، در مقاطع مختلف تاریخ با حوادث نهضت تنباکو نهضت مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی ایران، تبلور پیدا کرد.

۱۰. اصالت شهادت طلبی

از جمله اصولی که در فرهنگ اسلامی، به خصوص با قرائت شیعی آن، برجسته و ممتاز است، موضوع شهادت و فرهنگ شهادت طلبی است که بدون تردید، بخش اساسی هویت تاریخی تشیع را تشکیل می دهد. هرچند مفهوم شهادت طلبی در کلیت آموزهٔ اسلام وجود دارد، روح آن در مبانی تفکر شیعی بازتاب گسترده تری دارد.

مفهوم و ارزش شهادت، ریشه در فرهنگ و منطق قرآنی دارد. شهادت در واقع، درجه و مرتبه ای است که مجاهد مخلص، پس از ایثار و جانبازی در راه هدف متعالی اش به آن می رسد. خداوند در قرآن کریم در باب ارزش مندی شهادت در راه خدا می فرماید:

((وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء...))؛(۱) هرگز کسانی را که در راه خدا شهید شده اند مرده مپندارید، بلکه آنان زنده اند.

لذا شهادت در فرهنگ اسلامی و قرآنی، ارزش والایی دارد و روحیهٔ ایثار و شهادت طلبی، یکی از جلوه های مهم سیاسی و اعتقادی اقتصادی شیعیان است. شیعه، اعتقاد خاصی به شهادت دارد. با مروری بر تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام می بینیم که تمامی آن ها به دست دشمنان، مقتول یا مسموم گردیده اند. این ارزش بزرگ، با نام حسین بن علی علیه السلام در فرهنگ سیاسی تشیع آمیخته شده است و شیعیان لقب

۱- آل عمران، آیهٔ ۱۶۹.

«سیدالشهدا» را برای آن حضرت از هر کس دیگری مناسب تر می دانند. شهید با ایثار قطرات خونش در پیکر جامعه، خونِ گرم و زنده ای را به جریان می اندازد و راه خدا را باز می کند و سدها و موانع را برمی دارد.(۱)

۱۱. اصالت جهاد

واژهٔ جهاد از ریشهٔ «جهد» به معنای کوشش، مبارزه و فعالیت است. جهاد برخلاف آنچه امروزه سیاست مداران غربی مطرح می کنند، تنها به معنای جنگ و خون ریزی نیست، بلکه در اصل به معنای کوشش و مبارزه در عرصه های گوناگون است. جهاد، مصادیق دیگری چون: جهاد اصغر، جهاد اکبر، جهاد مالی و جهاد زبانی دارد؛ لذا برخی از عبادات نیز هم سنگ جهاد دانسته شده اند.

متصدی امر جهاد، حکومت دینی است و بزرگ ترین جهاد، جهاد با نفس است که با نام «جهاد اکبر» شناخته می شود و تلاش در راه دفاع از دین اسلام یا گسترش قلمرو اسلام، «جهاد اصغر» نام دارد.

جهاد، یکی از فروع عملی دین و از واجبات اسلامی است. کلمهٔ «جهاد» حدود ۱۰۸ بار در قرآن شریف آمده که این نشان از اهمیت بالای این اصل است. جهاد به صورت کلی، به دو نوع جهاد دفاعی و جهاد ابتدایی تقسیم می گردد. جهاد دفاعی، جنگ و مبارزه ای است که در صورت تجاوز دشمن به حریم مسلمین واجب و لازم می گردد و آیات متعدد قرآن به آن دستور داده است. جهاد ابتدایی جهادی است که مسلمانان ابتدائاً به جنگ وارد می شوند؛ بدون این که طرف مقابل ابتدا جنگ را آغاز کرده باشد که بسیاری از فقها و اندیشمندان اسلامی، این نوع جهاد را مختص به زمان پیامبر یا امام معصوم دانسته و انجام آن را بدون اذن معصوم، خطا می دانند.

۱- عباس علی عمیدزنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص۶.

اصل جهاد، زمینه را برای تقویت روح مبارزه و انقلابی گری در مسلمانان فراهم می کند. قرآن شریف در این باره می فرماید: ((یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتَالِ))؛(۱) ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز.

در اسلام، برای انجام این فریضهٔ الهی اجر و پاداش فراوانی در نظر گرفته شده است، به گونه ای که یکی از درهای بهشت مخصوص مجاهدان است.

۱۲. اصالت امر به معروف و نهی از منکر

از نظر لغوی «معروف» یعنی هر امر نیکو و پسندیده و «امر به معروف» یعنی واداشتن مردم به اطاعت، بندگی و انجام عمل نیکو و پسندیده، یا با قول یا با عمل. و «منکر» یعنی هر امر زشت و ناپسند و «نهی از منکر» یعنی منع از انجام معاصی، یا با قول یا با عمل.

بنا بر نظر تمام مسلمانان، اصل امر به معروف و نهی از منکر، واجب است و اسلام نگاه ویژه ای به این فریضهٔ الهی داشته است. این اصل از فروع دین اسلام، از ضروریات دین و اساسی ترین مؤلفه در روابط اجتماعی، سیاسی و حکومتی اسلام است. به لحاظ سیاسی، این اصل همچون ابزار ممانعت از برقراری حکومت های ظالم و استبدادی عمل می کند.

امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای همگانی است که بر اساس آن، مردم در برابر دولت و یکدیگر، و نیز دولت در برابر مردم تکلیف دارند که برای نفی منکرات و نشر معروف ها اقدام کنند. این اصل، اهرم بسیار قدرتمندی است که از طریق بسیج همگانی و مستمرّ دولت و ملت، تحقق می یابد و یکی از مصادیق مهمّ مشارکت جمعی افراد جامعه است؛ به بیانی دیگر، این عنصر، یکی از اصلی ترین عناصر فرهنگ سیاسی اسلام است که در چارچوب آن، مشارکت سیاسی در امر حکومت و نظارت همگانی بر هیئت حاکمه، به منصهٔ ظهور می رسد و سلامت جامعه در ابعاد گوناگون تأمین می گردد.

۱- انفال، آیهٔ ۶۵.

۱۳. اصالت عدم جدایی دین از سیاست

مقصود از این اصل، این است که دین در جایگاه مکتبی جامع، علاوه بر پاسخ گویی به نیازهای مادی و معنوی بشر دربارهٔ مسائل اجتماعی، از جمله حکومت که یکی از نیازهای اساسی حیات سیاسی و اجتماعی بشر است، نیز برنامه داشته و پاسخ گوست. برخلاف منطق سیاسی غرب که کار قیصر را به قیصر و کار کلیسا را به پاپ وا می نهاد، در منظومهٔ فکری و اعتقادی اسلام، دین در ذات خود آبستن سیاست است. اسلام با ارائهٔ نوعی از حکومت، قوانین کلی حکومت را بیان کرده و دربارهٔ عنصر حکومت، بی تفاوت نبوده است.

اگرچه انبیا و اولیای الهی برای حکومت کردن و سیاست ورزی بر بشر مبعوث نگردیده و متکفل اطلاق و ایمان انسان ها بوده اند، اما اخلاق جمعی و ایمان اجتماعی در پاره ای مواقع، جز با تمسک به تأسیس حکومت دینی و اعمال سیاست و تدبیر مذهبی ممکن نبود؛ بنابراین، اصل عدم جدایی دین از حوزهٔ سیاست، اصلی پذیرفته شده در اسلام و فرهنگ اسلامی است، زیرا سیاست جزئی از برنامه های کلان اسلام برای رشد و تعالی بشر است و احکام سیاسی اسلام از سایر احکام جدا نیست، بلکه احکام سیاسی جزء تار و پود شریعت اسلامی است. در جای جای فقه اسلامی، سخن از احکام سیاسی است و اساساً فقه سیاسی، بخش عمده ای از فقه اکبر ماست.

۱۴. اصالت برادری و برابری (مساوات)

اصل مساوات و برابری، نخستین پایهٔ نظام اجتماعی اسلام است. هیچ دین و مکتب فلسفی دیگری، تا این حد برای انسان، ارزش اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی قائل نشده است و این نوع تفاوت، از اختلاف بینش در شناخت و ارزش های والای انسان ناشی می گردد. در فرهنگ اسلامی، همهٔ انسان ها از هر قبیله، نژاد و ملیتی که باشند، با هم برادر و برابرند و تنها معیار فضیلت آن ها بر هم، ایمان به خدا و تقوای الهی است:((إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ

أَتْقَاکُمْ)).(۱) طبق این اصل، که پشتوانهٔ قرآنی دارد، همهٔ انسان ها از جهت انسانی با هم مساوی و برابرند و احدی از ایشان بر دیگری امتیاز ندارد، مگر از لحاظ تقوا و عمل صالح.

در آیهٔ دیگر، علاوه بر مساوات و برابری انسان ها، همهٔ مؤمنان و ایمان آورندگان به خدا، برادران ایمانی هم به حساب آمده اند:((إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)).(۲)

بنابراین، انسان ها بر طبق منطق و شریعت اسلامی، باید بر اساس برادری و برابری و نفی هرگونه ستمگری و ستم کشی با هم رفتار کرده و حق تجاوز، استعمار و استثمار دیگری را ندارند.

روند تاریخی منازعات اسلام و غرب

رویارویی و برخورد جهان غرب با اسلام، از مقوله های بحث برانگیزی است که قدمتی دیرینه داشته و در خلال سده های متمادی نیز ابعاد گوناگونی پیدا کرده است. دین اسلام از آغاز پیدایش خود تاکنون، در معرض مقابله و تهاجم جهان غرب قرار داشته و این رویارویی و تقابل دوجانبه، فصول مهمی از حوادث تاریخ اسلام و کشورهای اسلامی را تشکیل داده است.

مقابلهٔ غرب با اسلام در مسیر تاریخی خود، هم به شکل مقابلهٔ فکری و فرهنگی، هم سیاسی و نظامی و حتی مقابلهٔ اقتصادی بروز یافت و جریان ممتدی را پدید آورد. به لحاظ تاریخی، تمدن اسلام و غرب در سه دورهٔ کلی که هر دوره هم از حیث مصادیق، قابل تقسیم است با هم تقابل و رویارویی داشته اند: دورهٔ جنگ های صلیبی، دوران اسلام ستیزی با پوشش شرق شناسی و تهاجمات همه جانبه علیه جهان اسلام.

۱- حجرات، آیهٔ ۱۳.

۲- حجرات، آیهٔ ۱۰.

۱. جنگ های صلیبی: با گسترش اسلام، به ویژه در اسپانیا (اندلس)، علمای مسیحی دریافتند که این دین با تعالیم و دستورات عالیۀ خود و سرعت پیشرفتی که دارد، موقعیت آنان را تهدید می کند. آن ها از توان، قدرت، امکانات و رشد جمعیت مسلمانان و وحدت آنان نیز دچار هراس شدند؛ لذا کوشش خود را در جهت تضعیف و نابودی آن به کار بستند. در جهت همین تلاش ها بود که پاپ ها به طرق مختلف، مردم را به جنگ و مبارزه با مسلمانان مناطق مختلف، تشویق می کردند. سپس با سخنرانی پاپ اوربان دوم در کلرمونت به سال ۱۰۹۵ میلادی که به منظور جلب کمک مردم جهت حمایت مسیحیان شرق صورت گرفت، احساسات عمومی در اروپای غربی شدت یافت و شعله های جنگ صلیبی افروخته شد.(۱)

شکست بیزانس از ترکان سلجوقی در ملازگرد در سال ۱۰۷۱ میلادی، یکی از عوامل این وحشت و اضطراب مسیحیان بود. مسلّم است که حضور مسلمانان در سرزمین بیت المقدس و آرامگاه مسیح برای مسیحیان اروپا، به آسانی قابل تحمل نبود.

جنگ میان اسلام و غرب به صورت جنگ های صلیبی در حدود دویست سال از ۱۰۹۶میلادی (۴۹۰ق.) به بعد ادامه یافت. این جنگ ها از آن جهت که جنگ جویان مسیحی اروپایی، صلیب و علامت صلیب را بر پرچم ها و لباس های خود نصب کردند، به جنگ های صلیبی شهرت یافتند.(۲)

این جنگ ها، اگرچه به ظاهر برای نجات قبر مسیح علیه السلام از دست مسلمانان بود، ولی هدف اصلی این جهادگران مسیحی، قتل، غارت، استثمار و استعمار مسلمانان بود. از سویی، احساسات مذهبی، روح سلحشوری و شوالیه گری، عوامل اقتصادی و نظام فئودالیزم و... در میان اروپاییان و ظهور برخی رهبران مذهبی سن لویی مقدس و از سوی دیگر، خطر پیشرفت مسلمانان، از جمله عوامل پدیدآورندۀ جنگ های صلیبی

۱- ابوالفضل عزتی، نفوذ اسلام در اروپا در قرون وسطا، ص۱۲۱.

۲- ابوالفضل عزتی، نفوذ اسلام در اروپا در قرون وسطا، ص۱۳۴.

گشت که در طی دو سده، خسارت ها و تلفات زیادی به بار آورد. به اعتقاد صاحب نظران تاریخ، جنگ های صلیبی نتیجهٔ سیاست های اتخاذشدهٔ سران کلیسا، حکام غربی و تبلیغات مسموم آنان علیه اسلام و مسلمانان بوده است. طمع و فقر حاکم بر جوامع غربی نیز در شعله ور ساختن جنگ های صلیبی مؤثر بوده است.(۱)

ارنست بارکر معتقد است، جنگ های صلیبی دو جنبه داشت: ابتدا نهضتی مذهبی و روحانی بود و از همین جهت، آن را جنگ های مقدس می خوانند. جنبهٔ دیگری که منظور و مقصود اصلی جنگ های صلیبی به شمار می رفت، این بود که بعد از تسخیر اراضی مقدس، مسیحیان مغرب در ممالک اسلامی مشرق پیش آیند و کشوری لاتینی در بیت المقدس ترتیب دهند و در سواحل مشرق قرار گرفته، متوجه موصل و مصر باشند. به اعتقاد این نویسنده، از نظر تاریخی، رفتن مسیحیان لاتینی به مشرق برای جنگ با مسلمانان را می توان علت اصلی عداوت های سخت بین اسلام و مسیحیت در مدیترانهٔ غربی دانست و همین عمل، جنگ های صلیبی را به میان آورد.(۲)

مسیحیان مدت ها به جنگ های صلیبی چون هاله ای دل انگیز می نگریستند. این جنگ ها با شوق مذهبی قرن یازدهم و نیز با ایده آل مسیحیت از جوان مردی شهسوارانه، قرین گردید. حدود دوازده هزار تن به رهبری پیر راهب و گوتیهٔ تهی دست از فرانسه به سوی بیت المقدس و انطاکیه سرازیر شدند. از دیگر کشورها مانند آلمان نیز هزاران تن به راه افتادند.(۳)

به گفتهٔ ویل دورانت، حتی زنان روسپی نیز برای خدمت به جنگاوران نام نویسی کرده بودند.(۴) این افراد، به شوق زیارت بیت المقدس که کشیشان آن را کفارهٔ گناه کاران

۱- جهانبخش ثواقب، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، ص۸۲.

۲- ر.ک: آرنولد تامس واکر، میراث اسلام، ترجمه: مصطفی علم، ص۲۴.

۳- عبدالهادی حائری، ایران و جهاد اسلام، ص۳۳.

۴- Will Durant, The story of civilization, vol. IV, p.۵۸۸.

مسیحی قرار داده بودند، سر از پا نمی شناختند و روزانه بر جنون آن ها افزوده می شد. پیر آرمیت، راهب متعصب و ماجراجو با حال گریه و زاری، مردم را تشجیع می نمود و با هرزه سرایی و لعن و دشنام به کفار (یعنی مسلمانان)، مردم را تحریک کرده، به قیام وامی داشت و حامیان قبر مسیح را به ثواب های اخروی امیدوار می ساخت. خطابه های پرجوش او در مردم تأثیر غریبی می بخشید، تا این حد که او را مبعوث من الله می پنداشتند.(۱)

در حقیقت، اوربان دوم با این اندیشه که حاملان صلیب راهی بهشت خواهند شد، آن ها را تحریک به حضور در جنگ می کرد.(۲)

بدین ترتیب، با هیجان و شعفی که در اروپا پدید آمد، لشکری از صلیبیون با اهداف و انگیزه های مختلف پدید آمد و جنگ های صلیبی که در دو قرن به طول انجامید، در نُه دوره شکل گرفت. در مدت زمانی که جنگ های صلیبی ادامه داشت، اروپاییان صلیبی ابتدا با سلجوقیان، سپس با ابوبیان و دست آخر با ممالیک مصر به جنگ پرداختند، اما نتوانستند به خواست خود، که دست یابی بر بیت المقدس بود، توفیق یابند؛ با این حال، جهان غرب با این جنگ ها به ایالت های سیسیلی و اندلس که در دست مسلمانان بود، دست یافت و توانست آن ها را به خاک خود ضمیمه کند.

جنگ های خون بار صلیبی که غرب مسیحی علیه مسلمانان دامن زد، علاوه بر خسارت جانی و مالی که به بار آورد، زیان های عقلانی و فکری مخرّبی را نیز به جای گذاشت. مسموم کردن فکر غربی علیه اسلام و مسلمانان از راه تفسیر کاذب و خصمانهٔ تعالیم و عقاید اسلامی و عرضه کردن دروغین اسلام، از اقدامات مسیحیان غرب بود، زیرا برای نفوذ وسیع در میان مردم مسیحی و تحریک و تبلیغ آن ها برای جنگ های صلیبی لازم بود که از اسلام، تصویرِ کاذبی ساخته شود؛ از این رو، اسلام از

۱- گوستاو لوبون، تمدن اسلام و غرب، ص۴۰۳.

۲- ضیاءالدین سردار، چرا مردم از آمریکا متنفرند؟، ترجمه: عظیم فضلی پور، ص۲۲۲.

همان ابتدا از سوی کلیسا، به دشمن مسیحیت معرفی شد تا جنگ های صلیبی دارای توجیه معقولی شوند. از این تاریخ به بعد، معمولاً میسیونرها، مبلغان مسیحی و رهبران کلیسا به معرفی نادرست اسلام به غرب پرداختند و در آخر نیز اسلام شناسان و شرق شناسان غیرمسلمان، همان سنت مغرضانه را در معرفی اسلام تعقیب کردند؛ لذا از دیرباز، ابزار و عوامل معرفی اسلام به غرب، اکثراً دارای سوءنیت بوده و تفسیر و برداشت جهان غرب از دین اسلام، مغرضانه، متعصبانه و جاهلانه بوده که در بسیاری موارد به عمد صورت گرفته است.

۲. اسلام ستیزی در پوشش خاورشناسی(۱): دورهٔ دوم تقابل غرب و اسلام، از عصر رنسانس و سده های پس از آن صورت گرفت. در این دوره، مقابلهٔ غرب با اسلام در چهرهٔ استعمار غرب و سپس تمدن جدید غربیِ برآمده از رنسانس و انقلاب صنعتی اروپا ظاهر شد. تهاجم نظامی که غرب را به اهداف استثماری خود نرسانده بود، در ادامهٔ مواجههٔ غرب و اسلام، جای خود را به استعمار و تهاجم فرهنگی داد. ساده ترین شکل این تهاجم، ابتدا فرستادن مبلغان و مبشران مسیحی به کشورهای اسلامی بود. این اقدامات فرهنگی، رفته رفته هدف دار شده و با سازمان دهی منظم از جانب حکومت های غربی اجرا می شد.

یکی از روش های تهاجم مغرب زمین علیه فرهنگ و اعتقادات اسلامی، در قالب پژوهش ها و تحقیقات اسلام شناسی صورت گرفت که برخی از پژوهش گران غربی با عنوان مستشرق یا خاورشناس در این راه به تلاش برخاستند و جریان «خاورشناسی» با ظاهری آراسته به اسلوب تحقیق، نقد و بررسی علمی، کاوش و پژوهش در موضوعات اسلامی شکل یافت.

در حقیقت، این بار به بهانهٔ تحقیق و اسلام شناسی، همان اهداف کینه توزانهٔ قرون وسطایی تعقیب می شد. با این انگیزه، سیل شرق شناسان و پژوهش گران غربی به سوی

۱- Gottschalk, the foundations of the modern world, P. ۳۲۲.

شرق و از جمله ممالک اسلامی روانه شدند. در طول چندین سدهٔ اخیر، بسیاری از مستشرقان از ملیت های مختلف دربارهٔ اسلام و تمدن اسلامی به تحقیق و مطالعه پرداخته، کتاب ها و مقالات متنوعی در این زمینه به رشتهٔ تحریر درآورده اند.

گرچه خدمات ارزندهٔ برخی مستشرقان در شناساندن اسلام، قابل تحسین و تقدیر است، اما هیچ گاه نمی توان از غرض ورزی ها، خیانت ها، تحریف ها، تهمت ها و خلاف واقع گویی های طیف گسترده ای از آنان چشم پوشی کرد. پاره ای از خاورشناسان به نوعی جاده صاف کن و از عوامل سلطهٔ غربی ها بر شرق بوده اند و خود را مأمور تخریب شرق و هر آنچه شرقی است، می دانند. بعضی نیز خود را وقف بازبینی و بازخوانی میراث شرق کرده اند.

پس از رنسانس و شکوفایی تمدن غرب، مرحلهٔ تازه ای در اسلام شناسی آغاز گردید و میسیونر اسلام ستیز قرون وسطا، جای خود را به مستشرق (شرق شناس) داد؛ در واقع، اسلام ستیزی با نام اسلام شناسی در روندی خاموش و سیر مطالعات علمی هدف دار، ادامه یافت. استعمار با استفاده از مسیحیت و علمای مسیحی، یورش جدیدی را علیه اسلام و کشورهای اسلامی آغاز کرد. ابتدا در شکل مبارزهٔ سیاسی نظامی و در قالب تصرف و مستعمره کردن سرزمین های اسلامی و غالب ساختن حاکمیت دول مسیحی اروپایی استعمارگر بر این ممالک، اقدام کرد و در ادامه با ظهور استعمار جدید (نئوکلنیالیسم) بیشتر در شکل تهاجم فرهنگی، اقدامات تبلیغی و تبشیری و تخریب فرهنگ های ملی مذهبی این ممالک، اهداف خویش را دنبال کرد.

دشمنیِ مسیحیت غرب با اسلام، به قرون وسطا محدود نمی شود، بلکه ضعف و حقارتی که اروپاییان غربی در برخورد با تمدن اسلامی، به ویژه در جریان جنگ های صلیبی در خود احساس کردند، باعث شد که پس از رنسانس نیز این دشمنی ها، تهمت ها و حملات بر اسلام هم چنان ادامه یابد. در سدهٔ پانزدهم میلادی (نهم هجری) که کار اکتشاف بالا گرفت، اندیشهٔ قرون وسطاییِ ضداسلامی اروپا در چارچوب

حادثه جویی و اکتشاف جهان نو دنبال شد. پس از آن، به دنبال سفرهای اکتشافی و روی آوری به سمت شرق، یکی از هدف های آنان مبارزه با مسلمانان و به اصطلاح آن ها «جهاد با کافران» بود و این کینه جویی و انتقام گیری را به صورت های گوناگون ادامه دادند.

کاردینال بانفوذ و نیرومند مسیحی به نام «خیمنز» در سال ۱۵۱۶میلادی (۹۲۲ق.) دستور داد که هر لشکرکشی به سوی سرزمین های هند شرقی و غرب باید مبلغان مسیحی را نیز همراه داشته باشد. گاهی هیئت های تبلیغی مذهبی برجسته، جهان گشایان پرآوازه را همراهی می کردند.(۱)

علاوه بر آیین کاتولیک، مذهب پروتستان نیز فعالیت های خویش را در سرزمین های زیر سلطهٔ استعمار در مشرق زمین گسترش داد. مبلغان مذهبی پروتستان تحت حمایت دولت های اروپایی و کمپانی های مختلف آنان در مشرق، فعالیت مسیحی کردن مردم بومی نواحی زیر سلطه را به طور گسترده آغاز کردند. وقتی «آلبوکرک»، دریادار پرتغالی، در قرن پانزدهم میلادی به خلیج فارس آمد و جزیرهٔ هرمز را به زور از ایران گرفت، به سربازان خود گفت: «بزرگ ترین خدمت خدایی که باید به جای آورد، آن است که مسلمانان از این سرزمین بیرون افکنده شوند و آتش کیش محمدی برای همیشه در این جا خاموش گردد!»

پس از رنسانس، انگیزه های سیاسی و اقتصادی نیز با انگیزه های دینی آمیخته شد. از سویی، مطامع استعماری اروپا گسترش یافته بود و از سوی دیگر، اسلام هنوز از طریق عثمانی ها در کشورهای بالکان در حال پیشرفت بود، و این تهدیدی برای تمدن نوپای پس از رنسانس به شمار می آمد. قسطنطنیه که مرکز فرهنگ مسیحی غرب در قرون وسطا بود، به تازگی در برابر مسلمانان سقوط کرده بود؛ لذا نطفهٔ غرب جدید با

۱- Gottschalk, the foundations of the modern wor, p.۳۲۲..۱

ضدیت با اسلام و مسلمانان بسته شد. پس از انقلاب صنعتی، بورژوازی نوپای غرب برای بازاریابی و چپاول، به سرزمین های پهناور جهان اسلام چشم دوخت و تمام این عوامل موجب گردید که کنجکاوی دربارهٔ شرایط جهان اسلام و مطالعهٔ دین، مذهب، تاریخ و فرهنگ مسلمانان در میان غربیان رواج بیشتری یابد. خاورشناسی از ابتدای ظهور و پیدایش، با شعباتی چون: عرب شناسی، ایران شناسی، هندشناسی، اسلام شناسی، شیعه شناسی و... سیطره ای عظیم بر فرهنگ شرق یافت و توانست با آشنایی که با این فرهنگ به دست می آورد، از سویی اهداف خود را با مقالات و کتاب هایی در این زمینه ها به شرق انتقال دهد و از سوی دیگر، مشاور خوبی برای استعمار غرب باشد.(۱)

اسناد و مدارک فراوانی موجود است که نشان می دهد شرق شناسی غربی، بخشی از تمهیدات استعمار برای تسلط بر ممالک شرقی بوده است؛ یعنی دولت های استعمارگر غربی به همان اندازه که به کارشناسان نظامی، اقتصادی و سیاسی نیازمند بوده اند، دانشمندانی نیز داشته اند که از فرهنگ، زبان و تفکرات مردم سرزمین های تابع و مورد نظرشان خوب آگاه باشند، تا کار اداره و بهره برداری از این سرزمین ها را تسهیل کنند.(۲)

نتیجهٔ پیوستگی شرق شناسی با تاریخ استعمار، آن شد که ملت های آسیایی وقتی در قرن بیستم بیدار شده و برای به دست آوردن استقلال خود به پیکار با غرب برخاستند، شرق شناسی را مانند همهٔ چیزهای دیگر که یادآور استعمار است، نیرنگی برای هموار کردن راه اسارت شرق دیدند و آن گاه انواع نسبت های سیاسی و اخلاقی را به آن دادند و از جمله شرق شناسان را گماشتگان پنهان دستگاه های استعماری خواندند.(۳)

۱- جهانبخش ثواقب، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، ص۲۵۵.

۲- حمید عنایت، شش گفتار دربارهٔ دین و جامعه، ص۴۲.

۳- حمید عنایت، شش گفتار دربارهٔ دین و جامعه، ص۴۶۴۷.

خاورشناسان در پوشش تحقیق، در پی ایجاد عقدهٔ حقارت در مسلمانان نسبت به فرهنگ و تمدن غربی بودند تا آنان را از شخصیت فرهنگی و مکتبی خود تهی نموده، به ستایش فرهنگ غرب وادار کنند. مستشرقان با منسوخ خواندن اسلام، غرب مدرن صاحب تکنولوژی را کارفرما و شرق غیر قابل توسعه را عَملهٔ خود و تنها نبوغ انسان مشرقی را در عرفان و تمایلات احساسی و عاطفی (غیرعقلانی) قلمداد کردند.

شرق شناسی، ایدئولوژی مسلط چند قرن اخیر در روابط غرب با جهان اسلام است. این گفتمان با روایت اهریمن نمایی از شرق، که ویژگی غالب شرق شناسان بوده، ارائه گردیده است. در این تصویر، اسلام به مثابهٔ تهدید، به گفتمان غالب شرق شناسی تبدیل شده است. در قرون معاصر، کشورهای استعمارگر غربی همچون انگلستان و فرانسه برای بهره برداری بهینه از ممالک شرقی، مطالعات گسترده ای را دربارهٔ شرق، از جمله خاورمیانه انجام دادند و برای اجرای این پروژه، مراکز مطالعاتی متعددی را تأسیس کردند. نگاه وحشت آمیز بسیاری از مردمان غرب به مسلمانان، رابطهٔ نزدیکی با موضوع شرق شناسی بین نخبگان سیاسی، مطبوعاتی، رسانه ای و اجتماعی غربی دارد. به جرئت می توان گفت، مراکز ویژهٔ ایران شناسی در شهری مانند لندن از مؤسسات داخل کشورمان افزون ترند. این مراکز و مؤسسات که به مؤسسات شرق شناسی شهرت دارند، در شکل گیری تصویر امروز از اسلام، ایران و تشیع بسیار مؤثر بوده است.(۱)

به عقیدهٔ ادوارد سعید، متفکر فلسطینی، شرق شناسی روش فکریِ مؤثر غربی است که فرهنگ ها، ارزش ها و ملت های شرقی را به عنوان پدیده هایی پست در مقابل غرب جلوه می دهد. او معتقد است، گفتمان شرق شناسی با مسائل سیاسی و اقتصادی قدرت های غربی در زمینهٔ تسلط بر خاورمیانه، ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ بنابراین،

۱- عبدالله بیچرانلو، بازنمایی ایران و اسلام در هالیوود، ص۸۱.

شرق شناسی، گفتمانی فراگیر است که ارزش های فرهنگی شرق را بی مقدار شمرده و می تواند به توجیه انقیاد اقتصادی و سیاسی آن کمک کند.

یکی از محورهای اصلی مطالعات مستشرقان، پژوهش و تحقیق در موضوع مهدویت است که ذهن خاورشناسان متعددی را به خود مشغول کرد. در این دوره که تهاجم غرب به ممالک شرقی و اسلامی با لعاب علمی دنبال شد، مبارزهٔ فرهنگی با اسلام در ابعاد وسیع تری ادامه یافت و قدرت های غربی علاوه بر شناسایی نقاط ضعف و قوت تمدن اسلامی، کوشش کردند تا ارتباط مردم با نظامات اجتماعی و فرهنگ دینی شان را قطع کرده و به اقتباس فرهنگ جدید غرب وادار کنند.

۳. تهاجم سخت و نرم علیه اسلام و مسلمانان: رویارویی و مقابلهٔ غرب با اسلام، ریشه ای تاریخی دارد، چراکه در خلال سده های متمادی، اسلام برای کلیسا اسباب وحشت بوده است. در شام و فلسطین، در آسیای صغیر و بالکان، در سیسیل و فرانسه، در آفریقا و اندلس، کشمکش هایی که بین اسلام و غرب مسیحی روی داده، در اذهان مردمِ مغرب زمین به جای مانده است. عداوت و سوءظن به اسلام، که مولود تعصب و جهل است، و شبح شوم تبلیغات مسیحیان و جَنگ های صلیبی در قرون وسطا، همواره بر فراز گهوارهٔ تمدن اروپا تا زمان معاصر سایه افکنده و تمام عکس العمل های غرب علیه اسلام و مسلمانان تحت تأثیر همین تعصب، عداوت و جهل غرب است.

این دشمنی و عداوت، در هر عصری چهره ای خاص به خود می گیرد، اما در ماهیت اصلی آن، که اسلام ستیزی است، تغییری حاصل نشده است. در خلال جنگ جهانی اول که به فروپاشی و تجزیهٔ امپراتوری عثمانی انجامید، تمدن غرب، اولین ضربهٔ مهلک را بر پیکرهٔ جهان اسلام وارد آورد. با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال کشورهای شرقی و سرزمین های اسلامی، فصل دیگری از چپاول گری غربی ها علیه اسلام و ممالک اسلامی رقم خورد.

بـا پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و مرکزیت یافتن اسلام در عصر غروب معنویت در غرب، چکمه پوشان استعمار غربی، هجمه های شدید نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی توأمانی را برای تسلط بر قلب حیاتی جهان با هدف خاموش کردن آتش احیای تمدن دینی و بیداری اسلامی آغاز کردند. به جرئت می توان گفت، دورهٔ جدیدی در ارتباط دو تمدن اسلام و غرب آغاز شده که روی کردی دوجانبه را قوت می بخشد. «رابین رایت» آغاز دورهٔ جدید تهاجمات همه جانبهٔ غرب علیه اسلام و مسلمانان را پیروزی انقلاب دینی در ایران می داند و می نویسد:

سیزده سال پس از آن که اولین حکومت مذهبی مدرن جهان با انقلاب ایران پایه گذاری شد، اسلام بار دیگر به عنوان اسلوب سیاسی قدرتمند مطرح شده است. اکنون نه تنها در خاورمیانه، بلکه از شمال و غرب آفریقا گرفته تا جمهوری های آسیای مرکزی و از هند تا غرب چین، اسلام به نحو فزاینده در برنامه های سیاسی، نقشی تعیین کننده یافته است.(۱)

بعد از حوادث یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی، اذیت و ایذای مسلمانان در سراسر غرب تشدید شد. در آمریکا و برخی از کشورهای اروپای غربی، حملهٔ خشونت آمیز به اتباع مسلمانان به جرم مسلمان بودن، بیش از صد در صد افزایش یافت؛ به گونه ای که تنها آمار یک ماه پلیس فدرال ایالات متحده، نشان می دهد که بیش از ۱۰۴۰ مورد اقدام خشونت آمیز توأم با ضرب و شتم علیه مردان و زنان مسلمان صورت گرفته است!

البته این موج منفی، تنها به آمریکا محدود نمی شود. بر اساس نظرسنجی جدید سازمان آمار فرانسه (IFOP)، از هردو نفر فرانسوی، یک نفر اسلام و تعصب را یک سان

۱- رابین رایت، «اسلام و دموکراسی غرب»، ترجمه: علی رضا طیّب، مجلهٔ سیاست خارجی، ش۱۱، ص۴۵.

می شمارند! هم چنین آمار مربوط به حمله و خشونت علیه اتباع مسلمان و عرب، به گونه ای بی سابقه افزایش یافته است.(۱)

با همهٔ این احوال، موج سوم اقدامات و تهاجمات غرب در مبارزه با اسلام، به خصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رو به فزونی نهاد. حملهٔ نظامی آمریکا به ایران و حادثهٔ طوفان طبس، تحمیل جنگ هشت سالهٔ عراق به ایران توسط غربی ها، تنها پس از گذشت چند سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، انتشار کتاب آیات شیطانی توسط سلمان رشدی در تاریخ ۶/۷/۱۳۶۷ (۲۶ سپتامبر ۱۹۹۸م.) به زبان انگلیسی و بعد به زبان فارسی و عربی از سوی انتشارات «وایکینگ»،(۲) کشیدن کاریکاتورهای موهن در هتک حرمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم توسط روزنامهٔ دانمارکی جیلاندز پوستن(۳) در سی ام سپتامبر ۲۰۰۵ برای اولین بار، حمله به کشور مسلمان بوسنی و هرزه گوین و نسل کشی بی سابقه در آن جا به عنوان تنها کشور مسلمان در اروپا، ممنوعیت ساخت مناره برای مساجد در سوئیس، محدودیت پوشش و حجاب در مدارس و دانشگاه ها و محیط های اجتماعی در فرانسه و دیگر کشورهای غربی، تولید و ساخت مستند توهین آمیز «فتنه» توسط نمایندهٔ صهیونیست پارلمان هلند (گرت وایلدرز ۲۰۰۷۲۰۰۸م.) علیه اسلام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن، حملهٔ نظامی به عراق (۱۹۹۱و۲۰۰۳م.) و افغانستان (۲۰۰۱م.) در ادامهٔ استراتژی جنگ تمدن های غرب برای جلوگیری از گسترش اسلام، تهدید به سوزاندن دویست جلد از مصحف قرآن در سال گرد حادثهٔ یازدهم سپتامبر در ایالت فلوریدا توسط کشیش افراطی انجیلی «پاستور

۱- بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟، ص۴۲.

۲- Viking Penguin Ino. این کتاب به سفارش گیلون ریتکن (رئیس صهیونیست انتشارات وایکینگ) به رشتهٔ تحریر درآمد.

۳- Jyllands Posten.

تری جونز» که در روز حمله (دهم سپتامبر) در اثر فشارهای جامعهٔ جهانی و نهادهای بین المللی، به ویژه تهدیدات مسلمانان عملی نشد، اما به خاطر تهدیدات گستردهٔ رسانه های گروهی غرب و آمریکا، عدهٔ دیگری اقدام به این فاجعه کردند (۲۰۱۰م.)، قرآن سوزی و پاره کردن مصحف شریف در روز یازدهم سپتامبر ۲۰۱۰ میلادی در برخی از شهرهای آمریکا، از جمله: نیویورک، واشنگتن، روبه روی کاخ سفید و هم چنین در ایالت تسنی، تیراندازی به قرآن کریم از سوی سربازان آمریکایی در پایگاه نظامی بگرام در افغانستان، ساخت ده ها فیلم سینمایی و مستند علیه مسلمانان (فیلم موهن برائت از مسلمین)، تغییر روند جریان بیداری در کشورهای اسلامی به نفع اردوگاه غرب، راه اندازی جنگ سی وسه روزهٔ لبنان و بیست ودو روزهٔ غزه، کمک به اقدامات نظامی و تجهیز گروه های سلفی و افراطی علیه ملت و دولت سوریه و... تنها گوشه ای از اقدامات خصمانهٔ غرب علیه اسلام و مسلمانان است. نیز یورش سهمگین غرب در پوشش «ابتذال فرهنگی» در جهت مسخ جوهر دینی و فرهنگی نسل جوان جوامع اسلامی با استفاده از ابزارهای گوناگون، موج تهدید تهاجمات همه جانبه (سخت و نرم) علیه اسلام را سامان دهی می کند.

سیر تاریخی آشنایی و تقابل غرب با آموزهٔ مهدویت

آموزهٔ مهدویت، با ماهیتی پیش رو و فعال، همواره در تحولات سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار بوده است. این آموزه با اختلاط و حضور در گفتمان های سیاسی، جلوه های ظلم ستیزی و استکبارستیزی از خود نشان می دهد که با ماهیت استعماری کشورهای غربی ناسازگار است. بروز چالش های سیاسی برخواسته از این گفتمان، همواره موجبات آزردگی و نارضایتی دولت مردان دولت های استعماری را در پی داشته است؛ از این رو، به فراخور درک زمان و مکان، با شناخت و مطالعه، به انزوا و انحراف این آموزه همت گمارده اند.

در یک تقسیم بندی، آشنایی تمدن غرب با آموزهٔ مهدویت و ماهیت تعارض گونهٔ آن با منافع واحدهای غربی و استعماری را می توان در بروز سه حادثهٔ تاریخی بازخوانی کرد. این حوادث و پیش آمدها هریک به نحوی، زمینهٔ هرچه بیشتر آشنایی و شناخت غرب از ظرفیت های بالای آموزهٔ مهدویت را فراهم کرده است؛

۱. تأسیس فرقهٔ بابیت و بهائیت: شاید بتوان گفت، اولین اتفاقی که به صورت رسمی، جهان غرب را با اندیشهٔ مهدی گرایی آشنا کرد، جریان بابیت و بهائیت در ایران بود. هم زمان با ظهور دولت صفویه در ایران و اوج گیری اهداف استعماری غرب دربارهٔ شرق، ایران شیعی، به عنوان سپر دروازهٔ هند از دست حکام سنّی مذهب عثمانی، نقش ویژه ای پیدا کرد. این آغازی برای مطالعات عمیق ایران شناسانه و شیعه شناسانه بود.

مسئلهٔ مهدویت و توجه غربی ها به این موضوع که در اعتقادات اسلامی، به خصوص شیعی، منجی زنده ای حضور دارد و زمانی هم ظهور می کند، اهداف استعمارگران کهنه کار غربی را به سمت این عنصر پویا به عنوان عامل تحریک کننده و ایجاد دودستگی و اختلاف در بین شیعیان، پیش برد. همهٔ کسانی که درک عمیق و دقیقی از تاریخ معاصر دارند، به این حقیقت واقفند که بابیت و بهائیت، مسلک هایی اند که دست تزویر سیاست، آن ها را به شمایل مذهب آراست و به جان ملت مسلمان ایران انداخت، تا از رهگذر تفاسیر ارتجاعی و خرافی آن ها و ایجاد تشتت در امت اسلامی، هستهٔ دینامیک و روح پویای اسلام و مذهب تشیع را منفعل گردانند و راه برای استیلای استعمار هموار کنند. مسلک های استعماری بابیت و بهائیت، با تعقیب این اهداف، جدایی دین از حوزهٔ سیاست را سرلوحهٔ آموزه های خود قرار دادند.

در قرن نوزدهم میلادی، هم زمان با حکومت قاجار در ایران، اروپاییان و به ویژه انگلیسی ها تحت تأثیر تغییرات و تحولات جدید و با تکیه بر انقلاب صنعتی توانستند در آستانهٔ توسعه و پیشرفت قرار گرفته و اکثر کشورهای توسعه نیافته در آسیا، آفریقا

و... را تحت سلطه و استعمار خود درآورند. سیر قهقرایی ایران قاجاری موجب گردید که به تدریج و به صورت غیرمستقیم، ایران، تحت استعمار و نفوذ قدرت های بزرگ، به ویژه انگلستان و روسیه درآید. بعد از جنگ های ایران و روس در دورهٔ پادشاهی فتحعلی شاه و تحمیل عهدنامه های ننگین و خفت بار گلستان و ترکمن چای، روسیه، عمدتاً دولت ایران و شاه زادگان قاجار را زیر نفوذ داشت و انگلستان نیز از طریق تحمیل قراردادهای نابرابری اقتصادی و تجاری و به خدمت درآوردن مقامات حکومتی، نفوذ خود را بر ایران حفظ و تقویت کرده بود. سلطه و دخالت بیگانگان بر کشور و شیوهٔ استبدادی حکومت قاجارها باعث شده بود تا ایران در آستانهٔ وابستگی کامل قرار گیرد. این ضعف سیستم حکومتی باعث شد تا همچون گذشته، مراجع و علمای شیعه را که کارآمدترین عنصر سیاسی دینی بودند، در مقابل بیگانگان قرار دهد. استعمارگران غربی که قدرت اسلام و نفوذ مراجع شیعی در بین مردم را تنها نیروی بازدارنده در برابر سیطرهٔ سیاسی، نظامی و چپاول منابع سرشار ایرانیان و اخذ امتیازات اقتصادی خود می دیدند، سعی کردند با انواع ترفندها و توطئه ها این سلاح کارآمد را از کار بیندازند؛ از همین رو، به بدعت و بنیان نهادن فرقه های ضاله و مذاهب ساختگی در برابر فرهنگ اصیل شیعی پرداختند.

هم چنین باید گفت، آموزهٔ مهدویت که اعتقادی حماسی و تحرک بخش است، همواره در طول تاریخ غیبت، با بدفهمی هایی مواجه بوده است. این کژاندیشی ها با هدایت جریان های استعمارگر، روح رخوت و ناامیدی در جامعه پدید آوردند. مردم، خسته و رنجور از جنگ های سخت میان ایران و روسیهٔ تزاری و بی کفایتی دولت های قاجار، به دنبال مأمن معنوی امنی می گشتند تا بی مهری های زمانه را در آن بازگو کنند. سوءاستفادهٔ استعمارگران غربی از پتانسیل بالای آموزهٔ مهدویت و اعتقاد به امام زمان(عج) نزد آحاد جامعهٔ ایران، سبب شد که مردمِ تشنهٔ حقیقت، به مجرد شنیدن ندای بابی گری و بهائی گری، مبنی بر نزدیک بودگی ظهور، نیابت امام عصر(عج) و... به آنان تمایل پیدا کنند.

«بـابی گری» تقریباً در اوایـل دورهٔ قاجـار (دورهٔ محمـدشاه) شـکل گرفت؛ یعنی دقیقـاً در سـال ۱۸۴۴ میلادی(۱۲۶۰ق)، علی محمـد شـیرازی معروف به باب، با حمایت سـفارت روسـیهٔ تزاری مـدعی بابیت امام زمان(عـج) شـد. به اسـتناد اعتراف «کنیاز دالگورکی»، افسر اطلاعاتی روسیهٔ تزاری که بعدها سفیر روسیه در ایران شد، علی محمد را انتخاب کرده و راه و روش تظاهر به بـابی گری را به وی نشان می دهنـد. بنا به اسـتناد اسـناد و مـدارک خودِ تشـکیلات بهائیت، حامی اصـلی علی محمـد باب، جاسوس و افسر اطلاعاتی انگلستان «آرتور کونولی» بوده است.

بابی گری و بهائی گری، که هردو دارای آبشـخور فکری واحـدی هسـتند، به رهبری «سـیدعلی محمد باب» و «میرزاحسـینعلی نوری» یا «بهاءالله» پای در عرصـهٔ وجود نهادند. سـیدعلی محمد شـیرازی (باب) در سال ۱۸۴۴میلادی (۱۲۶۰ق.) ادعا کرد که باب و نایب امام زمان شـیعیان است و جمعی از مردم نیز به وی گرویدند. او بعداً با ادعای مهدویت و حتی نبوت، شورش های دامنه داری را در برخی از مناطق ایران ایجاد کرد، ولی با تأویل نادرست از آیات و احکام قرآن و تغییر و تبدیل قوانین اسـلام، عملاً در مقابل علمای شیعه قرار گرفت.(۱)

پیـدایش فرقه هـا در هر دورهٔ تـاریخی، معلول شـرایط و عوامـل گونـاگونی است، ولی دلایـل سیاسـی بیش از عوامل دیگر در شگل گیری فرقه ها مؤثر بوده است. فرقه هایی ماننـد بابیت و بهائیت، نمونه های روشـنی است که با دخالت مسـتقیم اسـتعمار تولـد و پرورش یـافته است. در قرن نوزدهم میلادی که هر سه امپراتور اسـتعماری انگلیس، روسـیه و فرانسه به دنبال سـلطه بر کشورهای اسلامی بودند، با هدف شکستن وحدت اسلامی و مقاومت مسلمین و در نهایت، تسلط بر فرهنگ و اقتصاد آنان، به فرقه سازی و مذهب سازی روی آوردند. آن ها در حجاز، مذهب «وهابیت» و در هند و پاکسـتان «قادیانیت» و در ایران «بابیت و بهائیت» را ایجاد و حمایت کردند.

۱- مشایخ فریدونی و عبدالحسین شهیدی، دائره المعارف تشیع، ج۳، ص۴.

استعمارگران روسی و انگلیسی با هدف تسلط بر ایران و منافع آن، با اختلاف افکنی و فرقه سازی (بابیت و بهائیت) سعی در خدشه دار کردن اصل امامت و ولایت، اصلی ترین اعتقاد و مانع بر سر راه رسیدن به اهداف استعماری و اقتصادی، زمینه های پیدایش این جریانات را به وجود آوردند و با عَلَم کردن سیدعلی محمد باب در این دوره (قاجار)، آشکارا از این جریان حمایت کردند. فرقه سازی و جلوه دادن آن به عنوان جنبش های اجتماعی، با استفاده از آموزه های دینی، از حربه های استعمارگران غربی در یکی دو قرون گذشته بوده است. آن ها دریافتند که فرهنگ مهدویت و اعتقاد به مهدی موعود(عج)، یکی از مهم ترین موانع سلطهٔ آنان بر کشورهای اسلامی است؛ لذا با سوءاستفاده از جهل مردم، فرقه های ضاله ای با سوء تأثیرپذیری و برداشت ناصحیح از اندیشهٔ مهدویت پدید آوردند که راه برای پذیرش فرهنگ منحطّ غرب برای مسلمانان فراهم کنند.

حوادث و پدیده های اجتماعی، تحت تأثیر اوضاع خاص جوامع به وجود می آیند. ارزش ها و باورهای دینی، اگر به درستی در جامعه عرضه نشود، فرهنگ جامعه در معرض آسیب های جدّی قرار خواهد گرفت. عواملی نظیر درک سطحی مردم از امام زمان(عج)، پای بندی توده به فرهنگ انتظار و مهدویت، ناهنجاری های اجتماعی و اوضاع متشنج سیاسی عصر قاجار، بهترین فضا را برای فرصت طلبان غربی پدید آورد تا با مطالعه روی مسئلهٔ مهدویت، به تأسیس فرقه ای به نام بابیت در ایران دست بزنند، تا بدین وسیله عاملی برای تشتت، تفرقه و بحران های مذهبی باشد. از آن جا که سیاست بیگانگان و دولت های خارجی که با نگاه استعماری در ایران حضور یافته بودند، رسیدن به اهداف شوم خود بود، زمینهٔ آشوب و شکستن وحدت ملی را فراهم آوردند، ولی فرهنگ منسجم ایران و اقتدار علما، مانع نفوذ بیشتر آنان شد؛ لذا برای در هم کوبیدن این انسجام و اقتدار، بر اساس مطالعات دیرین خود در اندیشهٔ تشیع (امامت و مهدویت)، فرقهٔ بابیه را به وجود آوردند و از آن حمایت کردند. اساساً بر هم زدن وحدت ملی در جامعهٔ ایرانی و ایجاد تشتت مذهبی، حذف نهاد مرجعیت دینی و

کم رنگ کردن باور به وجود امام زمان(عج) به عنوان دادگر و منجی در آخرالزمان، از اهداف پنهان و آشکار استعمارگران غربی در حمایت از بابیت بود.

در نهایت سیدعلی محمد باب به فرمان امیرکبیر در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ قمری در میدان عمومی تبریز محکوم به اعدام و تیرباران شد، اما بعد از او پیروانش، میرزایحیی صبح ازل و میرزاحسینعلی بهاء، راه او را ادامه دادند و حسینعلی بهاء توانست فرقهٔ بهائیت را در امتداد بابیت تأسیس کند. میرزا حسینعلی نوری که به خود لقب «بهاء» داده بود، مدتی خود را پیامبری جدید خواند و فرقهٔ بهائیت را پایه ریزی کرد.

پیوند بهائیت با دولت انگلیس به عنوان اَبَرقدرتی که خورشید در امپراتوری اش غروب نمی کرد، در سدهٔ اخیر از مسائلی است که می توان گفت بین مورخان آگاه تاریخ و سیاست معاصر، نوعی اجماع بر آن وجود دارد. در دوران عباس افندی، معروف به عبدالبهاء (۱۸۴۴۱۹۲۱م.) حکومت عثمانی فروپاشید و انگلستان، متصرفات این حکومت را به چنگ آورد. عبدالبهاء با اربابان تازه فلسطینی خود، روابط تنگاتنگی برقرار کرد و به پاس خدماتش به دولت انگلستان لقب «سِر» و نشان «نایت هود»(۱) را از آنان دریافت کرد.(۲) در مراسم خاک سپاری عبدالبهاء، نمایندگانی از دولت انگلستان حضور داشتند و «وینستون چرچیل»، وزیر مستعمرات بریتانیا با ارسال پیامی، مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعهٔ بهایی ابلاغ کرد.(۳)

روند حمایت غربی ها از جریانات انحرافی، محدود به دورهٔ قاجار نمی شود. در دوران پهلوی نیز رژیم شاه از بهائیان نه تنها حمایت می کرد، بلکه بر اساس مدارک و اسناد ساواک، آنان مورد حمایت رئیس جمهور آمریکا و دولت اسرائیل نیز بودند.

۱- بزرگ ترین نشان خدمت گزاری به انگلستان (شوالیه گری).

۲- اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، ص۱۱۸ و شوقی افندی، قرن بدیع، ج۳، ص۲۹۹.

۳- دانش نامهٔ جهان اسلام، ج۴، ص۷۴۰.

بهائیـان علاـوه بر تبریک پیروزی اسـرائیل در جنگ با اعراب، گسـتاخی را به جایی رساندنـد که مبالغ هنگفتی برای کمک به ارتش رژیم منحوس اسرائیل جمع آوری کردند.(۱)

توجه به این نکته ضـروری است که به خصوص در دوران معاصـر، جنبش های مهـدوی، مورد بهره برداری عناصـر اسـتعماری قرار گرفته بودند. پس از ظهور بابیت و بهائیت، رهبران این فرقه ها، سـرسپردگی خود را به سفارت خانه های روس و انگلیس دوچنـدان کردنـد تا از این طریق، هم باعث رونق کسب و کار خویش شوند و هم زمینهٔ رضایت مندی اربابان خارجی خود را فراهم آورند.

۲. قیـام مهـدی سودانی: جنبش محمداحمـد سودانی (مهـدی سودانی) در آفریقـا، یکی از حوادثی است که تقریباً هم زمان با بابی گری و بهائی گری، اذهان غربی ها را به آموزهٔ مهدویت، معطوف ساخت. در سال ۱۸۸۱ میلادی، فردی در سودان به نام محمداحمـد سودانی، خود را مهـدی موعود خواند و با ارتش اسـتعماری انگلسـتان و مصـر که کشور سودان را به اشـغال خود درآورده بودنـد، به جنـگ و مبـارزه برخـاست. حرکت او نظر جهانیـان را به خود جلب کرد و نـام او را به اروپـا و دیگر نقاط غرب رسانید. هجوم اسـتعمار پیر به سودان و مقابلهٔ گسترده و پرشور مهدی سودانی در مقابل اسـتعمارگران، سبب شد بسیاری از مردم سودان به او بپیوندند و از قیامش حمایت کنند.

مهـدی سودانی پس از ادعای مهـدویت، به تمام شخصـیت های مـذهبی و رؤسای قبایل، نامه نوشت و اظهار کرد که پیامبر در رؤیایی به او گفته است که وی مهـدی موعود است؛ از این رو، از آنان خواست تا به او ملحق شونـد و در جهاد شـرکت کنند. رؤیـای او وقـتی شـکل واقعی تر به خود گرفت که وی خـالی بر گونه داشت که گمـان می برد از علاـئم مهـدی بودنِ اوست؛ حتی این جمله از او نقل شده است که: «هرکس

۱- روح الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص۱۷۲۱۷۳.

مرا به عنوان مهدی نپذیرد، کافر است.» او حدود چهار سال (۱۸۸۵۱۸۸۱م) بر ادعای (مهدویت) خود پای فشرد و عدهٔ بسیاری را در کشور سودان متوجه خود و آرمانش ساخت و به تدریج، مناطقی از سودان را که مورد توجه مصر و انگلیس بود، فتح کرد. حتی در سال ۱۸۸۵ میلادی، قوای انگلیسی در رویارویی با نیروهای محمداحمد سودانی شکست خوردند و خارطوم به تصرف نیروهای او درآمد.

پس از این که آوازهٔ محمداحمد سودانی به بسیاری از کشورهای اروپایی رسید، این امر موجب گردید تا اصل موضوع مهدویت و ادعای محمداحمد سودانی برای بسیاری از غربی ها مورد کاوش و پژوهش قرار گیرد؛ از این رو، دانشگاه سوربن که نماد علم در غرب بود، از جیمز دار مستتر، خاورشناس عالی رتبه و استاد دانشگاه سوربن درخواست کرد تا دربارهٔ مهدی سودانی و موضوع مهدویت که بر سر زبان ها افتاده بود، سخنرانی کند؛ بدین جهت، دار مستتر به ایراد سخنرانی دربارهٔ مسئلهٔ مهدویت و ریشهٔ تاریخی این بحث و هم چنین سابقهٔ مدعیان دروغین مهدویت در طول تاریخ اسلام پرداخت. او حتی کتاب مستقلی در این موضوع با عنوان مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم نگاشت.(۱) مستشرق یهودی الاصل فرانسوی، حاصل کار خود را طی کنفرانس هایی که در تالار دانشگاه سوربن پاریس در حضور جمع کثیری از دانشگاهیان و مردم فرانسه، برگزار گردید، عرضه داشت. او در کتاب خود، جریان ظهور مهدی های متعدد در کشورهای اسلامی را یادآور شده است و به مهدی در کشور عثمانی (ترکیه)، مهدی در کشور مصر (که تنها در یک حمله، شصت هزار دریانورد فرانسوی را با یارانش کشتند)، مهدی در آفریقا که سکهٔ «حجت الله» به نام خود ضرب کردند و ظهور مهدی موعود در سودان (محمداحمد سودانی) که در جنگ با نیروهای بریتانیایی با الهام از این نام و اندیشهٔ مقوّی، پیروزی های شگرفی به دست آورد، اشاره می کند.

۱- سیدرضی موسوی، شرق شناسی و مهدویت، دفتر اول، ص۱۰۸.

قیـام مهـدی سودانی که تحت لوای ادعـای مهـدویت علیه غرب (انگلسـتان) رخ داد، برای سـال ها، ذهنیت غربی ها را به خود مشغول کرد و بسیاری از چهره های سیاسی و فرهنگی غرب را متوجه پدیده ای به نام «مهدی» کند. محمداحمد سودانی، طلبهٔ علوم دینی بود که به تدریج، شور انقلابی علیه مصری ها و انگلیسی ها در وی شدت گرفت و برای اصلاح بلاد و رفع فساد، با اسـتفاده از بـاورداشت مهـدویت که بارهـا دولت های بزرگی چون دولت فاطمی و موحـدین را برپا کرده بود، قیامش را آغاز نمود. اروپایی ها که از این قیام سخت برآشفتند، تلاش بسیاری برای شناخت ماهیت این اعتقاد انجام دادند.

قیام مهدی سودانی در آفریقا و جریان بابیت و بهائیت در ایران که تقریباً به طور هم زمان اتفاق افتاد، زمینهٔ آشـنایی مستشرقان و اندیشـمندان غربی را بـا مقولـهٔ مهـدویت فراهم آوردنـد و به یـک باره، با اقبال زیادی از سوی خاورشـناسان غربی به آموزهٔ مهدویت در این بازهٔ زمانی مواجه شدیم. اندیشمندانی نظیر: هانری کُربن، فان فلوتن، گلدتسیهر، ادوارد براون، ژوزف گوبینو، رنه گنون، مـارگولیوث و... به خلق آثـار مکتوب و نگارش دائره المعارف ها، کتاب ها و رساله های متعـددی در باب تشـیع و مهدویت پرداختند.

۳. پیروزی انقلاب اسـلامی ایران: تجربهٔ تاریخی نشان داده است که ظهور افکار مهدی خواهانه و جنبش های موعودگرایانه به طور کلی، سـنتزی است که در اثر برخورد جوامع اسـلامی و شـیعی بـا التهابـات اجتمـاعیِ برآمـده از عناصـر بیگانه و اسـتعمار خارجی پدید می آید. در بین فرقه ها و مذاهب اسـلامی، شیعیان اثنا عشریه (دوازده امامی)، به سبب ایستارهای اعتقادی فعال، بیشترین ظرفیت آفرینش روایت های موعودگرایانه را داراست.

مسـئلهٔ مهـدویت، یکی از موضوعات چالش برانگیزی است که موجب دغـدغه و نگرانی دنیای غرب در قرون معاصـر گردیده است. بعد از اضمحلال و از هم گسیختگی

نظام کمونیستی شوروی، موازنـهٔ قـدرت به نفع بلوک غرب، تغییر رویه داد و جبههٔ سرمایه داری غرب به رهبری آمریکا، خود را پیشتاز بی رقیب جهـان لیبرالیزه و تـک قطبی شـده می دانست. در اواخر قرن بیستم میلادی، با ظهور ستاره های ایمان در آسمان ایران، نشانه هـای باورداشت اعتقاد به انتظار حضـرت مهـدی(عـج) در میان امت های اسـلامی، رنگ دیگری به خود گرفت. اسـلام شیعی، با محوریت گزارهٔ مهـدویت، توانست در فراینـد شـکل گیری انقلاب اسـلامی در ایران، به نحو مطلوبی عمل کند. آموزهٔ انتظار مهدی(عج) به عنوان مولّد اصلی فکر انقلابی(۱) به مثابهٔ گفتمان غالب در انقلاب اسلامی، ایدئولوژی هـای رقیب و جریـان هـای فکری همچون سوسـیالیسم و ناسـیونالیسم لیـبرال را از سـر راه برداشت. بـدین سـان، انقلاـبی دینی برخاسته از متن آموزه های تشیع، با امیـد گـذار از ایران شـهر به سـمت آرمان شـهر در ایران پدیـد آمـد و کشتی طوفان زدهٔ انقلاب ایران، با فانوس مهدویت در اقیانوس موّاج و پرتلاطم تهاجمات نظامی، اقتصادی و فرهنگی غرب به حرکت درآمد.

آموزهٔ مهدویت، محور زایش اسلام سیاسی است که در قرون اخیر، در تکوین حرکت های اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی، به خصوص شیعه نقش آفرینی کرده است. نقطهٔ اوج خودنمایی این آموزه در انقلاب اسـلامی ایران، که برآمده از اسلام ناب و فرهنـگ اصـیل اهـل بیت علیهم السـلام است، به وقوع پیوست. در واقع، انقلاـب اسـلامی ایران، برآمـده از فرهنگ امامت و مهدویت است.

اثرپـذیری انقلاـب اسـلامی ایران از آموزهٔ مهـدویت را که به حـذف دخـالت غرب در ساختـار سیاسـی، فرهنگی، اقتصـادی و اجتمـاعی ایران انجامیـد، می توان در گفتـار و نوشـتار بنیـان گـذار انقلاـب جست وجو کرد. تلاـش امـام خمینی رحمه الله در تدوین نظریهٔ ولایت فقیه که اساس و پایهٔ حکومتی مشروع، در عصر غیبت را پی ریزی کرد، رخداد

۱- رضا شجاعی مهر، مهدویت، هویت انقلاب اسلامی، ص۹۵.

بی نظیری در نظریهٔ سیاسی شیعه بود که هر گونه حکومتی را تا زمان ظهور امام زمان(عج) نامشروع می دانست.

بی شک، ادبیات انقلابی و ستیزش با شیطان بزرگ، برساخته از روحیهٔ موعودگرایی شیعی است و انقلاب اسلامی ایران، مهم ترین اتفاقی بود که جرقهٔ اصلی مهدی گرایی و موج بیداری مهدوی را در اذهان سیاست مداران و اندیشمندان غربی مشتعل کرد.

نتیجه گیری

امروز غرب بیش از آن که مفهومی جغرافیایی باشد، معنایی ایدئولوژیک دارد. غرب اگرچه به لحاظ جغرافیایی به قارهٔ اروپا و شمال آمریکا اطلاق می شود، اما تفوق طلبی و سلطه جویی افرادی چون بیکن و دکارت، این مفهوم را از گسترهٔ جغرافیایی اش وسیع تر می نمایاند.

در این فصل، پس از واژه شناسی غرب، غرب را فراتر از حوزهٔ جغرافیایی تعریف کردیم؛ غربی که واجد ایدئولوژی مادی است و از جهت فرهنگی متأثر از تمدن های یونان و روم باستان است و به لحاظ مذهبی ریشه در مسیحیت دارد که شامل ادوار تاریخی باستان، میانه و جدید است و با انقلاب های صنعتی و اجتماعی از حیث مادی، خودساخته است.

جهان غرب شامل طیف گسترده ای از نهادهای مدنی و واحدهای سیاسی است که عمدتاً در نیم کرهٔ غربی قرار دارد. از اواخر قرن پانزدهم میلادی، شاهد تحولات تکنولوژیک در کشورهای غربی بودیم. این امر، اصلی ترین عامل شکل گیری مزیت جهان غرب نسبت به سایر حوزه های جغرافیایی، سیاسی و تمدنی به شمار می آید. این مزیت ها و مطلوبیت ها را می توان زمینه ای برای خودمحوری و خودکامگی غرب در نظام بین الملل دانست. و هژمونی گرایی غرب را می توان عامل اصلی بسیاری از تضادهایی دانست که از قرون وسطا به بعد، در سیاست جهانی ایجاد شده است و جنگ های صلیبی، آغاز چنین جدال هایی به حساب می آید.

درک صحیح از غرب، نیازمند بازتعریف جهان غرب از فرایندهای نهفتهٔ موجود در واحدهای بنیادین آن است. تا زمانی که قالب های ادراکی غرب بازسازی نشود، طبیعتاً هیچ گونه امیدی به درک درست ما از غرب و رابطهٔ آن با اسلام وجود ندارد. در گفتار دوم، به بررسی مؤلفه ها و مبانی فکری تمدن غرب پرداخته و در گفتار آخر، مبانی و اصول فکری و فرهنگی اسلام را پردازش کرده ایم تا با ایجاد امکان داوری ارزشی، تقابل و تعارض دو تمدن را به لحاظ ساختاری بررسی کرده و نتیجه بگیریم که تعارض فرهنگ و تمدن اسلامی با تمدن غربی، پیش از این که به خاستگاه جغرافیایی در تمدن یا منازعات سیاسی دولت های طرفین، مرتبط باشد، بسیار عمیق تر و بنیادی تر است و ریشه در معرفت شناسی، انسان شناسی و در کل، تضاد دو نوع جهان بینی با هم دارد که در صورت بندی های رویینی (حوزهٔ دیپلماسی، سیاست، نظامی گری و سبک زندگی) خودنمایی می کند.

از آن جا که تمدن اسلام با تأسی بر مبانی اسلامی، چارچوب ها و الگوهای نظری، عینی و رفتاری، خود را در صورت بندی و بر اساس شاخص های درون ساختاری تنظیم می کند، این امر زمینه های لازم برای تضادهای هنجاری بین اسلام و غرب را فراهم می سازد. این دو تمدن با توجه به تفاوت ها و تضادهای هویتی و معرفتی، در ادوار مختلف بر اساس نیازهای استراتژیک خود به منازعه با یکدیگر برخاسته اند. بنابراین، شکل بندی این منازعات، مبتنی بر عناصر و نشانه های هویتی و تمدنی استوار بوده و حاکی از این واقعیت است که این عناصر و گزاره های فرهنگی و هویتی است که کلید اصلی تولید تهدیدها و تخاصمات دو تمدن در ساحت عمل است؛ لذا تمدن غرب به دلیل زیرساخت های ایدئولوژیک و بن مایه های فکری و معرفتی که برخاسته از ایدئولوژی ماتریالیسم است، نه به صورت سطحی، روبنایی و در اثر سوءتفاهم، بلکه مبنائاً با آموزه های دینی، توحیدی و اسلام ناب، ناسازگار است و این عدم سازگاری در شکل سیاسی، خود را در قالب استراتژی ها و توطئه های تمدن غرب علیه واحدهای

هویتی و هنجاری اسـلام نشان می دهد. تقابل باورها و ارزش های موجود در دو جهان بینی اسـلام و غرب، سبب عدم اعتماد، بلکه ایجـاد تعـارض دو تمـدن گردیـده است. جهـان غرب به طـور کلی، در سه دورهٔ جنـگ هـای صـلیبی، دورهٔ مستشـرقان و تهاجمات همه جانبه بعد از انقلاب اسلامی ایران، علیه اسلام تهاجم کرده است.

آموزهٔ مهدویت و موعودخواهی به مثابهٔ انرژی رهایی بخش و الهیات امیدآفرین سـیال در جوامع اسلامی، در هماهنگ سازی و جهت دهی به التهابـات اجتمـاعی و احیـای بیـداری اسـلامی در دنیـای اسـلام همـواره مورد توجه غرب بوده است و به طور مشـخص در دورهٔ بابیت و بهائیت، جنبش مهـدی سودانی در آفریقا و پیروزی انقلاب اسـلامی در ایران، حساسـیت غربی ها به این آموزه افزایش پیدا کرد.

ص: ۹۹

فصل دوم: تحلیل استراتژی های غرب مسیحی صهیونیستی در مواجهه با آموزهٔ مهدویت

اشاره

مقدمه

مسیحیت در گذر زمان به سه گرایش بزرگ کاتولیک،(۱) ارتدوکس(۲) و پروتستان(۳) تقسیم شد که گرایش های بسیاری نیز از آن ها شاخه گرفتند.

تکامل تدریجی مسیحیت، سه قرائت متمایز و متخالف از مسیحیت در جوامع مسیحی را رقم زد؛ کلیسای کاتولیک در واتیکان رُم که شامل کشورهای جنوب اروپا و آمریکای لاتین می شود، مسیحیت ارتدوکس متعلق به اروپای شرقی با مرکزیت روسیه و مسیحیت پروتستان که مشمول کشورهای اروپای غربی و شمالی و ایالات متحدهٔ آمریکا می شود. این سه کلیسا اگرچه در اصل اعتقاد به پیامبر الهی بودن عیسی علیه السلام مشترکند، در بسیاری از مبانی اعتقادی و مراسم عبادی به گونه ای کاملاً متفاوت از هم عمل می کنند. وجود اناجیل متعدد و متکثر با رویکردهای متفاوت و بعضاً متعارض و نبود متن مقدس واحد، شکافی عمیق در بین فرقه های مسیحی ایجاد کرده است، تا جایی که حتی انجیل کلیسای پروتستان با انجیل کلیسای کاتولیک تفاوت بسیاری دارد. این تقابل انجیلی تا آن جا پیش رفت که به جنگ های خونین و درگیری های مسلحانه در قرن هفدهم و هجدهم بین آرمان های کاتولیکی و پروتستانی تبدیل گردید که نزاع بین پیروان کلیسای کاتولیک و پروتستان در ایرلند شمالی، شاهدی بر این مدعاست.

۱- Catholic.

۲- Orthodox.

۳- Protestan.

تقریباً از ابتدای قرن نوزدهم، جریان جدید و نوپایی در بین پروتستان ها به وجود آمد که به مکتب نوظهور «مبلغان انجیل» معروف شد. پیش از شروع جنگ جهانی دوم، از این مکتب به «بنیادگرایی» یاد می شد و شعار آن ها به وجود آوردن حکومتی در آمریکا بر مبنای بنیادهای انجیل بود. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، بنیادگرایان آمریکایی خود را مبلغان انجیل خواندند و با در دست گرفتن رسانه ها، مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی توانستند در فرهنگ عمومی آمریکا نفوذ پیدا کنند و اکنون این جریان که موسوم به «مسیحیان صهیونیسم» است، قدرتمندترین و فعال ترین تشکیلات دینی و سیاسی آمریکا قلمداد می شود.

در این فصل، تلاش می شود تا الگوهای انتزاعی و رفتاری جهان غرب بر اساس قالب های تکنیکی و استراتژیک در مقابله با موج موعودگرایی اسلامی و مهدی باوری تحلیل شود. بنا بر آنچه آلیسون استدلال می کند، مبنی بر این که آمریکایی ها، جهان اسلام را به عامل بازدارنده و محدودکنندهٔ گسترش آزادی، قدرت و پیشرفت بشر می شناسند،(۱) جلوه ای از فضاسازی تلقی می شود.

هم چنین در این فصل، تلاش می شود تا با شناسایی مکتب مسیحیت صهیونیسم که ایدئولوژی حاکم و شناور بر فضای سیاست غرب است و نقش محوری اندیشهٔ آخرالزمان در تصمیم گیری های سیاسی آن ها، استراتژی های کشورهای شاخص جهان غرب در تعدیل و تخریب آموزهٔ مهدویت و آخرالزمان اسلامی ارزیابی و تحلیل شود و به دنبال این براینند هستیم که دنیای غرب در زیر سایهٔ سنگین اندیشه های صهیونیستی، چه استراتژی هایی را برای رسیدن به اهداف خود در قبال حذف و انزوای آموزهٔ مهدویت به کار می بندد.

۱- Robert Allison, The crescent obscured: The united states and the muslim world, P.۳۵-۵۹.

گفتار اول: مسیحیت صهیونیستی و دکترین آرماگدون

موعودباوری در مسیحیت

به درستی می توان عمیق ترین جلوه های حضور اجتماعیِ باور بازگشت عیسی علیه السلام را در پیدایش نهضت مسیحایی(۱) یا هزاره گرا(۲) دانست. اگرچه این نهضت ها در صورت و ریشه های اولیه با یکدیگر تفاوت های اساسی دارند، مخرج مشترک آن ها، انتقاد از وضعیت موجود و تلاش برای رسیدن به وضعیت مطلوب تر است.

هزاره گرایی که نماد بیرونیِ مسیانیزم است، در ادبیات مسیحی غالباً به شخصی اشاره دارد که در پایان تاریخ، نقش تعیین کننده ای ایفا می کند که این نقش را در فرهنگ مسیحیت، عیسی علیه السلام بر عهده دارد. نهضت های هزاره گرا در شمار مهم ترین نهضت های مسیحایی اند که بر محور اعتقاد به هزارهٔ خوش بختی، شکل گرفته اند. این گروه ها بر اساس باوری که در اناجیل و عهد جدید به روشنی بر آن تأکید شده است اعتقاد دارند، مسیح علیه السلام، هزار سال راستی را بر زمین استوار خواهد کرد.(۳)

این مفهوم کلیدی در الهیات مسیحی، بیان گر دورهٔ زمانی است که در آن ایمان انجیلی و کلیسا به اوج خود خواهد رسید و امت هایی که دعوت دیانت انجیلی را می شنوند، به آن اقبال کرده و ایمان می آورند. در آغاز قرن نوزدهم میلادی، اعتقاد به بازگشت عیسی علیه السلام و آغاز هزارهٔ خوش بختی، گسترش بیشتری یافت و کلیساهای

۱- Messianic mormenits.

۲- Millennialist.

۳- صبحی حمودی یسوعی، معجم الایمان المسیحی، ص ۶۰.

بسیاری بر اساس این باور پدید آمد؛ فرقه هایی چون: ادونتیست ها،(۱) انجمن شاهدان یهوه،(۲) مقطع باوران،(۳) پنجاهه گرایان،(۴) مورمون ها(۵) و صهیونیسم مسیحی.(۶)

در سال ۱۸۳۵ میلادی، مرکز کشیش «چارلزوینی» ادعا کرد که هزارهٔ خوش بختی سه سال دیگر، یعنی در سال ۱۸۳۸ میلادی شروع خواهد شد. در اوایل سال ۱۸۰۰ میلادی در کشور انگلستان گروهی که جمعیت معتقدان به بازگشت عیسی خوانده می شدند، جامعهٔ بزرگی را برای آرمان شهر خود برگزیدند. این گروه پس از چندی به آمریکا رفتند و در سال ۱۸۴۰ میلادی، شماری بالغ بر شش هزار نفر پیدا کردند.(۷)

الهیات و اندیشهٔ مسیحی در اروپا و آمریکای قرن نوزدهم، علاقهٔ بسیاری به هزاره گرایی نشان می داد و الهی دانان بسیاری در تبیین اندیشه های هزارهٔ خود کوشیدند. اسکافیلد،(۸) سیاست مدار هزاره گرای آمریکایی، بر کتاب مقدس شرحی نوشت که بعدها در قرن بیستم، مرجع تفسیر کتاب مقدس برای گروه های هزاره گرا گردید. آرنوسی جیبلیان،(۹) متکلم و سیاست مدار هزاره گرای دیگری است که با انتشار چند روزنامه، آمدن مسیح را در میان مسیحیان تبلیغ می کرد.

در آستانهٔ سال ۲۰۰۰ میلادی، شور و هیجان ناشی از انتظار بازگشت عیسی نمایان تر شده بود. در این سال ها، در ایالات متحدهٔ آمریکا، فرقه های مذهبی فراوانی

۱- Advantists.

۲- Jehovah’s withesses.

۳- Dispansationalistm.

۴- Pentecostalists.

۵- Mormons.

۶- Christian Zionism.

۷- جمعی از مؤلفان، گونه شناسی اندیشهٔ منجی موعود در ادیان، ص ۲۵۰.

۸- ۱۸۴۳-۱۹۲۱ (Scofield).

۹- Arnosi Jiblian.

ظهور کردند و رسوم و آیین های ویژه ای را بنا نهادند. شماری از افراطیون این فرقه ها برای پیوستن به عیسی مسیح خودکشی کردنـد! در ایـالت ماسـاچوست آمریکـا، مرکزی با عنوان مطالعات هزاره ای شـکل گرفت و در این زمینه به پژوهش پرداخت. این مرکز با نصب ساعتِ کسر شونده، مردم را به ساعت صفر (آغاز سال دوهزار و ظهور مسیح) بشارت می داد.(۱)

پیوریتانیسم

بدون تردید، لازمهٔ شـناخت مکتب مسـیحیت صـهیونیسم، شـناخت نهضت پروتستانیسم است. پروتستانیسم، که نوعی بازگشت مسـیحیان به تورات و عهـد عتیق است، بـا آرای اعتقـادی مارتین لوتر آغاز گردیـد. نهضت پروتسـتان به رهبری لوتر در اروپا، چهرهٔ مسـیحیت را تغییر داد و وجهـهٔ کلیسا را دست خوش دگرگونی ساخت. پروتسـتان ها بسـیاری از اعتقادات ارتـدوکس و کاتولیك را دور ریختند و راه تساهل و تسامح را پیش گرفتند. لوتر به دلیل نگارش کتابی با عنوان «عیسـی مسیح علیه السلام یك یهودی، زاده شد»،(۲) در سال ۱۵۲۳ میلادی و حمایت از قوم یهود و سـرزمین موعود یهودیان، بسترساز جریان مسیحیت صهیونیستی شناخته می شود. لوتر در این کتاب می نویسد:

خواستِ روح القـدس این بوده که تمـام اسـفار کتـاب مقـدس را تنهـا از طریق یهود به زمینیـان نـازل کنـد و یهودیان در واقع، فرزنـدان خداوندند و ما مهمان غریب سـفره ای هستیم که برای یهود پهن شده است. ما مثل سـگی هستیم که بر سـفرهٔ اربابش غذا می خورد؛ بنابراین باید به وضعیت طفیل وار خود راضی باشیم.(۳)

۱- جمعی از مؤلفان، گونه شناسی اندیشهٔ منجی موعود در ادیان، ص۲۵۱.

۲- Jesus Christ was Born ajew.

۳- قاسم ذاکری، صهیونیسم مسیحی و خاستگاه مذهبی حمایت آمریکا از اسرائیل، کتاب آمریکا۳، ص۳.

«پیوریتن»ها را می توان متحول کنندهٔ باور مسیحی یهودی و مبدّل آن به مسیحیت صهیونیستی،(۱) به عنوان ایدئولوژی پروتستان های قرون میانه دانست. این فرقه که به یهودی گری انگلیسی شناخته می شد، توسط فردی کالوینیست پروتستان به نام «ویلیام تیندل»(۲) پایه گذاری شد و در اروپا گسترش یافت. ساختار هنجارهای اخلاقی این فرقه، تماماً منطبق با تورات است. سرنگونی پادشاه انگلیس به دست کرومول پیوریتن، موجب گسترش پیوریتانیسم در انگلیس و متعاقب آن آمریکا و شمال آتلانتیک و در ادامه، افزایش مطالعات توراتی و توجه به زبان عبری گردید. پیوریتانیسم مسیحی به اندازه ای به یهودیت وابسته بود که صفت «جودایزر»(۳) را کسب کرده بود.(۴) پیورتین ها بر فرزندان خود نام های یهودی، مثل: ساموئل، آموس،(۵) سارا و یا جودیت،(۶) بنیامین و آبراهام می گذاشتند.

بر اساس اعتقادات پیوریتن ها به پیش گویی های تورات که یهودیان را به مثابهٔ قوم برگزیده می پنداشتند، پیش از بازگشت مجدد مسیح، باید یهودیان به سرزمین های مقدس بازمی گشتند.(۷) این تلقی موجب پیدایش دیدگاه جدیدی دربارهٔ یهودیان گردید که بعدها در تمامی آمریکا (نیو اینگلند) گسترش یافت. پیوریتن ها چنان دل باختهٔ تورات شده بودند که پیشنهاد دادند نام آمریکا به جای «نیو اینگلند» به «نیو اسرائیل» تغییر کند.(۸)

۱- zionist christianity.

۲- William Tyndale.

۳- Judaizer.

۴- Karen Armestrong, Holy war: The crusades and their Impact on todays worlds.

۵- Amos.

۶- Judith.

۷- Eli Barnavi, a Historical Atlas of the Jewish people, p.۱۴۰.

۸- Nathanc, Belth, APromise to Keep, P.۳.

این مهاجران اولیهٔ آمریکا، بر شهرک های جدیدالتأسیس خود نام های یهودی چون حبرون و کنعان گذاشتند.

روند شکل گیری مکتب مسیحیت صهیونیسم

«صهیون» در زبان عبری، به معنای «پرآفتاب» و نیز نام کوهی در جنوب غرب بیت المقدس است. کوه صهیون، زادگاه و آرامگاه داود پیامبر علیه السلام و جایگاه سلیمان علیه السلام بود، ولی در متون دینی یهود، صیهون به آرمان و آرزوی ملت یهود برای بازگشت به سرزمین داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام و تجدید دولت یهود اشاره دارد. به عبارت دیگر، صهیون برای یهود، سمبل رهایی از ظلم، تشکیل حکومت مستقل و فرمان روایی بر جهان است؛ از این رو، یهودیان خود را فرزندان صهیون می دانند.

این جریان به دفاع از اسکان یهودیان در فلسطین می پردازد. «صهیونیسم» به جنبشی گفته می شود که خواهان مهاجرت و بازگشت یهودیان به سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود است. صهیونیست ها مدعی اند که صهیونیسم، پاسخی به یهودآزاری است. به عقیدهٔ آن ها، دولت ها و ملت ها به بیماری علاج ناپذیر یهودستیزی دچار شده اند؛ بنابراین، یهودیان را در هر کجا باشند، عنصری بیگانه به حساب آورده و آنان را آشکارا و پنهان آزار می دهند و تنها در پناه دولتی یهودی می توان از این بیماری خلاصی یافت.

جنبش صهیونیستی در واقع، حرکتی مستقل و متکی به خود نبود، بلکه هم زمان با رشد رقابت های استعماری و امپریالیستی در اروپا به وجود آمد. اندیشهٔ صهیونیستی، یعنی بازگشت به فلسطین و تأسیس حکومت اسرائیل، در اصل از سوی قدرت های استعماریِ رقیب در اروپا مطرح شد و بعدها بورژوازی یهود برای دست یابی به اهداف خود، با سرمایه داری اروپا هم دست شد و حرکت صهیونیستی را بنا نهاد. بنابراین، قوام این مکتب در طول سال های پیش از ۱۹۵۸ میلادی، به قدرت های استعماری اروپا (انگلیس آلمان) و سپس آمریکا وابسته بود. در واقع صهیونیسم، فرزند استعمار و

زاییدهٔ رشد بورژوازی یهود در اواخر قرن نوزدهم در اروپا و آمریکا بود که با شعار تسلط بر سرزمین های توراتی و بورژوازی یهود، گسترش یافت؛ بنابراین، صهیونیسم، ابتدائاً حرکتی غربی بود و کم کم این اندیشه در غرب شکل گرفت که فلسطین را به صورت مکانی برای اسکان یهودیان برگزیده و با انتقال این ایدئولوژی از غرب به شرق، هرگز هویت غربی خود را از دست نداده است.

شاید بتوان مؤثرترین نهضت هزاره گرای مسیحی را جنبش سیاسی، اجتماعی و الهیاتی صهیونیسم مسیحی برشمرد که در حقیقت، ترکیبی از باورهای دینی و ایده های سیاسی است و به شدت با سه عنصر دینی یهودیت، مسیحیت و صهیونیسم گره خورده است. وجه تأثیرگذاری آن نیز، بی تردید در آن است که این نهضت در روزگار معاصر، عمیقاً در کانون توجهات بشری است. مدافعان آن با انگیزه های مختلف، بسیار پرحرارت از آن دفاع می کنند و مخالفان یهودی، مسیحی و مسلمان آن با جدّیت و البته روی کرد و انگیزه های مختلف با آن ستیز می کنند. پژوهش گران، ریشه های تاریخی آن را به نهضت اصلاح دینی و ظهور پروتستانتیزم پیوند می زنند. جریان بازگشت به ریشه های یهودی و باورهای الهیاتی موجود در کتاب مقدس، پروتستان ها را به یهودیان نزدیک می کرد. این قرابت در پیوریتن ها (کالونی های پروتستانی) تأکید و بروز بیشتری داشت. کار تا جایی پیش رفت که برخی از آنان از دولت انگلستان خواستند که تورات را قانون اساسی خود اعلام کند.(۱)

پس از چندی در سال ۱۶۰۰ میلادی از همهٔ یهودیان خواسته شد، اروپا را به مقصد فلسطین ترک کنند، چراکه از نگاه آنان، حضور یهودیان در فلسطین، زمینه را برای آمدن دوبارهٔ مسیح آماده خواهد ساخت.(۲)

۱- رضا هلال، مسیحیت صهیونیست و بنیادگرای آمریکا، ص۶۶.

۲- رضا هلال، مسیحیت صهیونیست و بنیادگرای آمریکا، ص۶۶.

بر اساس این باور، حضور یهودیان در فلسطین دریافتی پیش گویانه از آن چیزی است که کتاب مقدس دربارهٔ بازگشت عیسی و برپایی ملکوت الهی وعده داده است. از نگاه این پروتستان ها، صهیونیسم مسیحی و دولت اسرائیل، فرمان الهی و تکمیل وعدهٔ خدا به ابراهیم است.(۱)

تمام ریشه های الهیاتی جنبش مسیحیت صهیونیسم در همین باور نهفته است و دقیقاً همین اعتقاد است که تبلیغ می کنند: کانون همهٔ پیش گویی های وحیانی (کتاب مقدس) دولت اسرائیل است.(۲) به زعم این پیشینهٔ تاریخی، کلیسای انگلستان برای نخستین بار در اواخر قرن نوزدهم، مسیحیت صهیونیزم را پایه ریزی کرد. سال ۱۹۴۸میلادی را باید نقطهٔ آغازین قوام بخشیدن به اندیشهٔ یادشده دانست، چراکه در این سال، هردو پیش بینی این نظریه تحقق یافت.(۳)

در نهایت، سال ۱۹۸۲ میلادی بود که مسیحیت صهیونیسم به شکل کامل قوام یافت، در آمریکا و اسرائیل قدرت کامل را به دست آورد و از جنبش مذهبیِ صرف به حزب سیاسی تغییر ماهیت داد. به احتمال فراوان، به همین سبب بود که ریگان (رئیس جمهور وقت آمریکا)، سال ۱۹۸۳ را «سال کتاب مقدس» نامید. طرف داران این نظریه بر این باورند که در پایان تاریخ و در آستانهٔ آخرالزمانند و باید تمام تلاش خود را برای تسریع در ظهور دوبارهٔ عیسی علیه السلام به کار ببندند.

جریان مسیحیت صهیونیستی را گروهی از کشیشان بنیادگرای پروتستان آمریکایی رهبری می کنند. این جریان مذهبی که گرایش های تند سیاسی دارند، تا پیش از جنگ جهانی دوم، از آن جا که به تشکیل حکومت دینی در آمریکا بر اصول و بنیادهای انجیل دعوت می کردند، به مسیحیان بنیادگرا معروف شدند و پس از جنگ جهانی دوم، خود

۱- Richards, Has God Finished with Israel? P.۱۷۷.

۲- Michael Horton, The cherch and Israel. Modern Reformation, P.۱.

۳- مهاجرت یهودیان به ارض موعود و تشکیل دولت یهودی به دست یهودیان مهاجر.

را مبلغان انجیل(۱) معرفی کردند و با توجه به زمینهٔ گستردهٔ اجتماعی پروتستانتیزم در جامعهٔ آمریکایی و نیز بنیادهای فرهنگی و تمدنی آن جامعه که بر آموزه های پیوریتن های مسیحی مهاجر از اروپا، که خود از ذائقهٔ قوی یهودی و توراتی برخوردار بودند، استوار است توانستند با اتکا به وسایل ارتباط جمعی و ظرفیت فوق العادهٔ رسانه ای آمریکا، افکار عمومی جامعهٔ آمریکا را تحت تأثیر قرار دهند و هم اینک قدرتمندترین و فراگیرترین جریان و تشکیلات مذهبی سیاسی در آمریکا به حساب می آیند.(۲)

مسیحیان صهیونیست در امتداد سخنان پروتستان ها و پیوریتن ها، مکتب پروتستانیسم بنیادگرا یا ایوانجلیسم را بنیاد نهادند. «ایوانجلیسم» در لغت به معنای «بازگشت به انجیل» است که نخستین بار این واژه برای لوتر و یارانش به کار می رفت، ولی امروزه به مسیحیان محافظه کار و بنیادگرا گفته می شود.(۳)

اینان بر عهد عتیق بیش از عهد جدید تأکید می ورزند؛ حتی انجیل را با تفسیر عهد عتیقی می فهمند. گرچه انجیل از نظر زمانی، متأخر از تورات بود و باید با انجیل، تورات را تفسیر کرد و عقیدهٔ سنتی مسیحیان نیز همین گونه بوده است، ولی با نفوذ اندیشه های پروتستان ها و یهودیزه شدن بیشتر مسیحیت، دست از این حالت عقلایی برداشته و انجیل را با عهد عتیق تفسیر می کنند.

در اواخر قرن نوزدهم، یکی از مفسران معروف آمریکایی به نام «سایرس اسکوفیلد» بر اساس افکار «جان داربی» انگلیسی، انجیل را تفسیر کرد که امروزه از مهم ترین منابع مسیحیت صهیونیستی شمرده می شود. این انجیل(۴) معتبرترین تفسیر انجیل برای پروتستان های سراسر جهان به شمار می آید.

۱- Evangelist.

۲- مهدی حمد الفتلاوی، سقوط اسرائیل، ترجمه: محمدباقر ذوالقدر، ص۲۲.

۳- هارون یحیی، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ترجمه و تدوین: نصیر صاحب خلق، ص۱۶۶.

۴- Scofield Reference Bible.

بنابراین، با یهودیزه شدن مسیحیت پروتستان، تحولات عمیقی در فرهنگ آمریکا ایجاد شد. کلیسا به مدد انقلاب ارتباطات، به ویژه کلیساهای تلویزیونی، به گسترش بنیادگرایی آمریکا کمک کرد. ایوانجلیست ها یا همان قائلان به مسیحیت صهیونیستی و یا مبلغان انجیل، اصلی ترین گروه بنیادگرایی است که در این زمان تشکیل شد. آن ها با شعار «بازگشت به انجیل»، خواستار تغییر جامعه و تحول فرهنگی شدند تا از این راه در آمریکا، حکومتی بر مبنای بنیادهای انجیل به وجود آورند.

آن ها در اوایل قرن بیستم، اصول مسیحیت را به عنوان بنیادها تبیین نموده و تا سال ۱۹۱۵ میلادی دورهٔ دوازده جلدی را در آمریکا منتشر کردند و به سبب همین مواضع، برای اولین بار اصطلاح «بنیادگرا» بر آن ها اطلاق گردید. مطابق آمارهای رسمی، هشتاد تا صد میلیون مسیحی در کشور آمریکا طرف دار این مکتب فکری هستند. آن ها با جدیت دربارهٔ عملی کردن خواسته های مسیح و تحقق پیش گویی های انجیل تبلیغ می کنند و اعلام می دارند ظهور دوبارهٔ مسیح بسیار نزدیک است و مسیحیان برای ظهور مجدد مسیح وظیفه دارند انجیل را در سراسر جهان تبلیغ کنند.

یکی از ویژگی های بارز این جریان این است که وابسته به هیچ یک از فرقه ها و کلیساهای پروتستان نیست، بلکه در حقیقت، اعضای تمامی فرقه های کلیسای پروتستان عضو این جریان دینی اند. مسیحی کردن سایر اقوام غیرمسیحی با تبلیغات گسترده، از دیگر اهداف این جریان است. دولت های پروتستانی در شمال اروپا و دولت ایالات متحدهٔ آمریکا، از مبلغان انجیل برای مسیحی کردن غیرمسیحیان در سراسر جهان از نظر مالی، فرهنگی و سیاسی حمایت می کنند.

رهبران و مبلغان اصلی مکتب مسیحیت صهیونیسم در آمریکا

کشیشان و رهبران اصلی مسیحیت صهیونیستی، به ویژه در کشورهای ایالات متحدهٔ آمریکا و انگلستان، نفوذ عمیقی در بین دولت مردان این کشورها دارند. کشیشان مسیحیتِ صهیونیستی، از حامیان سرسخت اسرائیل و معتقد به برگزیدگی قوم یهود

هستند. محور تبلیغات این مبلغان انجیلی، «آرماگدون» یا نبرد آخرالزمان است. اصول و مبانی جریان مبلغان انجیل در آمریکا و انگلستان، حمایت همه جانبهٔ سیاسی عقیدتی از صهیونیسم می باشد. آن ها بر این باورند که پیروان کلیسای پروتستان، برای ظهور مجدد مسیح، باید چند خواستهٔ مسیح را که در تفاسیر اناجیل قرن بیستم به عنوان پیش گویی های انجیل بیان شده است، عملی کنند. این جریان نوپدید در فرهنگ پروتستانیسم با عنوان صهیونیسم مسیحی شهرت دارد که پدیده ای دینی و سیاسی در عالم مسیحیت است. این مبلغان انجیلی دارای کلیساها، کلوپ ها و شبکه های تلویزیونی در آمریکا هستند و با سرمایه و نفوذی که در عرصهٔ سیاسی آمریکا دارند، سعی در هدایت سیاست مداران در عملی کردن جنگ بزرگ دارند.

رهبران ارشد جنبش مسیحیت صهیونیستی عبارت اند از:

۱. جری فالول(۱): جری فالول از معروف ترین مسیحیان صهیونیست تاریخ آمریکاست. او فرزند «کاری فالول» است که از شدت شراب خواری و می گساری در ۵۵ سالگی درگذشت. جری فالول در ۱۹۵۶ میلادی از دانشکدهٔ انجیل بابتیست،(۲) واقع در اسپرینگ فیلدمیسوری(۳) فارغ التحصیل شد. وی در سال ۱۹۷۳ میلادی در شهر لینچ برگ ویرجینیا، دانشکده ای برای تربیت مبلغان مسیحی با عنوان دانشکدهٔ لیبرتی تأسیس کرد. فالول، عضو رسمی کلیسای کنوانسیون بابتیست های جنوبی بود که بانفوذترین و بزرگ ترین کلیسای صهیونیست مسیحی در آمریکاست. او در دوران ریاست جمهوری ریگان به مدت هشت سال، کشیش رسمی کاخ سفید بود. هم چنین وی مانند سایر ایوانجلیست های آمریکا، از طرف داران و حامیان پروپاقرص اسرائیل

۱- Jerry falwell.

۲- Baptist Bible college.

۳- spring field Missouri.

بود. مصاحبه ها و سخنرانی های داغ و مهیّج فالول در شبکه های تلویزیونی، از او ستاره ساخته بود. بنا به نقل روزنامهٔ نیویورک تایمز، برنامه های تلویزیونی جری فالول و پت رابرتسون در آمریکا، از مجله ها و فیلم های سکسی، جذاب تر و پربیننده تر است.(۱)

فالول در مصاحبهٔ شصت دقیقه ای تلویزیونی در شبکهٔ CBS، آشکارا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توهین کرد و پیامبر رحمت را تروریست نامید! بعد از این سخنرانی، مسلمانان سراسر جهان علیه وی، به شدت اعتراض کردند.(۲)

۲. پت رابرتسون(۳): وی یکی از رهبران بانفوذ مسیحیان صهیونیست و صاحب شبکهٔ سخن پراکنی مسیحیان یا CBN است که در سال ۱۹۶۱میلادی در شهر ویرجینیا تأسیس کرد. بودجهٔ سالیانهٔ این شبکه، ۵۵ میلیون دلار است.(۴) او با سرمایه گذاری در معادن طلای لیبریا و الماس کنگو، ثروتمندترین کشیشِ جهان شناخته می شود. رابرتسون، مطابق اعتقاد تحقق پیش گویی های انجیل، تأیید همه جانبه از دولت غاصب اسرائیل را وظیفهٔ دینی خود می داند.

او در کتاب پایان عصر(۵) به قریب الوقوع بودن جنگ نهایی مقدس تأکید می کند. او ادعا می کند که در این جنگ، سراسر جهان نابود خواهد شد و فقط ایوانجلیست ها نجات خواهند یافت. او هم چنین در کتاب نظام نوین جهانی،(۶) جهانی شدن اقتصاد و

۱- یوسف الحسن، البعد الدینی فی السیاسهٔ الامریکیه، تجاه الصراع العربی الصهیونی، ص۵۱.

۲- هشام، آل قطیط، اسطورهٔ هرمجدون و الصهیونیه المسیحیه، عرض و توثیق: هشام آل قطیط، دمشق، دارالخیر، ۲۰۰۴م، ص ۷۰.

۳- Pat Rabertson.

۴- K.Hadden, Jaffrey E. swann, Charles, Prime Time Prea chers, P.۳۶.

۵- Pat Robertson, The End of the Age, October ۱۹۹۵.

۶- Pat Robertson, The new world order, ۱۹۹۱.

تقویت سازمان های بین المللی را موانع اصلی در تحقق یافتن اهداف دینی ایوانجلیست ها قلمداد و تهدید می کند که در آغاز هزارهٔ سوم، ایوانجلیست ها این وضعیت جهان را تحمل نخواهند کرد و دنیا در آغاز هزارهٔ جدید باید منتظر اقدامات عملی جنگ جویان مسیحی باشد.

او از نخستین رجال کلیسای بنیادگراست که به ضرورت و اهمیت تأثیر «کلیسای تلویزیونی» پی برد و در سال ۱۹۶۱میلادی فرستندهٔ تلویزیونی در شهر «پرتس ماوث»(۱) در ویرجینیا خریداری کرد که هم اینک با استفاده از ماهواره، شبکهٔ گسترده ای از برنامه های رادیویی و تلویزیونی خود را به سراسر ایالات متحده و بیش از شصت کشور دیگر جهان ارسال می کند.

شبکهٔ کلیسای تلویزیونی او به لحاظ کثرت بیننده، چهارمین شبکهٔ تلویزیونی ایالات متحده به شمار می آید. درآمد خالص وی در سال ۱۹۸۵می، ۲۳۳ میلیون دلار بوده است.(۲)

او با داشتن کلوپ «۰۰۷» به ارائهٔ بیانات خود می پرداخت. در سایت اینترنتی کلوپ ۰۰۷، برخی پرسش ها و پاسخ های وی درج شده است. تأمل در این اظهارنظرها نشان می دهد که: اولاً، تا چه اندازه با اسلام و عقاید اسلامی بیگانه است و ثانیاً، تا چه میزان در توجیه سیاست های ضد بشری سردمداران کاخ سفید می کوشد.

در شبکهٔ اینترنتی CBN که متعلق به رابرتسون است، مقالات و تحلیل هایی مبنی بر تروریست نشان دادن مسلمانان به رهبری امام مهدی(عج) قابل جست وجوست؛ برای نمونه، مقاله ای با عنوان «یک ویدیویی ایرانی می گوید: ظهور مهدی نزدیک است» را در سایت خود بارگذاری کرده و به تحلیل و بررسی مستند انحرافی «ظهور بسیار نزدیک است» پرداخته است.

۱- Portsmouth.

۲- احمد کریمیان، یهود و صهیونیسم، ص ۵۹۰.

۳. هال لیندسی(۱): از رهبران معروف دینی و پروتستان ها و مبلغ برجستهٔ انجیل در ایالات متحدهٔ آمریکا، کشیش هال لیندسی است. او در آمریکـا به پـدرِ مکتب اعتقـاد به تحقق پیش گویی های انجیل(۲)، معروف است. لیندسـی، مالک شبکهٔ رسانه ای تثلیث(۳) و ماه نامهٔ شرح وقایع آخرالزمان(۴) و فصل نامهٔ شمارهٔ معکوس(۵) است.

لیندسـی بیش از بیسـت کتـاب در تفسیر پیش گـویی هـای انجیـل تـألیف کرده و محـور ایـن کتـاب هـا، آغـاز جنـگ نهـایی آرماگدون در فلسـطین و ظهور دوبارهٔ مسیح در آغاز هزارهٔ سوم است. از کتاب های معروف این کشیشِ ایوانجلیکال عبارتند از: شمارش معکوس تا جنگ نهایی آرماگدون،(۶) زمین سیارهٔ بزرگ گذشته(۷) و جنگ برای بیت المقدس.(۸)

هال لیندسی یک ماه بعد از حادثهٔ یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، کتاب آمریکا بر سر دوراهی تألیف و در آن تبلیغ می کند که حادثهٔ یازده سپتامبر، زمینه ساز آغاز جنگ نهایی آرماگدون است. همین نویسنده در آغاز سال ۲۰۰۱ میلادی، کتاب دیگری را بـا عنوان در پیش گویی هـای انجیـل، جـای آمریکا کجاست؟(۹) تـألیف کرده بـود. در این کتـاب نیز نقش دولت ایالات متحدهٔ آمریکـا در جنـگ آرماگـدون بیان شـده است که مؤلف القا می کنـد که دولت آمریکا، جنگ آرماگـدون را رهبری خواهد کرد و انگلستان نیز، متحد

۱- Hal Lindsey.

۲- Father of Apocalyptic christianity.

۳- Trinity Broadcasting New York.

۴- Last Days chronicles.

۵- Countdown Journal.

۶- countdown to Armageddon, ۱۹۸۳.

۷- the late great planet Earth, ۱۹۷۰.

۸- Battle far Jerusalem, ۲۰۰۱.

۹- Where is America in prophecy? ۲۰۰۱.

آمریکا خواهد بود. هال لیندسی می گوید: پیش از این که یهودیان تشکیل ملت بدهند، هیچ چیز در سر جایش نبود؛ حال که این اتفاق افتاده است، تحقق علائم پیش گویی های انبیا دارد جای خودش قرار می گیرد.

۴. بیلی گراهام(۱): وی یکی از معروف ترین صهیونیست های مسیحی آمریکایی است که در میان پروتستان های جهان، شهرت بسزایی دارد. گراهام، ارتباط بسیار نزدیکی با تمامی رؤسای جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا داشته است و تا اواخر دورهٔ ریاست جمهوری جیمی کارتر، کشیش رسمی کاخ سفید بود. او به همراه فرزندش فرانکلین گراهام، از طرف داران جدّی اسرائیل و صهیونیسم هستند.

بیلی گراهام در سال ۱۹۸۳ میلادی کتاب نزدیک شدن صدای سم اسب ها(۲) را تألیف کرد و در آن یادآور شد که آغاز هزارهٔ سوم، در پایان جنگ آرماگدون، مسیح علیه السلام سوار بر اسبی سفیدرنگ و با شمشیری دولبه در دست، ظهور خواهد کرد و در این جنگ، ضدمسیح را هلاک نموده، حکومت هزارساله اش را به پایتختیِ بیت المقدس تأسیس خواهد کرد.

کتاب معروف دیگر وی تا جنگ آرماگدون است(۳) که در آن از پروتستان های سراسر جهان می خواهد برای حضور در جنگ مقدس آرماگدون در آغاز هزارهٔ سوم آماده باشند. او در سال ۱۹۷۰ میلادی هشدار داد که اکنون جهان به سرعت، به سوی آخرالزمان و جنگ آرماگدون پیش می رود و نسل کنونی جوان ما شاید آخرین نسل در تاریخ باشد.

۱- Billy Graham.

۲- The Approaching Hoofbeats, ۱۹۸۳.

۳- Till Armageddon, ۱۹۸۱.

۵. پل گراوچ(۱): وی مدیر شبکهٔ رسانه ای تثلیث است که برنامه های دینی این شبکه، بعد از شبکه های دینی CBN و PTL، پربیننده ترین شبکهٔ دینی در آمریکاست.

۶. رابرت شولر: مقرّ وی در کلیسای جامع بلور در گاردن گرو کالیفرنیاست و از سال ۱۹۷۰ میلادی، برنامه های تبلیغی دینی را با عنوان «ساعت قدرت»(۲) تهیه می کند، که از ۱۴۹ ایستگاه رادیویی و تلویزیونی در آمریکا پخش می شود. این برنامهٔ دینی، به ویژه برای تربیت دینی سربازان و افسران ارتش آمریکا در پادگان ها و مراکز نظامی این کشور پخش می شود.

۷. جک وان ایمپ(۳): او یکی دیگر از ایوانجلیست های معروف آمریکاست که ظهور مسیح در آغاز هزارهٔ سوم را به شدت تبلیغ می کرد و مسیحیانِ دوباره تولد یافته را برای جنگ نهایی مقدس آرماگدون مهیا می نمود. او چند فیلم سینمایی نیز دربارهٔ حوادث آخرالزمان و جنگ آرماگدون تولید کرده است.

۸. کشیش جورج اوتیس(۴): او از دیگر رهبران صهیونیسم در آمریکاست. حمایت گستردهٔ اوتیس از اسرائیل در حملهٔ سال ۱۹۸۲ میلادیِ صهیونیست ها به لبنان، از جمله پخش مواد غذایی، تورات و شب نامه هایی در دفاع از اسرائیل در میان ساکنان جنوب لبنان، از مهم ترین فعالیت های اوست.

۹. جیمی سواگارت: او صاحب هشت ایستگاه رادیویی است و برنامه های دینی وی از ۲۲۲ ایستگاه دیگر پخش می شود. ایستگاه تلویزیونیِ موعظهٔ انجیلی او در «باتن روژ» ایالت لوییزیانا قرار دارد. او مجموعاً هر روز به ۴/۵ میلیون خانوار دست رسی

۱- Paul Crouch.

۲- Hour of power.

۳- Jack Van Impe.

۴- George Otice.

داشت که در روزهای یک شنبه، به طور متوسط دوازده میلیون خانوار، مخاطب برنامه های او بودند. افرادی نظیر: جیمز رابینسون، اول رابرتز، کینت کوپ لند، رکس هامبارد، راس باگلی، ریچارد دی هان، فرانک پولارد، چارلز ستانلی، رابرت تیلستون، جیمز کندی و لیستر سام رال از دیگر ایوانجلیست های معروف در آمریکا هستند که در شبکه های مختلف رادیویی و تلویزیونی آمریکا، سخنرانی های تبلیغی ایراد می کنند.

شایان ذکر است، بسیاری از این رهبران ایوانجلیست در آمریکا به فساد و رسوایی مالی، اخلاقی و جنسی مبتلا هستند، ولی با در دست داشتن شبکه های متعدد صوتی و تصویری، بر کارهای خود سرپوش می گذارند!

پیش شرط های تحقق ظهور مجدد مسیح علیه السلام در مکتب مسیحیت صهیونیسم

اشاره

مسیحیت کلاسیک به دلیل متهم کردن یهودیت به قتل عیسی علیه السلام و نیز فساد مالی یهودیان، در تقابلی آشکار با پیروان و آموزه های این دین قرار گرفت، به گونه ای که تلاش های یهودیانِ مسیحی شده ای چون پولس قدیس و یوحنّا هم نتوانست میان این دو، قرابتی ایجاد کند؛ البته این تلاش ها، بذر تقریبی را در دین مسیح به ودیعت نهاد تا پس از قرن ها فترت و با جهد افرادی چون مارتین لوتر و کالون، شکوفا شده و به ثمر بنشیند. پیدایش مسیحیت پروتستانی شبه یهود و اختلاط آن با نظام سرمایه داری و سودمحوری، مسیحیت را به یهودیت نزدیک ساخت؛ به گونه ای که مسیحیت در قالب مکتب صهیونیسم مسیحی، لباس یهودیت بر تن کرد تا به مدافعان اصلی آمال یهودیان تبدیل شوند.

اعتقاد به آخرالزمان، جزء لاینفک آموزه های تمامی ادیان و حتی مکاتب دست ساز بشری است. بر این اساس، مکتب صهیونیسم مسیحی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و حتی در میان مکاتب موجود، بیشترین نقش را به آخرالزمان داده، به گونه ای که تفسیر آموزه های دیگر این مکتب، تنها در سایهٔ نگاه به آخرالزمان میسر خواهد بود.

مسیحیان صهیونیست، آخرالزمان را همراه با ظهور حضرت مسیح علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی توسط وی می دانند، اما این ظهور به مقدماتی نیاز دارد. بر اساس اعتقادات این مکتب نوظهور، حوادثی باید به وقوع بپیوندد تا مسیح علیه السلام دوباره ظهور کند. پیروان این فرقه، وظیفهٔ شرعی خود می دانند تا برای تسریع در عملیاتی شدن این حوادث مهم، کوشش کنند. این وقایع و حوادث آخرالزمانی که پیش درآمد ظهور حضرت مسیح علیه السلام است، به تفصیل در پی می آید.

۱. بازگشت یهودیان به ارض موعود و تشکیل دولت یهود

اندیشهٔ تشکیل دولتی یهودی در فلسطین، جایگاه ویژه ای در میان صهیونیست های مسیحی دارد. اینان در پاسخ به مسئلهٔ آخرالزمان، آموزه هایی را ارائه کردند که مهم ترین آن، تشکیل حکومت یهودی در فلسطین است. بر این اساس، پایان تاریخ و ظهور حضرت مسیح علیه السلام منوط به تشکیل حکومت یهودی در فلسطین خواهد بود.

«لیندزی» که پیامبر این مکتب شناخته می شود، در این باره معتقد بود، بسیاری از پیش گویی های کتاب مقدس که ظهور حضرت مسیح و تشکیل حکومت جهانی به دست وی نیز از جملهٔ آن هاست، متوقف بر تشکیل حکومت یهودی در ارض موعود خواهد بود.

کشیش ویلیام بلاکستون در سال ۱۹۰۸ میلادی، کتابی با عنوان مسیح می آید تألیف کرد. در این کتاب، نگارنده به مسیحیان جهان وعده داده بود در سالی که در فلسطین، کشور صهیونیستی اسرائیل تأسیس شود، مسیح دوباره ظهور خواهد کرد. برای تحقق این هدف، دولت انگلستان با تهاجم های فرهنگی و نظامی، خلافت عثمانی را متلاشی کرد و در جنگ جهانی اول، ارتش انگلستان سرزمین فلسطین را که بخشی از قلمرو خلافت عثمانی ترکیه بود، تصرف و تجزیه کرد. آرتور جیمز بالفور، وزیر امور خارجهٔ وقت انگلستان، در بیانیه ای معروف به «اعلامیهٔ بالفور» تعهد کرد که دولت انگلستان به یهودیان سراسر جهان، برای مهاجرت به اراضی مقدس (فلسطین) یاری دهد و در

تشکیل کشور صهیونیستی اسرائیل در فلسطین فعالیت کند. یهودیان با این نیت از سراسر جهان فراخوانده شدند تا کشور اسرائیل را در گستره ای از رودخانهٔ نیل تا امتداد شطّ فرات، به وجود آورند. یهودیانی که به این درخواست مهاجرت، در جهت تسریع پروژ ۀ آخرالزمان سازی، پاسخ مثبت می دهند، اهل نجات خواهند بود و مورد حمایت های مالی و تسهیلاتی، از جمله رفع مشکل مسکن از سوی دولت اسرائیل و سرمایه داران صهیونیست قرار می گیرند.

۲. تخریب مسجدالاقصی و بازسازی معبد سلیمان علیه السلام

صهیونیست های مسیحی، معتقد به نزدیک شدن آخرالزمان هستند و برای این واقعه، زمینه هایی را لازم می دانند که از جملهٔ آن ها تخریب مسجدالاقصی، اولین قبله گاه مسلمین، و مسجد قبهالصخره و ساخت معبد (هیکل) جدید سلیمان به جای آن هاست. بنیادگران مسیحی معتقدند، حضرت عیسی علیه السلام تنها زمانی ظهور خواهد کرد که مسجدالاقصی و قبه الصخره تخریب شود و به جای آن، معبد سلیمان بازسازی گردد و این معبد، پایتخت حکومتی عیسی مسیح علیه السلام در نظر گرفته شود.

صهیونیست ها بر مبنای اسطورهٔ دیاسپورا(۱) معتقدند، در سال ۷۰ میلادی رومی ها معبد سلیمان را به آتش کشیدند و یهودیان را از بیت المقدس و ایالت یهودیه بیرون راندند و بر این مبنا، دوران طولانی تبعید آغاز شد که آن را دیاسپورا یا دورهٔ آوارگی و پراکندگی قوم می نامند.(۲)

افسانهٔ دیاسپورا که از نظر یهودیان، سرآغاز سرگشتگی و بی خانمانی است، نوعی نوستالژی دائمی بازگشت به سرزمین فلسطین و بازسازی معبد سلیمان را در دل یهودیان زنده نگه داشت. به اعتقاد مسیحیان صهیونیست و بنیادگرا، بازسازی معبد،

۱- Diaspara.

۲- شجاع احمدوند، «اسرائیل و ایدئولوژی صهیونیسم سیاسی»، مجلهٔ پژوهش حقوق و سیاست، ش۱۲، ص۳۲.

پیش گویی های کتاب مقدس و آمدن مسیح را تضمین می کند.(۱) یهودیان و مسیحیان صهیونیست معتقدند، باید این دو مسجد مقدس را منهدم و به جای او معبد بزرگ را بنا کنند. آنان تسلط غیریهودیان و به خصوص مسلمانان بر بیت المقدس را تسلط شیاطین بر این مکان مقدس تلقی می کنند و معتقدند، تا زمانی که این امر ادامه داشته باشد، عیسی مسیح ظهور نخواهد کرد.

آنان به خوبی می دانند که تخریب قبلهٔ اول مسلمین، باعث تحریک احساسات مذهبی آنان و در نتیجه، بروز جنگ خونین و گسترده خواهد شد؛ اما مهم است که چنین جنگی باید درگیرد تا مسیح ظهور کند. بنابراین، تخریب مسجدالاقصی و قبه الصخره علاوه بر مهیا کردن شرایط برای ساخت معبد سلیمان، زمینه را برای بروز نبرد بزرگ آخرالزمان فراهم می کند که این امر، کاملاً ـ اخلاقی و منطبق با آموزه های دینی مسیحیان صهیونیست است. هم چنین ذکر این نکته نیز ضروری است که یهودیان در تئولوژی مسیحیان صهیونیست، تنها بازیگرانی در تراژدی آخرالزمانیِ مسیحیت هستند.

بیش از نیم قرن است که پروژهٔ اکتشاف بقایای معبد سلیمان در طبقهٔ زیرین مسجدالاقصی در حال انجام است و تونل های بسیاری در زیرزمین این مسجد حفر شده است و پایه های آن را به طور کامل سست کرده اند تا با کوچک ترین زلزلهٔ خفیفی که در اورشلیم رخ دهد، مسجدالاقصی فروریزد.

از سال ۱۹۲۷ میلادی بدین سو، دو مسجد مقدس الاقصی و قبهالصخره، ده ها بار مورد حملهٔ یهودیان و مسیحیان افراطی قرار گرفته است. در سال ۱۹۶۷ میلادی، مسیحی ای به نام «میشل روهن» در مسجدالاقصی آتش افروخت. او معتقد بود، نباید هیچ مسجدی در این سرزمین باقی بماند تا یهودیان بتوانند به سرزمین نیاکان خود

۱- استیون سایزر، پیش گویی ها و آخرالزمان، معبد یهودی مسیحیان صهیونیسم، ترجمه: فاطمه شفیعی سروستانی، ص۲۳۷.

بازگردند و معبد خود را بسازند و آن گاه انتظار بازگشت مسیح به سر آید.(۱)

گفتنی است، در یکم ژوئیهٔ ۱۹۷۶ میلادی روزنامـهٔ نیویورک تایمز اطلاعیه ای با امضای ۱۰۵ کلیسای پیرو صهیونیسم مسیحی از سراسـر آمریکا چاپ کرد که در آن آمده بود: «هر کس با خواست صهیونیست ها دربارهٔ زمین های دولت اسرائیل مخالفت کند، نه تنها با اسرائیل، بلکه با خدا و تاریخ می جنگد.»(۲)

جریان مسـیحیت صهیونیست عقیده دارد که تخریب مسجدالاقصی و ساخت معبد سوم سلیمان به جای این مسجد، شرط ظهور حضرت مسیح علیه السلام است و بدون ساخت این معبد، مسیح هرگز ظهور نخواهد کرد. گروه های تندرو صهیونیست بر این باورند که بنای قدیمی اول و دوم معبد سـلیمان در زیر مسجدالاقصی است و این مسجد بر خرابه های معبد سلیمان ساخته شده است؛ لذا برای تجدید بنای معبد، راهی جز ویرانیِ مسجدالاقصی وجود ندارد.

۳. انجام مراسم تطهیر و قربانی

با نابودی معبد سـلیمان در سال ۷۰ میلادی به دست تیتوس، امپراتور روم، خاکسترهای مورد اسـتفاده در مراسم تطهیر، مفقود گردید و به همین دلیل، از آن زمان به بعد یهودیان آواره، پراکنده و تا ابد ناپاک شدند.

در کنار ساخت معبد سـلیمان، مسـیحیان صهیونیست معتقدند، معبد ساخته شده باید پاک و تطهیر شود تا مهیای میزبانی مسیح علیه السـلام باشد. بر مبنای رسالهٔ چهارم کتاب مقدس، سِـفر اعداد (فصل نوزدهم)، این تطهیر باید به وسیلهٔ ذبح گوسالهٔ سرخ موی بی عیبی باشـد که پس از تخریب هیکل سـلیمان در سال ۷۰ میلادی مفقود گشت. بر اساس این اعتقادات، قربانی کردن گوسالهٔ سرخ رنگ و پاشیدن خاکستر آن بر معبد

۱- آلفرد لیلیانتال، ارتباط صهیونیستی، ترجمه: سیدابوالقاسم حسینی، ص۳۲۶.

۲- Ezekiel ۱۱:۱۷ Genesis۱۷ and ۳۵/Deuteronomy ۳۰:۱-۵.

سلیمان که پیش از ساخت معبد و برای تطهیر آن باید انجام شود، از مقدمات ظهور مجدد مسیح است.

بر اساس تعالیم یهود این گوساله می بایست سرخ موی و بدون هیچ عیب و نقصی باشد، هیچ گاه یوغی بر آن قرار نگرفته و گوساله ای نزاییده باشد. این گوساله باید حتماً ماده، باکره و در حین قربانی، سه ساله باشد. این گوساله پس از سوزانده شدن در کوه زیتون، برای استفاده در امر تطهیر به کار می رود.(۱) محل قربانی و سوزاندن این گاو در کنار کوه زیتون قرار دارد. پس از سوزاندن گوساله، شخصی پاک باید خاکسترهای آن را جمع آوری کرده و به بالای کوه زیتون ببرد. پس از آن، تودهٔ عظیم خاکسترِ به جای مانده را با آب مخلوط کرده و آب مطهر را از آن تهیه می کنند. به همین دلیل، طی شصت سال گذشته، یهودیان و صهیونیست ها به منظور آماده سازی مقدمات بنای معبد سلیمان، به دنبال پرورش گاوِ سرخ موی با ویژگی های مذکور هستند؛ حتی خاخام های متعصب معتقدند، وجود یک یا دو تار موی سیاه یا سفید بر بدن گاو، مانع از انتخاب آن برای اجرای مراسم می شود و برخی دیگر هم معتقدند، این گوساله باید در اسرائیل به دنیا آمده باشد.(۲)

طی چند دههٔ اخیر، صهیونیست ها در نقاط مختلف جهان با استفاده از دانش ژنتیک، اقدام به اصلاح نژادی گاو برای تولید گوسالهٔ سرخ موی کرده اند. گزارش های متعددی از کشورهایی چون سوئیس، کانادا، سوئد، اسرائیل و ایالت تگزاس و می سی سی پی در این زمینه منتشر شده است. حتی با پی گیری های مکرر صهیونیست ها، گوساله ای در سال ۱۹۹۷ میلادی تولید شد که مسیحیان صهیونیست در آن زمان، آن را از نشانه های ظهور دانستند و بسیاری از خاخام های متعصب، پیدایش این گوساله را ماشهٔ انفجار مسجدالاقصی دانستند.

در آستانهٔ هزارهٔ سوم، وقتی از طریق مطالعات ژنتیک در یک مرکز آمریکایی،

۱- آرش کاویانی، «سومین معبد»، موعود، ش۴۶، ص۳۳.

۲- محمد شفیعی سروستانی، پیش گویی ها و آخرالزمان، ص۲۴۸.

گوسالهٔ سرخ مویی به دنیا آمد، آقای ریچارد لندز، استاد هزاره شناسی و آخرالزمان گرای دانشگاه بوستن آمریکا، اعلام کرد: «به دنیا آمدن این گوساله همان چیزی است که انتظار آن را می کشیدیم. حالا می توانیم جنگ آخرالزمانی را آغاز کنیم.»

این خبر، جدّی گرفته نشد تا این که یکی دو سال بعد، خبر از به دنیا آمدن کودکی عجیب الخلقه در سرزمین های اشغالی فلسطین با عنوان «تولد دجال آخرالزمان»، فضای آخرالزمانی را متحول کرد. تلاش شد این کودک را که تنها یک چشم داشت و آن هم روی پیشانی اش قرار گرفته بود، دجال و ضدمسیح معرفی کنند. این خبر توسط منابع اسرائیلی به سرعت منتشر شد، اما در پی گیری های بعدی معلوم شد که این کودک در چین متولد شده و یک صهیونیست به مبلغ کلانی، او را خریداری و به فلسطین اشغالی منتقل کرده است!

دولت اسرائیل نیز سال هاست در حال آماده سازی مقدمات لازم جهت ساخت سومین معبد سلیمان در اورشلیم است و تمام مقدمات ساخت معبد توسط خاخام های یهودی مهیا شده است تا بر طبق کتاب مقدس، پیش از شروع عملیات ساخت معبد، مراسم قربانی و تطهیر انجام شود. گوسالهٔ مربوط، باید در روز مراسم، در مکانی خارج از اردوگاه محل اقامت خاخام ها در محوطهٔ معبد، قربانی شود؛ سپس مقداری از خون او برداشته شده و در جلوی خیمهٔ اجتماع پاشیده شود. بعد، گاو به همراه پوست، گوشت، چرم، فضولات و خونش تماماً به همراه چوب سرو و زوفای مصری سوزانده شود و آتش تا خاکستر شدن گوساله، روشن نگاه داشته شود.

یکی از ادله ای که صهیونیست ها برای تطهیر و انجام مراسم قربانی بیان می کنند، سکونت غیریهودیان و بیگانگان در منطقه است که با انجام این مراسم، اورشلیم و معبد مقدس سلیمان برای همیشه از شرّ کفار و بیگانگان تطهیر می گردد.

۴. جنگ مقدس آرماگدون

۴. جنگ مقدس آرماگدون(۱)

آرماگـدون از دو کلمـهٔ یونانی «هار» و «مجـدو» تشـکیل شـده که هار به معنای «کوه» و مجدو به معنای «سـرزمین حاصل خیز» است. آرماگدون از لحاظ جغرافیایی، نام منطقه ای باسـتانی در نزدیکی بیت المقدس است که در قدیم، شـهری استراتژیک و طبیعتاً پرنزاع بوده است، ولی هم اینک به جز خرابه ای از آن بر جای نمانده است. این واژه در معنای اصطلاحی، به نبرد نهایی حق و باطل در آخرالزامان تعبیر شده است.

جنگ مقدس در ادبیات صـهیونیست های مسیـحی، با عنوان «آرماگدون» شـناخته می شود. روزی که نبرد نهایی مقدس آغاز شود، مسـیحیانِ دوباره تولـدیافته، مسـیح را دیدار خواهند کرد و در جوار او، هزارهٔ خوش بختی را آغاز می کنند. در این نبرد که بین مسیح (Christ) و ضدمسیح (Anti Christ) و پیروانشان درخواهد گرفت و زمانی که ضدمسیح در حال دست یابی به پیروزی است، مسیح همراه نومسیحیانِ متولدشده ظهور خواهد کرد و ضدمسیح را در پایان این جنگ نهایی شکست خواهد داد و حکومت واحد جهانی به رهبری مسیح با پایتختیِ بیت المقدس، تشکیل خواهد شد.

گروه های مسیـحیِ بنیادگرا به معانی ادبی کتاب مقـدس، به مثابهٔ کلام خدا باور دارند و بر اساس ایدهٔ دهری گرایی و تقسـیم تاریـخ بشـری معتقدند، پیش از آخرین دورهٔ تاریخ که همانا حکومت الهی مسـیح علیه السـلام است، حوادث مهمی اتفاق می افتـد که از آن جمله، آرماگـدون یـا آخرین جنگ بزرگ است. آرماگـدون برگرفته از نام تپـهٔ «مگیـدو» واقع در صـحرایی به همین نـام در اسـرائیل است. جنـگ آرماگـدون تنهـا پس از گردهم آیی و اسـتقرار یهودیـان به عنوان یـک ملت در سـرزمین موعود، به وقوع خواهد پیوست.

۱- Armageddon.

گروه های مسیحی بنیادگرا اعتقاد دارند که خداوند، سعادت دنیا را به یهودیان و سعادت اخروی را به گروه های مسیحی عطا خواهد کرد؛ به همین دلیل به آن ها، مسیحیان از نو زاده شده می گویند. مسیحیان صهیونیسم معتقدند، آرماگدون را نخواهند دید و هیچ گونه تألمات ناشی از این دوره را نیز متحمل نخواهند شد، زیرا خداوند در واقعهٔ «ریچر»(۱) آن ها را به آسمان ها خواهد برد. به این ایده که از سوی کلیسا نیز پذیرفته شده است، هزاره گرایی(۲) می گویند، زیرا گفته می شود در کتاب مقدس تورات به وقوع این جنگ در هزارهٔ سوم اشاره شده است. از سوی دیگر، مسیحیان صهیونیسم بر این عقیده اند که عیسی مسیح علیه السلام در این جنگ، از آسمان به زمین بازخواهد گشت و دجّال را می کشد و بعد از آن، پادشاهی خود را آغاز خواهد کرد و دوران صلح جهانی آغاز خواهد گردید.

مسیحیان بنیادگرا از آن جا که معتقد به وجود هفت مرحلهٔ گذار در کتاب مقدس هستند، خود را تدبیرگرایان یا دهری گرایان(۳) می دانند. مراحل پیش گویی های هفت گانهٔ کتاب مقدس عبارتند از: بازگشت یهودیان به فلسطین، ایجاد دولت یهود و احداث مجدد هیکل سلیمان، موعظه شدن انجیل در تمام دنیا، به بهشت رفتن ایمان آورندگان، هفت سال دوران فلاکت که سرانجام یهودیان با پیروان دجال به نبرد می پردازند، وقوع جنگ آرماگدون در صحرای مگیدو اسرائیل، شکست لشکریان دجال و آغاز پادشاهی مسیح در اورشلیم.

رهبران مذهبی فرقه های پروتستان در ایالات متحده و انگلستان، اعتقادات یادشده را در چند دههٔ گذشته به شدت در آمریکا و جوامع اروپایی تبلیغ و ترویج کردند. در اوایل سال ۲۰۰۱ میلادی هال لیندسی، کشیش آمریکایی، کتاب در پیش گویی های

۱- Rapture (به معنای خوش حالی و شادمانی بی حد و حصر).

۲- Milenyalism.

۳- Dispensationalism.

انجیل، جای آمریکا کجاست؟ را تألیف کرد که یکی از پرفروش ترین کتاب های دهۀ ۲۰۰۰ میلادی در آمریکا به شمار می آید. نویسنده در این کتاب بعد از بیان نقش آمریکا در جنگ نهایی آرماگدون، در پی اثبات این مطلب است که دولت آمریکا، رهبری این جنگ را عهده دار خواهد بود؛ حتی دولت آمریکا در رواج جنگ سرد بر ضد شوروی سابق، موشک های هسته ای قاره پیمای خود را «شمشیرهای جنگ مقدس» نامیده بود.

پیروان این مکتب افراطی بر این مطلب اذعان دارند که عملیات طوفان صحرا (۱۹۹۱م.) بر ضد عراق، مقدمه ای برای جنگ مقدس آرماگدون بوده است. مسیحیان صهیونیست برآمده از پروتستان در آمریکا، انگلیس و کشورهای اروپای شمالی معتقدند، مسیح در امور خاورمیانه همواره به سود اسرائیل مداخله کرده، با یهودیان صهیونیست، مخرج مشترک واحد و هم پوشانی اعتقادی وجود دارد و آن، کمک به تشکیل دولت اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات است که آن را خواست مسیح می دانند. مسیحیان صهیونیست بر این باورند که هر عملی که از سوی دولت اسرائیل انجام می شود، در حقیقت از سوی مسیح طراحی شده است و باید از سوی مسیحیان سراسر جهان مورد حمایت قرار گیرد. آمریکا، انگلیس و کشورهای غربی طرف دار این ایده، با تزریق کمک های مالی و تسلیحاتی خود به این رژیم غاصب (موشک های اتمی، تسلیحات شیمیایی، میکروبی، بمب های هیدروژنی و...) اسرائیل را به انبار مهمات و پادگان نظامی غرب تبدیل کرده اند که در خدمت صهیونیست جهانی هستند.

از آن جا که موجودیت اسرائیل با منافع غرب پیوند خورده بود، از آمیزش غرب با صهیونیست، طفل نامشروع اسرائیل پا به عرصۀ جهانی گذاشت تا حافظ منافع والدین خود در خاورمیانه باشد.

۵. ظهور مسیح علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی

روزی که جنگ نهایی مقدس (آرماگدون) آغاز شود، تمامی مسیحیان پیرو اعتقادات «عملی کردن خواسته های مسیح» که مسیحیانِ دوباره تولد یافته اند، مسیح را دیدار خواهند کرد و به کمک سفینه ای بزرگ از دنیا به بهشت حمل خواهند شد و آنان از بهشت همراه مسیح نظاره گر نابودی جهان و عذاب سخت در این جنگ مقدس خواهند بود. در این جنگ نهایی، زمانی که ضدمسیح در حال دست یابی به پیروزی است، مسیح به همراه مسیحیانِ دوباره تولد یافته، در جهان ظهور خواهد کرد و ضدمسیح را در پایان این جنگ جهانی مقدس، شکست خواهد داد و حکومت واحد جهانی به رهبری مسیح با پایتختیِ بیت المقدس تشکیل خواهد شد؛ پایتختی که از سوی مسیحیان و یهودیان صهیونیست، پیش از آغاز جنگ نهایی ساخته شده است و محل حکومت جهانی مسیح خواهد بود.

اعتقاد به ظهور مجدد مسیح علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی به دست ایشان، در زمرهٔ اعتقادات خاص صهیونیسم مسیحی است. از دیدگاه آن ها ظهور حضرت مسیح، مرحلهٔ پایانی رویدادهای آخرالزمان است و با حضور وی، دنیا به آخر رسیده و از آن پس، صلح حقیقی تمام جهان را فراخواهد گرفت. بر این اساس، تأمین صلح پایدار، تنها در آخرالزمان و با ظهور حضرت مسیح میسر خواهد بود و تلاش در جهت تحقق آن پیش از آخرالزمان، تلاشی بیهوده است.

نقش دکترین آرماگدون در سپهر سیاسی آمریکا

جنبش پروتستانیسم به طور مشخص، با مارتین لوتر و آرای اعتقادی جدید او دربارهٔ مسیحیت آغاز شد. لوتر تحت تأثیر عمیق آموزه های فلسفی، تئولوژیک و جهان بینی عبرانی بوده است. تأثیرپذیری لوتر و هم فکران او از عهد عتیق در فرایندی طبیعی، موجب پیدایی تغییرات بزرگی در مفاهیم دینی کلیسای کاتولیک گردید. بزرگ داشت یهودیان، برتر دانستن قوم یهود، تعلق فلسطین به یهودیان تحت عنوان

«ارض موعود» و سرزمین های مقدس از جانب خدا و... شاخصۀ پروتستانیسم لوتری بود که بعدها در پوستین مسیحیت صهیونیستی ظاهر شد.

صهیونیسم مسیحی با شعار بازگشت یهودیان به اراضی مقدس، با انقلاب پیوریتن ها در انگلستان که علاقۀ بسیاری به عهد عتیق و یهودیان از خود نشان می دادند، مورد حمایت گسترده ای قرار گرفت. با ورود اولین گروه مهاجران انگلیسی به قارۀ کشف شدۀ آمریکا، آن جا را اورشلیم یا کنعان جدید تلقی کردند. بدین سان، صهیونیسم آمریکا ده ها سال پیش تر، گوی سبقت را از صهیونیسم هرتزلی در برپایی اسرائیل ربود. این جانب داری که صبغه ای کاملاً مذهبی دارد، در روح سیاست آمریکا رخنه کرد و تأثیر بسیار مهمی را در هیئت حاکمۀ آمریکا ایفا نموده است.

پس از حادثۀ یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، نقش این جریان در دستگاه دیپلماسی آمریکا به شدت افزایش یافت؛ به طوری که صاحب نظران و پژوهش گران سیاسی هشدار دادند که ایدئولوژی بنیادگرای صهیونیسم مسیحی، به وضوح در بدنۀ کاخ سفید مشاهده می شود.

زمانی که قواعد و هنجارهای مذهبی گسترش می یابد، زمینه برای تبدیل مذهب اجتماعی به مذهب سیاسی به وجود می آید. در این روند، راست مسیحی، صهیونیزم مسیحی و بنیادگرایی مسیحی از جریانات سیاسی بالندۀ مذهبی به شمار می آیند که طی نیم قرن گذشته توانسته اند نقش بیش از پیش مهمی در روند تصمیم گیری های امنیتی و سیاسی در واشنگتن ایفا کنند. این امر نشان می دهد، مذهب گرایی در جامعۀ آمریکا صرفاً نماد و نقش دینی ندارد، بلکه از قالب ها و قواعد مذهبی به عنوان پشتوانۀ سیاست های رسمی کشور استفاده می شود.

درست است که نخستین قانون اساسی جدید جهان که در آمریکا تدوین شد، متضمن جدایی دین از سیاست بود، اما امروزه به وضوح مشاهده می شود که حضور مذهب و دیدگاه های ایدئولوژیک در بین جامعه و دولت مردان آمریکا رواج پیدا کرده

است. این مسئله در سیاست خارجی آمریکا، به خصوص در مورد حمایت از رژیم مذهبی اسرائیل، به نحو آشکارتری خود را نمایان کرده است. در این رابطه، به مسئلهٔ بنیادگرایی یهودی که تأثیرات آن بر سیاست های آمریکا مشهود است، باید موضوع بنیادگرایی مسیحی را نیز افزود.

حس برتری طلبی و سیطره جویی آمریکا با آموزه های اخلاقی مسیحیتِ رادیکالیزه شده، در هم آمیخته و تا آن جا پیش می رود که برخلاف قانون اساسی آمریکا، به دیدگاه های مذهبی و ایدئولوژیک روی آورده است.

در جنگ جهانی دوم «بیلی گراهام» نقش بسیار مؤثری را در رادیو و تلویزیون محلی ایفا می کرد و ساعت ها به انجام سخنرانی های مذهبی و ترویج تعالیم حضرت مسیح علیه السلام می پرداخت؛(۱) چنان که به استناد کتاب دائرهالمعارف ادیان جهان، وابسته به مؤسسهٔ «مریام وبستر»، سخنرانی های وی در روزهای جنگ و پس از آن، یادآور سفرهای «پولس مقدس» در زمان جنگ های صلیبی بود و می توان اسقف گراهام را بنیادگرایی تمام عیار و پرشور نامید. او نقش بسیار مؤثری در تبیین سیاست های دینی کاخ سفید ایفا کرد و رابطهٔ خوبی با رؤسای جمهوری آمریکا داشت و نخستین بار در ۱۹۴۹میلادی به دعوت «ترومن»، رئیس جمهور وقت آمریکا، به کاخ سفید دعوت شد. در سال ۱۹۲۶میلادی، کنگرهٔ آمریکا مدال طلایی خود را برای یک عمر تلاش در جهت ترویج اعتقادات دینی در میان رؤسای جمهور آمریکا و حراست از این کشور در برابر هجوم اندیشه های کمونیستی به «بیلی گراهام» داد و بعدها «فرانکلین گراهام» فرزند وی، یکی از مشاوران برجسته و بانفوذ «جورج بوش» گردید. او کسی است که پس از حادثهٔ یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، سه بار به علت توهین به مسلمانان در سخنرانی های خود، مجبور به عذرخواهی شد.

۱- محمد کاظم، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، ص۸۳.

در بیست ویکم نوامبر سال ۱۹۸۲، اسقف «جری فالول»، از رهبران بانفوذ کلیسای انجیلی در آمریکا طی مصاحبه ای با CNN، به طور رسمی اعلام کرد که به اعتقاد پیروان این کلیسا، برای ظهور دوبارهٔ حضرت مسیح علیه السلام باید زمینهٔ بازگشت مجدد یهودیان به اسرائیل فراهم شود، چراکه یهودیان اسرائیل، همان قوم برگزیدهٔ خداوند هستند. وی نیز یکی از مشاوران ارشد جورج بوش در امور مذهبی شد که پس از اشغال عراق توسط آمریکا، با راه اندازی مرکز تبشیری مسیحی در بغداد به نام «سامارتینی»، در مصاحبه ای با «بیلیف نت» در تاریخ بیستم سپتامبر ۲۰۰۳ گفت: «اکنون تبلیغ مسیحیت در میان مردم عراق و افغانستان، از نان و دارو برای آنان واجب تر است.»

گروه های راست مسیحی، الگوی رفتاری جهان غرب برای مقابله گرایی با کسانی که در حوزهٔ غیرت قرار می گیرند را بر اساس واژگان دینی تفسیر می کنند.

بعد از جنگ ویتنام، در آمریکا بنیادگرایی مسیحی پدید آمد و این جریان آن چنان قوی بود که «جیمی کارتر» به محض سرکار آمدن، اعلام کرد: «من یک مسیحیِ دوباره متولدشده هستم.»(۱)

ایوانجلیست ها با حضور حداکثری در برنامه های رادیویی پیش از جنگ جهانی دوم، در میان رؤسای جمهوری آمریکا اعمال نفوذ می کردند. در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۷۶ میلادی نیز ایوانجلیست ها از جیمی کارتر، کاندیدای حزب دموکرات که عضو کلیسای بنیادگرایان مسیحی به نام کنوانسیون بابتیست های جنوبی(۲) بود و ادعا می کرد مسیحیِ دوباره تولدیافته است، حمایت کردند و کارتر با حمایت همه جانبهٔ ایوانجلیست ها به قدرت رسید. مجلهٔ نیوزویک سال ۱۹۷۶میلادی را سال ایوانجلیست ها نامید. در این انتخابات، ایوانجلیست ها رسماً وارد

۱- محمد کاظم، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، ص۹۹.

۲- Southern Baptist convention.

حوزهٔ سیاسی شدند و جامعهٔ آمریکا و جهان در سطحی گسترده تر متوجه این جریان جدید شدند. از آغاز سال ۱۹۷۹میلادی، شعار آن ها این بود که هنگام آن فرا رسیده که برای تغییر مسیر آمریکا و نجات این کشور، مسیحیان متدین از کلیسا وارد کنگره شوند. از بیش از چهارصد هزار کلیسای موجود در آمریکا، ۱۱۰هزار از آن ها در اختیار ایوانجلیست ها قرار دارد.

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ ایوانجلیست ها از رونالد ریگان حمایت کردند، چراکه وی نیز خود را مسیحیِ دوباره تولدیافته نامید و وعدهٔ عملیاتی کردن خواسته های آن ها را داده بود.(۱) ریگان در مصاحبه با «جیم باکر»، کشیش انجیلی، در شبکهٔ تلویزیونی پی.تی.ال گفت: «ممکن است ما همان نسلی باشیم که آرماگدون را می بیند.» در همان سال نیز در سخنرانی برای گروهی از رهبران یهودی چنین گفت: «اسرائیل، تنها کشوری است که دارای دموکراسی پایدار است و ما می توانیم به آن، به عنوان محلی که در آن ممکن است آرماگدون اتفاق بیفتد، تکیه کنیم.»(۲)

در روزهای بیست وهشتم و بیست ونهم آوریل ۱۹۸۰، ایوانجلیست ها در واشنگتن، پایتخت آمریکا، اجتماعی بزرگ را با عنوان «واشنگتن برای عیسی مسیح علیه السلام»(۳) به وجود آوردند که در آن نیم میلیون ایوانجلیست از سراسر آمریکا شرکت کردند. در این اجتماع دوروزه، رهبران ارشد مذهبی ایوانجلیست ها در سخنرانی های خود از دولت مردان خواستند که در مسائل سیاسی و اجتماعی مطابق تعلیمات انجیل عمل کنند.

۱- Anson shupe William A Stacey, Born Again Politics and moral Majority, P.۱۶.

۲- سیدابوالحسن علوی طباطبایی، هالیوود و فرجام جهان، ص۱۰۰.

۳- Washington for Jesus.

بعد از پیروی قاطع ریگان در انتخابات ریاست جمهوری، ایوانجلیست ها به عنوان یک قدرت فرهنگی اجتماعی در جامعهٔ آمریکا ظهور کردند. در سال ۱۹۸۳ میلادی، ریگان طرح ابتکار دفاع استراتژیک(۱) (SDI) را در جلسهٔ دینی در میان ایوانجلیست ها اعلام می کند و از اتحاد جماهیر شوروی، به «امپراتوری شیطانی»(۲) نام می برد. در پیوند ریگان با مسیحیان صهیونیست، این نکته قابل ذکر است که وی در دیدار کشیش انجیلی «جیم باکر» گفت: «بی شک، ما نسلی هستیم که آرماگدون را خواهیم دید.»(۳)

باور به ایدئولوژی آرماگدون را در رفیع ترین جایگاه نظام حکومتی آمریکا، یعنی کاخ سفید نیز به راحتی می توان مشاهده کرد. رونالد ریگان که در خانواده ای ایوانجلیک زاده شد، به مفاهیمی چون: قوم برگزیده، بازگشت مسیح، سرزمین موعود یهودیان تا پایان، معتقد بود و مرتب با اطرافیان نزدیک خود در این رابطه بحث می کرد و با استناد به آیات کتاب مقدس، از نزدیک بودن آرماگدون و آمدن مسیح سخن می گفت.(۴)

ریگان در یکی از ملاقات هایش با جری فالول، از رهبران رادیکال اوانجلیکال، به او گفته بود: «احساس می کنیم پیوسته و به سرعت، به سوی آرماگدون در حرکت هستیم.»(۵) سیاست های خاورمیانه ای ریگان به شدت تحت تأثیر نگرش اوانجلیکی وی قرار داشت. به گفتهٔ هال سل، یکی از علل بمباران «لیبی» این بود که ریگان فکر می کرد این کشور به زودی، در جنگ آرماگدون با اسرائیل رویارو خواهد شد. خود او

۱- strategec Defense Initiative.

۲- Evil Empire.

۳- گریس هال سل، یدالله: چرا ایالات متحدهٔ آمریکا برای اسرائیل از منافع خود می گذرد؟، ترجمه: قبس زعفرانی، ص ۳۰.

۴- نصیر صاحب خلق، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ص۱۷۸.

۵- محمد کاظم، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، ص ۹۹.

بـا تصـریح به این خیال خود در اوت ۱۹۸۵ میلادی برای جیمز میلز،(۱) سـناتور ایـالت کالیفرنیا، گفته بود: «در باب ۳۸ کتاب حزقیال در عهـد عتیق آمده که در آن زمان، ملت های کافر به اسـرائیل هجوم می برند. وجود لیبی در میان این کشورها نیز در آن پیش گویی شده و به همین خاطر از لیبی نفرت دارم.»(۲)

ریگان به جهت اعتقاد به نزدیک بودن آرماگدون، هرچه بیشتر مسلح ساختن اسرائیل را بسیار بااهمیت می دانست و از همین رو، کمک های تسلیحاتی به اسـرائیل را به میزان قابل توجهی افزایش داد و از برنامهٔ هسـته ای اسـرائیل، قاطعانه حمایت کرد. البته ریگـان تنها یکی از رؤسای جمهور معتقـد به آرماگـدون بود؛ جورج بوشِ پسـر هم مبتنی بر همین ایـدئولوژی، سـعی در تغییر جغرافیای خاورمیانه داشت.

در انتخابات سال ۲۰۰۰ میلادی نیز ایوانجلیست ها رسـماً از جورج دبلیو بوش حمایت کردنـد و از طرف داران خود خواسـتند که الگور، کاندیـدای حزب دموکرات را شـکست دهنـد. جورج دبلیو بوش در سـال ۱۹۸۳میلادی در تگزاس به دنبال توصـیهٔ دوسـتان نومحـافظه کار خود، در جلسات مکاشـفات یوحنّا شـرکت کرد و با حضور در این جلسات فرهنگی، که تا زمان پایان دورهٔ فرمانـداری تگزاس در ۲۰۰۱ میلادی ادامه داشت، نوشـیدن مسـکرات و مشـروبات الکلی را ترک کرد و از آن زمـان به بعد، خود را مسیحی دوباره متولدشده نامید.(۳)

دخـالت مـذهب در ساختـار سیاسـی دولت هـای آمریکا را با وضوح بیشتری می توان در دورهٔ ریاست جمهوری «جورج بوش پسر» مشاهده کرد. وی که کالوینیست معتقد به

۱- James Mills.

۲- محمد کاظم، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، ص ۸۸.

۳- عبدالمهدی مستکین، «رنسانس نومحافظه کاران»، ماه نامهٔ همشهری دیپلماتیک، ش۱۵، ص۶.

ظهور مسیح است، از لشکرکشی خود به جهان اسلام، به مأموریت مذهبی تعبیر می کند که گویی خداوند، رهایی جهان از دست شیطان و نیروهای شر را به عهدهٔ او نهاده است. استعمال عبارت آغاز جنگ صلیبی، پس از واقعهٔ یازدهم سپتامبر، گواهی بر صدق این ادعاست.

با روی کار آمدن جورج دبلیو بوش در ژانویهٔ ۲۰۰۱، رهبریِ سیاست خارجی آمریکا را به طور مشخص، نومحافظه کاران که به راست مسیحیان یا بنیادگرایان مسیحی (ایوانجلیست ها) گرایش دارند، به عهده گرفتند. ایوانجلیست ها که جریان امور را سیاه و سفید می بینند و به جدال دائمی میان خیر و شر ایمان دارند، علاوه بر تلاش برای تأثیرگذاری بر سیاست داخلی آمریکا، همواره سعی در تأثیرگذاری بر سیاست خارجی داشته اند. در دکترین آرماگدون، دو جهان روشنایی و تاریکی وجود دارد که رسالت جبههٔ خیر، بردن جهان به سمت روشنایی است و هدف شیطان و محورهای شرارت، بردن تاریخ به سمت ظلمات است.

در این بین، حادثهٔ یازده سپتامبر را می توان بهترین فرصت برای بروز اندیشه های صهیونیست مسیحیِ حاکم بر دولت جرج بوش دانست. هرچه برج های دوقلوی ۱۱۸ طبقه ای در منهتن، بیشتر فرومی ریخت، ایده های بنیادگرایانه نیز بیشتر سر برمی آورد. بوش اعلام کرد: «اهریمن در بین ماست.»(۱) اسامه بن لادن و مسلمانان به عنوان پیش گامان پروژهٔ یازده سپتامبر، تجسمی از شیطان بودند. به زعم بوش، اگر شیطان را در لانه شکار نکنی، او شما را در خانه گرفتار خواهد کرد، و حادثهٔ یازده سپتامبر مصداقی از این استراتژی بود.

پس از این حادثه، اقدامات بوش بیش از پیش رنگ مذهبی به خود گرفت و سربازان مسیح، برای شکار شیطان، به لانهٔ او عزیمت کردند و با دستور مستقیم جورج

۱- علی عبدالمهدی، مقاله زبان مذهبی بوش، روزنامه شرق، ۱۳۸۲/۹/۲۶، ص ۸. (The evil is one omang us) ۲۰۰۱

بوش، بـا عنوان آغـاز جنـگ صـلیبی جدیـد، حمله به افغانسـتان و عراق کلیـد خورد. پیش بینی هانتینگتون در به وجود آمـدن جنگ تمدنی اسلام با غرب، در حال به وقوع پیوستن بود.

در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ با گذشت کمتر از یک ماه از حادثهٔ یازده سپتامبر، حکومت طالبان و اسامه بن لادن مورد حملات نظامی چکمه پوشـان ایالاـت متحـدهٔ آمریکـا قرار گرفت، تـا علاـوه بر تـأمین اهـداف هژمونیـک آمریکـا و تشـکیل ائتلافی موسم به ضـدتروریسم با اتحادیـهٔ اروپا، پروژهٔ اسـلام هراسـی در غرب نیز کلیـد بخورد. دو سال بعـد در راسـتای این حرکت در بیسـتم مارس ۲۰۰۳، آمریکـا به همراهی نیروهای ناتو، عراق را به مسـلخگاه نیروهای به اصـطلاح شـر و شـیطانی تبـدیل کرد. به زعم مسـیحیان صـهیونیست، ایـن دستِ انتقـام الهی در عراق است، زیرا بابـل (عراق) در زمـان هـای دور در به اسارت گرفتن قـوم بر گزیده، نقش داشته است.

بـا وجود به رسـمیت شـناختن اصـل جـدایی کلیسا از دولت در ایالات متحـده، عملاً دین، در شـکل دهی به خط و مشـی های سیاسـی کاخ سـفید نقش آفرین است. حاکمان سـرزمین سکولاریسم که دشمنان خود را با واژه هایی چون: بنیادگرایی، فوندا منتالیزم و افراطی تحقیر می کنند، امروز خود را در اسارت متصـلب ترین اندیشه و بنیادگرایانه ترین فرقهٔ مذهبی در دنیا گرفتار می بیننـد. آمریکا از سویی، با تکیه بر شانه های لیبرال دموکراسـی، نظام حکومتی خود را فراایدئولوژیک می شـناساند و نظام حکومتی برخی از کشورهای جهان، از جمله کشورهای اسـلامی را به بهانـهٔ ایـدئولوژیک بودن، متهم و محکوم می سازد و از سوی دیگر، هوادارانش نیز در داخل کشور با آهنگی شدیـدتر، به جنگ مبانی دینی حکومت در خارج از کشور می پردازند. هرچنـد عمل کرد چندسالهٔ اخیر آن ها، نشان داده که سـیاست خارجی ایالات متحـده، بیش از دیگران ایـدئولوژیک تر شـده است، ایدئولوژی بنیادگرایی مسیحی به وضوح در بدنهٔ کاخ سفید و پنتاگون مشاهده می گردد.

نشریهٔ گلوبالیست گلوبال در بیست وسوم مارس ۲۰۰۳ با انتشار مطلبی تحت عنوان «جنگ مقدس بوش» می نویسد: «در واقع، می توان بوش را سمبل تولد دوبارهٔ جان داربی (۱۸۸۲۱۸۰۰م.)، بنیان گذار بنیادگرایی مسیحی در دوران جدید و نیز ارائه کنندهٔ تئوری ضرورت بازگشت یهودیان به سرزمین فلسطینی و آماده سازی زمینه های ظهور حضرت مسیح علیه السلام دانست.»

صهیونیست های مسیحی، سعی وافری در تطبیق وقایع آخرالزمان و جنگ مقدس آرماگدون با حوادث دنیای معاصر دارند؛ به گونه ای که حوادثی چون: لشکرکشی آمریکا به عراق و افغانستان، دست یابی ایران به فناوری هسته ای، جنگ سوریه و... را حوادث آخرالزمانی تلقی می کنند و جنگ مقدس آرماگدون را زودهنگام و اجتناب ناپذیر می دانند. در ۱۵ می ۱۹۸۱ ریگان در خاطرات خود دربارهٔ بحران های خاورمیانه می نویسد: «گاهی اوقات فکر می کنم که آیا مقدر شده ایم تا شاهدان آرماگدون باشیم؟... قسم می خورم و معتقدم که آرماگدون نزدیک است.»(۱)

تأثیر این ایدئولوژی در دسته بندی احزاب سیاسی در آمریکا، کاملاً خودنمایی می کند. نومحافظه کاران مسیحی که به شدت متعصب و مذهبی هستند و اعتقاد به نوعی هم خوانی دین با سیاست دارند، جدال دائمی بین خیر و شر در همهٔ عرصه ها، حتی در عرصهٔ سیاست را باور دارند. حمایت مسیحیان نومحافظه کار از اسرائیل، مبتنی بر جهان بینی مذهبی آن هاست. بر اساس این جهان بینی، حمایت از اسرائیل دارای مبانی انجیلی بوده و ایجاد جامعهٔ یهودیان و تشکیل دولت اسرائیل، زمینه ساز رجعت مسیح است. در واقع، تشکیل کشوری یهودی و بازسازی معابد باستانی قوم یهود، پیش شرط بازگشت ثانوی مسیح تلقی می گردد. بر مبنای این اعتقاد، مسیحیان اگر نمی خواهند مانع اجرای طرح بزرگ خدا باشند، باید از موجودیت اسرائیل پشتیبانی کنند.(۲)

۱- Lewis, Bryan E. How Has Dispensation alist Affeceted?, P.۹۴.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۲۴/۶/۱۳۸۲، ص۱۲.

بیل کلینتون(۱)، کاندیدای حزب دموکرات و رقیب بوش پدر، در انتخابات سال ۱۹۹۲میلادی نیز با پشتیبانی «نیویورک تایمز»، «واشنگتن پست» و دیگر رسانه های طرف دار اسرائیل و حجم بالای دلارهای یهودی با حمایت کامل لابی صهیونیسم، به کاخ سفید راه یافت تا وعدهٔ خود، جهت تقویت دوستی بین اسرائیل و آمریکا در حد بالا را محقق کند. تعداد چهره های یهودی و صهیونیست در ساختار حکومت کلینتون به قدری بالا بود که بعضی از مقامات و صاحب منصبان دینی یهود، این حکومت را حکومتی یهودی می دانستند.

سیاست های کلینتون در تعامل با ایران را لابی ای که کاخ سفید را در چنبرهٔ خود داشت، تنظیم می کرد. سیاست اعمال فشار بر ایران را اولین بار مارتین ایندیک(۲)، مشاور امنیت ملی و مسئول امور خاورمیانه در دستور کار قرار داد. ایندیک که یهودی متعصب و از اعضای قدیمی آیپاک بود، سیاست مهار دوگانه (۳) علیه ایران را به اجرا گذاشت. نتیجهٔ این سیاست، تحریم اقتصادی سال ۱۹۹۵ میلادی علیه ایران بود. در مارس همان سال نیز توافق نامهٔ یک میلیارد دلاری شرکت آمریکایی «کونکو» با شرکت نفت ایران برای استخراج و حمل نفت از تنگهٔ هرمز توسط دولت کلینتون لغو شد. کلینتون در اول ماه می ۱۹۹۵ ضمن شرکت در کنگرهٔ یهودیان دنیا در نیویورک، تحریم اقتصادی ایران را اعلام کرد و از همهٔ کشورهای متحد و هم پیمان خود درخواست کرد که در این امر او را همراهی کنند.

در دورهٔ ریاست جمهوری باراک اوباما نیز هیلاری کلینتون، همسر بیل کلینتون، در سمت وزارت امور خارجه، کمک های شایانی به این جریان کرد. کلینتون به همراه همسرش هیلاری در یکی از سفرهای خود به اسرائیل، از تمایلات مسیحی

۱- Bill clinton.

۲- Martin Indyk.

۳- Dual containment.

صهیونیستی خود سخن گفته بودند. جالب این جاست که به قول هال سل، این دو در سفر خود به سرزمین های مقدس، علی رغم مسیحی بودن، نه تنها از هیچ یک از اماکن مسیحی دیدار نکردند، بلکه در هیچ کدام از مراسم های دینی هم کیشان خود هم شرکت نجستند؛ در حالی که از اراضی مقدس، کلیساهای مقدس زیادی برای مسیحیان وجود دارد، اما آن ها با اشتیاق بسیار، در مراسم عبادی و دینی یهودیان حاضر شده بودند. در این مراسم کلینتون، کلاه مخصوص یهودیان (یارمولک)(۱) را بر سر گذاشته و در خیابان های قدس به گردش پرداخته بود. هیلاری نیز در نزدیک دیوار معروف به ندبه، بنا بر عادت یهودیان دعا نوشته و برای بازگشت مسیح دعا کرده بود.(۲) منزلت رفیع اعتقادات آرماگدونی اسرائیلی نزد پرده نشینان کاخ سفید به حدی برجسته است که داعیه داران نظم نوین جهانی در اسرائیل جدید، به چیزی کمتر از تحقق حکومت جهانی یهود رضایت نخواهند داد.

پت رابرتسون، کشیش مسیحی افراطی و کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا (۱۹۸۸م) در نبرد اسرائیل علیه لبنان (۱۹۸۲م) با یونیفرم نظامی شرکت داشت و دربارهٔ این جنگ بیان کرد که اسرائیل با آغاز این جنگ علیه همسایگان خویش، مشیت الهی را محقق می کند؛(۳) مشیتی که از نظر بنیادگرایانی چون وی، همان آغاز جنگ مقدس آرماگدون است. بدین وسیله زمینهٔ ظهور حضرت مسیح علیه السلام فراهم و پروژهٔ آخرالزمان تکمیل می شود.

تمایل مسیحیان صهیونیست به میلیتاریسم و معرفی عیسی به شخصیتی نظامی، مسیحیت اصیل و مدافع صلح و دوستی را از مسیر اصلی خویش منحرف کرده است؛ بر این اساس، برخی از بزرگان مسیحیت، این جریان را مرتد دانسته اند. مونیب ای

۱- Yarmulk.

۲- نصیر صاحب خلق، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ص ۱۹۰.

۳- گریس هال سل، یدالله، ص۱۲۴۱۲۵.

یونام(۱)، اسقف اعظم کلیسای لوتری در جردن، در گفت و گو با روزنامهٔ دانیش دربارهٔ جریان صهیونیسم مسیحی اعلام می کند که: این مکتب نه تنها تئولوژی مریضی است، بلکه مرتد نیز هست. وی علت ارتداد این جریان را در سه ویژگی عمدهٔ آن می داند که بدین قرارند: اول، معرفی عیسی به فردی نظامی و نه منجی؛ دوم، تمایلات ضد صلح آن ها و سوم، استفادهٔ ابزاری از یهودیان در نبرد آخرالزمان.(۲) الهیات آرماگدون، جریان صهیونیسم مسیحی را به سمت میلتاریسم سوق داده و نظامی گری را به جزء لاینفک این جریان تبدیل کرده است.

گفتار دوم: تیپ شناسی و تحلیل استراتژی های غرب در مقابله با آموزهٔ مهدویت

تعریف استراتژی

واژهٔ «استراتژی»(۳) که معادل فارسی آن «راهبرد» است، به معنای راه رسیدن به هدف است. راهبرد، اساس تصمیم گیری های کلان در سطوح مختلف مدیریتی به حساب می آید. راهبرد، نوعی فعالیت آگاهانه است که برای مقابله با وضعیتی خاص در آینده پیش بینی می شود. بر این پایه، استراتژی (راهبرد) عبارت است از: هنری که انسان را قادر می سازد، مسائلی را که در نتیجهٔ برخورد ارادهٔ مغایر بروز کرده، خوب بشناسد و در نتیجه، تکنیک و روشی را در پیش گیرد که حداکثر کفایت و بهره وری را به همراه داشته باشد؛ بنابراین، هنر استراتژی در واقع، برآورد نیرو و دیالکتیک دو خواستِ مغایر است. در این جا، برداشت از مفهوم استراتژی به مثابهٔ هنر هدایت جامع قدرت برای کنترل وضعیت ها و مهار یا خنثی سازی ایدئولوژی ها به منظور کسب اهداف راهبردی تلقی می شود.

۱- Munib A. Younam.

۲- smith, Robert O. Toward a Lutheran Responseto, P.۱۲۴.

۳- Strategy.

اگر مجموعه ای از آگاهی ها و اطلاعات منظم دربارهٔ یک یا چند موضوع را علم بنامیم و مهارت به کارگیری علم در صحنهٔ عمل نیز هنر باشد، استراتژی، آگاهی های منظمی است که نحوهٔ به خدمت گرفتن قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی را برای رسیدن به اهداف مورد نظر نشان می دهد. به بیان دیگر، استراتژی، دانش به کارگیری قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ملت، هنگام جنگ و صلح، به منظور تأمین حداکثر پشتیبانی از سیاست های ملی و افزایش و احتمال دست یابی به نتایج مطلوب، برای کسب حداکثر پیروزی و حداقل شکست است.

استراتژی به تفکر عملی برمی گردد که در زمان بحران، کاربرد پیدا می کند و استراتژیست ها، متفکرانی به روز هستند که می توانند با توجه به دایرهٔ مرکز اطلاعات، احتمالات پیش رو را مدل سازی کرده و بهترین مدل را برای شرایط بحرانی انتخاب کنند.

جهان غرب، یعنی کشورهای اروپایی و آمریکا، در برابر جهان اسلام، استراتژی های گوناگونی را طراحی و اجرا کرده اند. جهان اسلام به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خاورمیانه، دارا بودن کانال های استراتژیک، نفت پایه بودن، منابع غنی انرژی، ساختار ذهنی مسلمانان و گزاره های عقیدتی فعال، موقعیت ممتاز و ویژه ای دارد.

طرح راهبردی و اعمال استراتژی ها بر اساس اهداف مشخص شدهٔ استراتژیک شکل می گیرد و اهداف نیز بر اساس مبانی و ارزش های اعتقادی مشخص می شود. آموزهٔ «مهدویت» که یکی از اصیل ترین گزاره های اعتقادی اسلام است، به دلیل پتانسیل بالا ـ و توان بازدهی به حوزه های مختلف، در تیررس طرح ها و تهاجمات دشمن قرار دارد. آشکار و تبیین ساختن استراتژی های دشمن، مناسب ترین روش برای خنثی سازی آن هاست؛ از این رو، مجموعهٔ راهبردها و استراتژی هایی که در پی می آید، حاوی نوع ترفندها و تهاجمات جهان غرب در برابر آموزهٔ مهدویت است که در

صورت تبیین، تعمیق و کـاوش در این استراتژی هـا می توان راه کارهـای فعـال سـازی و تجهیز طیف نخبگـان و خواص را در واکسیناسیون سازی این آموزه جست وجو کرد.

۱. استراتژی تولید نظریه های رقیب و موازی در عرض آموزهٔ مهدویت

اشاره

دنیـای غرب بـا شـناخت ظرفیت بالای آموزهٔ مهـدویت و جایگاه والای این بحث در تفکر شـیعی، برای حـداکثرسازی نظریات رقیب با مهدویت و قالب های هویتی اسلام سیاسی، جدال های تئوریک خود را آغاز کرده است. تولید و خلق نظریات موازی در عرض آموزهٔ مهدویت در جهت کاهش بُرد این آموزه، از استراتژی های کلان استراتژیست های غربی است.

عقیده و رفتار مسـلمانان و شـیعیان که امام زمان(عج) و آرمان بلند مهدویت، در قلمرو دینی و بعد ایمانی شان بیشترین حضور را دارد، اما عـدم رهاسازی ظرفیت های این آموزه در تمام ابعاد و عرصه ها، موجب نگاه حـداقلی به این آموزه گردیده است. بحث آینـده گرایی در جهان غرب، تقریباً در همهٔ حوزه های علمی، اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی، فرهنگی، رسانه ای و تربیتی تسرّی دارد. آینـده نگری در غرب، در روش تجربی علم ریشه دارد که به پیش بینی پدیـده ها و رمزگشایی از حوادث آینـده می پردازد. در تمدن های علم گرا، روان شناسـی، جامعه شناسـی و سـیاست نیز آینده نگر می شود و در پی سیستم هایی برای نفوذ و راه یابی به آینـده هسـتند. انسانِ مدرنیزه شده و علم زده، در جست وجوی ساخت آیندهٔ خویش بر مدار نظریات و داده های علمی است.

غرب در بعـد سیاسـی این قصه، حتی در صورت عـدم تحقق وعـدهٔ کتاب مقدس و پیش گویی پیش گویان، به دنبال تغییر در مسـیر ارابهٔ تاریخ، سعادت خود را در انتهای تاریخ به زلف فلاسفه، سیاست مداران و آینده شناسان گره می زند. جهان جدید غرب، با خلق نظریات موازی با آموزهٔ مهـدویت اسـلامی، سـعی در پشـتوانه سازی و آینده سازی تمدنی دارد. این تئوری های رقیب، به منزلهٔ حائل و پوششی روی روایت اسلامی، از فرجام کار جهان و سعادت نوع بشر است.

الف) نظریهٔ برخورد تمدن ها

ساموئل فیلیپس هانتینگتون(۱)، رئیس اسبق مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد، تقریباً در تمام آثار خود به مسائل جهانی از منظر استراتژیک و آن هم بر محور منافع آمریکا می نگرد و رهنمون می دهد. نظریهٔ برخورد تمدن های هانتینگتون هم بیشتر دستورالعملی استراتژیک است تا نظریهٔ محض که به ارزیابی های سیاسی نیاز دارد و محدود کردن آن به تحلیل های انتزاعی، ناکافی خواهد بود. او بی آن که همچون برخی تحلیل گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید برخورد تمدن ها می داند و بر اساس آن، بسیاری از حوادث و رخدادهای جاری جهان را به گونه ای تعبیر و تحلیل می کند که برای تحکیم انگاره ها و فرضیه های نظریهٔ جدیدش باشد.

او معتقد است جهان در آینده، شاهد کنش و واکنش بین هفت یا هشت تمدن بزرگ خواهد بود. این تمدن ها عبارتند از: تمدن غربی، کنفوسیوسی، تمدن هندو، اسلامی، ارتدوکسی (اسلاو)، ژاپنی، تمدن آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن های آفریقایی. و خطوط گسل میان تمدن های مزبور را منشأ درگیری های آتی و جای گزین واحد دولت ملت می بیند.

نظریهٔ «برخورد تمدن ها»ی هانتینگتون که فاقد خوش بینی نظریهٔ پایان تاریخ فوکویاماست، پایان جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب را آغاز مناقشات ایدئولوژیک و استراتژیک می داند. به اعتقاد او، تقابل تمدن ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحلهٔ تکامل درگیری های عصر نو را تشکیل می دهد.

استراتژیست برجستهٔ غرب در کتاب برخورد تمدن ها، افول و فروپاشی تمدن غرب را پیش بینی کرده و در راستای حفظ آن اعلام می کند که باید سه حوزهٔ تمدنی را

۱- Samuel Philips Hantingnton.

که روح تمدن غرب امکان دارد به کالبد آن حلول کند، مهار یا مضمحل شوند: ۱. تمدن ارتدوکسیزم (به رهبری روسیه)، ۲. تمدن کنفوسیوئیزم (به رهبری چین)، ۳. تمدن اسلامی (به مرکزیت جمهوری اسلامی ایران). هانتینگتون معتقد است مغرب، بیشترین تنش های تمدنی را با اسلام خواهد داشت. خصومت ۱۴۰۰ سالهٔ اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط بین دو تمدن اسلام و غرب، آبستن بروز حوادث خونین است؛ به این ترتیب، پارادایم برخورد تمدنی، مسائل دیگر جهانی را تحت الشعاع قرار می دهد و در عصر نو، صف آرایی های تازه ای، بر محور تمدن ها شکل می گیرد و سرانجام نیز تمدن های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، رویاروی تمدن غرب قرار می گیرند. بنابراین، کانون اصلی درگیری ها در آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود؛ لذا غرب باید دامنهٔ قدرت نظامی کشورهای کنفوسیوسی اسلامی را محدود سازد و گروه هایی را که در درون تمدن های دیگر به ارزش ها و منافع غرب گرایش دارند، مورد پشتیبانی قرار دهد.

هانتینگتون به گونه ای موجز مباحث جاری را تشریح می کند و سپس اندیشمندان غربی را به تأمل و تعمق در آن فرامی خواند و کارگزاران سیاسی غرب را دربارهٔ پی آمدهای پارادایم مفروض خود، هشدار می دهد. وی که همگونی و برتری فرهنگ غرب را امری مسلّم فرض می کند، با تکیه بر این اصل که: «آمریکا ناگزیر است رهبری جهان جدید را به دست گیرد»، به کالبدشکافی موانع موجود در مسیر یکه تازی آمریکا در عرصهٔ بی رقیب جهانی می پردازد. او بر آشتی ناپذیری جهان اسلام و غرب به عنوان اصلی مسلّم و بدیهی در روابط اسلام و غرب تأکید می کند و تضاد بین دو فرهنگ را تضادی ماهوی و برطرف نشدنی و ناشی از خبر تاریخی وانمود می سازد و بدین ترتیب، ضرورت استراتژیک آماده شدن غرب برای مصاف با آن دسته از کشورها و گروه هایی را که در راه احیای تمدن اسلامی گام برمی دارند، توصیه می کند.(۱)

۱- ساموئل هانتینگتون، برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه: محمدعلی حمید رفیعی، ص۲۹.

دشـمن تراشـی، وجود جهان چنـد قطبی، جهان گرایی غرب و نگاه خصومت آمیز به اسـلام، شاکلـهٔ نظریهٔ برخورد تمدن های هـانتیگتون اسـت. این نظریه، از دین و ایـدئولوژی، تمـدنی رو به زوال، آینـده ای مبهم و جهـانی پر از آشـوب و خشـونت می سازد. او وحشت خود و جوامع اصـلی غربی را از کاربردی و سیاسی شدن دین اعلام می کند و با تاریخی خواندن دین، اسلام غیرایـدئولوژیک و بریده از اجتماع را توصـیه می کند که باید به ارزش های غربی نزدیک شود. هانتیگتون نتیجه می گیرد که تا سـکولاریزه شدن کامل جوامع اسـلامی و تقلیل دادن اسـلام به قلمرو شعور فردی و خودآگاهی شخصی، نوعی برخورد بین تمدن اسـلامی و غرب اجتناب ناپذیر است. او با توصـیه به کشورهای اسـلامی برای رسـیدن به ارزش های غربی و دموکراتیزه شدن جوامع دینی و حذف الگوی مقاومت (بنیادگرایی اسلامی)، به نوعی نظریهٔ مهدویت اسلامی را به چالش می طلبد.

به عقیـدهٔ هـانتینگتون، تنهـا خـاطر تهدیدکننـدهٔ غرب، اسـلام است که پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹میلادی، حالت شبه جنگ تمـدنی میان اسـلام و غرب به وجود آمـد. او درگیری اسـلام و غرب را درگیری بنیادین می دانـد و می گوید: مشـکل اصـلی غرب، بنیـادگرایی اسـلامی نیست، بلکه خود اسـلام است؛ تمـدنی متفاوت که وابسـتگان به آن، به برتری فرهنگی خود اطمینان دارند. مشـکل اسلام هم، سازمان سیا یا وزارت دفاع آمریکا نیست، بلکه خود غرب است؛ تمدنی که ملت های وابسته به آن، دربارهٔ جهانی بودن فرهنگ خود به یقین رسیده اند و معتقدند، آن ها قدرت برتر جهانی هستند.(۱)

علاوه بر هـانتینگتون، سیاست مـداران و اسـتراتژیست هـای دیگری همچـون ریچـارد نیکسون نیز در دو کتـاب مشـهور خود، فرصـت را از دست ندهیـد و فراتر از صـلح، به تأییـد این نظریه پرداخته و جهـان اسـلام را مهم ترین خطر برای غرب و آمریکا شمرده است. هانتینگتون در یکی از سخنرانی های خود گفته بود:

۱- ساموئل هانتینگتون، برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه: محمدعلی حمید رفیعی، ص۲۹.

امروز خطر اساسی برای آمریکا، فرهنگ تشیع اسلامی است؛ تمدن غرب اگر بخواهد خاورمیانه را لیبرالیزه کرده و سبک زندگی آمریکایی را در جهان پیاده سازی کند، باید فرهنگ تشیع را که پرچم دار مقاومت اسلامی است، در هم شکند.

به طور یقین، توسعهٔ فوق العادهٔ اسلام سیاسی در حوزهٔ عمل و ایدئولوژی، در اواخر قرن بیستم (انقلاب اسلامی ایران) دلیل اصلی طرح این گونه نظریات در غرب بوده و آن را به مهم ترین چالش فراروی تمدن غرب تبدیل کرده است.

برنارد لوئیس، مستشرق برجستهٔ غرب نیز دربارهٔ اسلام، دیدگاهی مشابه هانتینگتون دارد. او معتقد است، رفتار غالب بر روابط جهان اسلام و غرب، هم چنان با بی اعتمادی عمیق و دشمنی توأم است؛ لذا برای درک بهتر وضعیت غالب بر روابط دو تمدن، باید آن را در چارچوب برخورد تمدن ها بررسی کرد، نه درگیری بین ملت ها یا دولت ها.(۱)

ریچارد نیکسون، رئیس جمهور اسبق آمریکا و متفکر متنفذ این کشور نیز از جمله کسانی است که با نظریهٔ برخورد تمدن های هانتینگتون هم نوایی دارد. او تفکرات افراطی مسلمانان را مانند کمونیسم، در غرب می داند؛ با این تفاوت که انقلاب کمونیستی تنها به تأمین معیشت مادی انسان توجه می کند، اما انقلاب اسلامی به تأمین نیازهای معنوی انسان عنایت دارد.(۲)

افرادی همانند: هانتینگتون، نیکسون، برژینسکی، کیسینجر، فوکویاما، تافلر و... که از سرشناس ترین استراتژیست های نظام لیبرال دموکراسی هستند، پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام کمونیستی، اسلام را دشمن جدید خود اعلام کرده و به صراحت، بر طبل جنگ با اسلام می کوبند.

۱- Bernard Lewis, Islam and the west, P.۷۴.

۲- ریچارد نیکسون، فرصت را از دست ندهید، ترجمه: محمود حدادی، ص۱۴۵۱۴۷.

ب) نظریهٔ پایان تاریخ

یوشـی هیرو فرانسیس فوکویاما(۱)، نویسـندهٔ کتـاب پایـان تاریـخ و آخرین انسـان می باشـد که به خـاطر نظریه پردازی «پایان تاریـخ» مشـهور است. در این کتـاب، فوکویامـا به دفاع تاریخی از ارزش های غربی برخاست و اسـتدلال کرد که رویـدادهای اواخر قرن بیستم، نشان می دهد که اجماعی جهانی، به نفع دموکراسی لیبرال به وجود آمده است. تئوری پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما در سال ۱۹۸۹میلادی مطرح و در سال ۱۹۹۲، در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان، تشریح شد.

او یکی از تئوریسین های جریان نومحافظه کار آمریکا و طرف دار درگیری و جنگ در خاورمیانه است. وی جزء استراتژیست های ارشد بنگاه راند(۲) است که این سازمان، اتاق فکر در حوزهٔ سـیاست خارجی و به نیروی هوایی آمریکا مربوط است. در بیستم سپتامبر ۲۰۰۱، پس از حملهٔ یازده سپتامبر، نامه ای خطاب به جورج بوش تهیه شد که پیشنهاد می کرد نه تنها به بن لادن در افغانستان حمله شود، بلکه صدام حسین نیز باید از صحنهٔ قدرت عراق کنار برود. این نامه را تعدادی از مهم ترین شخصیت های سیاسـی آمریکا، از جمله فوکویاما امضا کرده بودند.(۳) بر اساس دیـدگاه او، لیبرالیسم پیروز شد، چراکه توانست دو نیاز بنیادی را که انسان در طول تاریخ بـدون توجه به زمان و مکان در صـدد دست یابی به آن بوده است، در اختیار او قرار دهـد. تنها در بطن لیبرالیسم بود که انسان موفق گردیـد به دو مقولـهٔ آزادی و رفاه مادی دست یابد و دیگر ایدئولوژی ها و ارزش ها در طول تاریخ، در برآوردن توأمان این دو نیاز با شکست روبه رو بوده اند که سقوط کمونیسم، نماد این شکست است.

۱- Y.F.Fukuyama.

۲- Rand.

۳- Letter to president Bush on the war on Terrorism, project for the New American century.

تاریخ در نظر فوکویاما پایان یافته است، زیرا تنها لیبرالیسم غربی بوده که توانسته است حدّی از آزادی و رفاه مادی برای مردم غرب فراهم آورد که در طول تاریخ بشری، بی سابقه بوده است. امروز یک میلیارد جمعیت ساکن کشورهای غربی، اختیاردار حدود هشتاد درصد کل ثروت جهان هستند.

فوکویاما، دموکراسی به سبک آمریکایی را به عنوان یگانه سیستم سیاسی «صحیح» ارائه و اذعان می کند که باید تمامی کشورهای جهان، به گونه ای اجتناب ناپذیر از این نوع سیستم خاص پیروی کنند. او با لحنی تمامیت خواهانه مدعی است، کشورها از این پس به سوی دولت مطلق و واحد لیبرال دموکراسی جهانی می روند. در واقع، نظام سرمایه داری که برآمده از اندیشهٔ لیبرال دموکراسی است، آخرین بخش خود، یعنی بخش همه جاگیری را می پیماید و به نظام غالب در دنیا بدل خواهد شد.

او از مسلمانان و اسلام سیاسی به فاشیزم اسلامی تعبیر می کند. به عقیدهٔ او، اسلام گرایان تندرو که در مقابل تنوع و ابزار مخالفت، دارای هیچ گونه انعطاف پذیری نیستند، به فاشیست های زمان تبدیل شده اند و این همان چیزی است که ما با آن در حال جنگ هستیم.(۱)

فوکویاما می گوید:

سکولارها، جاذبهٔ اسلام رادیکال را دست کم می گیرند. اسلام رادیکال تنها در تعصب و آشتی ناپذیری ضدآمریکایی و دشمنی با غرب و ضدتروریسم خلاصه نمی شود، بلکه فراتر از این، این قرائت از اسلام، این برتری را دارد که در دل دینی مقدس با بیش از یک میلیارد هواخواه، جای گرفته که نه تنها نسل خود را تضمین کرده و آن ها را در مساجد و مدرسه های دینی آموزش داده است، بلکه از یک نسبت دیرین و ژرف دینی، انتظار «مهدی»گری و کیش شهادت طلبی نیز بهره می گیرد.(۲)

۱- فرانسیس فوکویاما، «اسلام و جهان مدرن»، ماه نامهٔ آفتاب، ترجمه: سعید کوشاباش، ش۱۳، ص۷۴.

۲- داوود خدابخش، قدرت و میراث نومحافظه کاری در آمریکا، ص۹۱.

فوکویاما تصریح می کند که پایان تاریخ، زمانی است که انسان به شکلی از جامعهٔ انسانی دست می یابد که در آن، عمیق ترین و اساسی ترین نیازهای بشر تأمین می گردد. بشرِ امروزه به جایی رسیده است که نمی تواند دنیایی متفاوت از جهان کنونی را تصور کند. نظریهٔ پایان تاریخ که در واقع، با تلقی خوش بینانه از آیندهٔ تمدن غرب ارائه شده است، لاجرم پایان همهٔ حکومت ها را به سمت لیبرالیسم می داند. این تلقی جبری از تاریخ، هر گونه امید و طرح تازه برای خروج از پارادایم تمدن غرب را غیرممکن می کند.(۱)

به عقیدهٔ وی، پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از نظام اجتماعی دست یابد که در آن عمیق ترین و اساسی ترین نیازهای بشر برآورده شود و با ظهور و سلطهٔ الگوی لیبرال دموکراسی، بشر امروزی به چنین جایگاهی رسیده است که نمی توان برای او دنیای متفاوت و بهتر از آن را تصور کرد، چراکه هیچ نشانه ای از امکان بهبودی بنیادین نظم جاری وجود ندارد. با پیروزی لیبرال دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود، نظیر سلطنت های موروثی، فاشیسم، کمونیسم و... در سراسر جهان، اتفاق نظر مهمی دربارهٔ مشروعیت لیبرال دموکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده و الگوی لیبرال دموکراسی، اوج تکامل ایدئولوژیک بشر و آخرین شکل حکومت در مقام پایان تاریخ است.

از نظر وی، الگوی لیبرالیسم در حال جهان گیر شدن است و مردم جهان به زودی از مزایا و محاسن آن بهره مند خواهند شد. دلیل وی بر این خوش بینی نیز شکست کمونیسم در مصاف با غرب است. وی از پایان جنگ سرد، پایان درگیری های ایدئولوژیک را نتیجه گیری کرده و آن را به معنای پیروزی ارزش های لیبرالیسم غربی و برتری مطلق الگوی لیبرال دموکراسی در جهان دانسته است.

۱- فرانسیس فوکویاما، «فرجام تاریخ و واپسین انسان»، ترجمه: علی رضا طیب، مجلهٔ سیاست خارجی، سال هفتم، ش۲۳، ص۳۶۸.

فوکویاما در تئوری پایان تاریخ خود، غرب را همچون هویت یک پارچه ای که پیش آهنگ فرآیند تمدن سازی است، معرفی می کند. نظر او مانند نظرات توین بی و مکتب جامعهٔ بین المللی، تنها قالب فنی یا هنجاری را برای تعاملات تمدنی جدید فراهم نمی آورد، بلکه الگویی ایدئولوژیک برای بالندگی انسان پدید می آورد. او نیز مانند لئواشتراوس، مدل ادارهٔ جوامع را به دو بخش مدرن و غیرمدرن تقسیم می کند. دنیای مدرن از نظرگاه او همان خیر مطلق و دنیای غیرمدرن، شر مطلق است و در رویارویی میان این دو جهان، نهایتاً این مدرنیته است که به پیروزی می رسد و لیبرال دموکراسی به عنوان آرمان شهر مدرنیته، جای گزین مدل های اعتقادی و ایدئولوژیک پیشین می گردد.

اگرچه به سان مهدویت، توجه به مقولهٔ غایت گرایی و طرح جامعهٔ آرمانی، در نظریهٔ فوکویاما حایز اهمیت است، اما تفاوت مبنایی در نوع نگاه به انسان و ابعاد وجودی او در نظریهٔ پایان تاریخ با آموزهٔ مهدویت، مشهود است؛ نظریهٔ پایان تاریخ فوکویاما از دیدگاه ماتریالیستی به انسان می نگرد، به طوری که انسانیتِ انسان را در مسلخ دموکراسی و اصول مادی ذبح می کند.

به نظر می رسد، نظریهٔ پایان تاریخ، نوعی فرافکنی پایان تاریخ غرب به دیگر تواریخ موجود است. اگر الگوی لیبرال دموکراسی نشانی از پایان باشد، قطعاً نشانهٔ پایان تاریخ تمدن غرب است، نه پایان تمدن های الهی که در اعماق فطرت بشر و ادیان آسمانی ریشه دارند و با غایت هستی نیز هماهنگ هستند. این نظریه، اگرچه در نوع خود نظریهٔ بدیع و مهمی بود، تحولات سریع الوقوع در عرصهٔ بین الملل، درگیری های قومی، مذهبی و منطقه ای، بیداری اسلامی و حرکت های اسلام گرایانه در کشورهای اسلامی، پایه های این نظریه را سست کرد.

۲. استراتژی ساخت دشمن فرضی و ترسیم جهان دو قطبی

ساخت دشمن فرضی و دشمن سازی را می توان ضرورت اجتناب ناپذیر جهان غرب دانست. دشمن سازی به منزلهٔ اقدام سازمان یافته ای است که جهان غرب برای بالندگی و بقای تمدنی خود، زمینه های مقابله با گروه هدف را فراهم می سازد. طی سال های بعد از جنگ جهانی دوم، امپراتوری هالیوود و نظام رسانه ای و مطبوعات غربی، تلاش گسترده ای را به انجام رساندند تا نمادهای دشمن سازی علیه ایالات متحدهٔ آمریکا و انگلستان را گسترش دهند. در این روند، آنان توانستند قالب ها ی ایدئولوژیک لازم برای نهادینه سازی تفکر جدال بین غرب و فاشیسم را فراهم آورند. این روند از اواسط دههٔ ۱۹۴۰ میلادی به بعد دگرگون گردید. کشورهای غربی به این نتیجه رسیدند که می بایست دشمن جدیدی برای هم آوردی خود معرفی کنند؛ به همین دلیل، از اواسط دههٔ ۱۹۴۰، شاهد افزایش جدال گرایی علیه کمونیسم بوده ایم. با پایان یافتن جنگ سرد و تک قطبی شدن جبههٔ غرب، این نگرانی پدید آمد که در سایهٔ نبود دشمن مشترک، ممکن است یک پارچگی جهان غرب به خطر افتد و در اثر نداشتن رقیب، تمدن غربی، پویایی خود را از دست بدهد و دوران افول آن آغاز شود، زیرا با وجود رقیب سیاسی قدرتمند و دشمن واقعی، یک پارچگی تمدن غرب و پویایی آن حفظ می شد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۸۹میلادی، که تهدید کمونیستی دیگر نمی توانست توجیه گر مداخلهٔ نظامی باشد، ایالات متحده نیازمند پوست اندازی با ایجاد دشمن سازی جدید بود. تروریست های مسلمان، دشمن ایده آل غرب برای جای گزینی کمونیست ها به شمار می آمدند، زیرا بهانهٔ مناسبی برای فتح امپریالیستی از خاورمیانه تا آسیای مرکزی را فراهم می آوردند؛ هم چنان که مارگارت تاچر، نخست وزیر اسبق انگلستان، پس از حوادث یازده سپتامبر، اسلام را «بلشویسم» جدید خواند.(۱)

۱- Diana Rolp, ۲۰۰,: ۲۷۷.

دولت آمریکا به نمایندگی از تمدن غرب، با توجه به نیازی که به خلق دشمن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی داشت، فرهنگ و تمدن اسلامی، به ویژه کانون های بنیادگرای آن و اسلام سیاسی را، مهم ترین چالش و تهدید فرهنگ و تمدن لیبرال دموکراسی معرفی کرد.

استراتژی ترسیم جهان دو قطبی و ساخت دشمن فرضی را می توان به منزلهٔ اقدام سازمان یافتهٔ جهان غرب دانست که زمینه های مقابله با جهان اسلام را فراهم می کند. به منظور دشمن سازی، جهان غرب نیازمند جلوه هایی از تعارض است. از آن جا که گفتمان مارکسیستی، کار ویژهٔ خود را از دست داده و از سوی دیگر، دوران نظام دوقطبی به پایان رسیده بود، طبیعی می نمود که شکل جدیدی از تهدیدسازی و مقابله گرایی استراتژیک جهان غرب ایجاد گردد. در این میان، انگشت اتهام به سوی مسلمانان نشانه گرفته شد و واژگانی چون «تروریسم» و «بنیادگرایی اسلامی» به عنوان نماد تعارض غرب با جهان اسلام، در پروژهٔ دشمن سازی غرب قرار گرفت.

با کناره گیری کمونیسم از عرصهٔ نظام بین الملل، جدال لیبرالیسم (پروتستان) و مارکسیسم (ارتدوکس)، در قالب های سیاسی، ایدئولوژیک و ژئوپلتیک جدید، جای خود را به نزاع بین لیبرالیسم (پروتستان) و اسلام (مهدوی شیعی) داده است. نظریه پردازان غرب با شناسایی قالب های ادراکی و هنجاری جهان اسلام، زمینه ساز جدال جدیدی گردیدند که فراروی گروه های اسلامی قرار گرفت. آنان درصددند تا موقعیت خود را به عنوان نیروی هژمون، تحمیل و تثبیت کنند.

در دوران جنگ سرد، سطح گسترده ای از تعارض و جدال بین جهان غرب و کشورهای اسلامی درگرفت. شاید در هیچ دوره ای، سطح منازعات اسلام و غرب به میزان این دوره، پیچیده نبوده است. این پیچیدگی منازعات، زمینهٔ لازم را برای ایجاد جلوه های متنوعی از تهدید و تعارض به وجود آورده است. در این دوران، تعارضات فلسفی، قالب های ارزشی و ایدئولوژیک متنوع و سازمان یافته ای از سوی جهان غرب و

دنیای اسلام مشاهده می شود. در این روند، مذهب نقش ویژه ای در حداکثرسازی و تشدید فضای درگیری دارد.

مبنای اصلی جدال جهان غرب با اسلام، به موضوعات ایدئولوژیک و زیرساخت های اعتقادی آنان مربوط می شود. بدبینی جهان غرب به اسلام و اسلام گرایی، به گونه ای است که به اعتقاد حورانی، باور اکثریت مسیحیان این بود که اسلام، دینی ساختگی است. «الله» خدا نیست و [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر نیست و کسانی مردم را به اسلام دعوت کردند که شخصیت و انگیزه های آن ها با شمشیر تبلیغ می شد.(۱) بنابراین، تقابل گرایان غربی دربارهٔ قالب های اعتقادی و بنیان های درونی اسلام گرایان تردید داشته و می کوشند تا آنان را نمادهای خصومت در نظام بین الملل معرفی کنند.

این روند در دوران جنگ سرد، ماهیت کاملاً متفاوتی داشت. بعد از فروپاشی بلوک شرق، با از دست دادن کارکرد تقابلی نظام کمونیستی با بلوک غرب، غربی ها تلاش کردند تا جلوه ای از ستیزش و رویارویی را با دشمنان جدید سازمان دهی کنند. در عصری که فوکویاما آن را پایان تاریخ نامید و بر پیروزی لیبرالیسم غربی تأکید ورزید، طبیعی بود که جدال گرایی غرب با جهان اسلام، به گونهٔ قابل توجهی افزایش یابد. این جدال ها ماهیت ایدئولوژیک، ژئوپلتیک، ژئوکالچرال و استراتژیک داشته اند. این تقابل، جهان غرب را به این نتیجه رساند که طیف گسترده ای از دشمنان جدید (اسلام گرایان)، فراروی آنان قرار دارند؛ به این ترتیب، شکل جدیدی از نظام دو قطبی طراحی شد که ایالات متحدهٔ آمریکا، محور جهان غرب، به نمایندگی از تمدن غرب و جمهوری اسلامی ایران به رهبری از جهان اسلام که دو قطب قدرت فرهنگی دنیا هستند، در مقابل هم آرایش فرهنگی، ایدئولوژیک و حتی نظامی به خود گرفته اند. بر اساس نظریات اندیشمندان غربی، بنیادگرایی اسلامی یا اسلام گرایی یکی از جدی ترین

۱- Albert Hourani, Islam in Europen Thought, P.۷-۸.

تهدیدات علیه غرب است. فوکویاما اظهار می دارد که ارزش های اسلامی، شباهت بسیاری با فاشیسم اروپایی دارد.(۱)

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، پرده نشینان کاخ سفید، سوژهٔ بین المللی جدیدی را شناسایی کرده و آن را به صورت نمادی از تعارض گرایی منطقه ای و فرامنطقه ای جلوه دادند؛ از این رو، زمینه های عینی لازم برای دشمن سازی جهان اسلام در پروژهٔ اسلام هراسی و ایران هراسی، در افکار عمومی جهان ایجاد شد؛ بدین ترتیب، غرب گرایان هژمونی گرا، مبارزه با جهان اسلام را محور رفتار استراتژیک خود قرار دادند. آنان توانستند فضایی به وجود آورند که بر اساس آن، نیاز به دشمن در جهان غرب تقویت گردید. از سوی دیگر، اسلام گرایی و هم چنین جهان اسلام، نمادهای تعارض با غرب تلقی گردید(۲) و جهان اسلام به اصلی ترین اولویت سران غرب در روند دشمن سازی تبدیل شد.

آنان برای دست یابی به این هدف، تلاش کردند تا خط مقدم جدال های فکری، سیاسی و نظامی خود را علیه واحدهای خاورمیانه که مرکز خیزش حوادث آخرالزمانی است، قرار دهند. از آن جا که این کشورها در معرض افکار و اندیشه های انقلاب اسلامی ایران قرار داشتند، آمریکایی ها برای مقابله با چنین فرایندی از الگوی محدودسازی ایران و اندیشه های سیاسی و باورهای عقیدتی انقلاب اسلامی ایران استفاده کردند. آن ها جدال های خود با ایران را گسترده کرده و آن را به سایر حوزه های جهان اسلام تعمیم دادند.(۳)

۱- F. Fukuyama, The End of History, P.۲۳۰.

۲- Vamik Volkan, The need to have enemies and Allies: from clinical practice to International Relationship, P.۶۸.

۳- ابراهیم متقی، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، ص۴۸.

چارلز کراتهامر با خاتمهٔ جنگ سرد اظهار داشت: «ملت ها به دشمن نیاز دارند؛ یکی را از صحنه بیرون کنید و به دنبال دشمن دیگری باشید.»(۱) این دشمن سازی و تضاد هنجاری برای ایجاد بلوک های متعارض به کار گرفته می شود. طبیعتاً این امر علیه نیروهایی انجام می گیرد که از روحیهٔ چالش گری برخوردار باشند. روح کشورهای اسلامی، به دلیل متحمل شدن دوران های استعماریِ غرب، دچار آزردگی شده و از پتانسیل لازم برای مقابله گرایی با جهان غرب برخوردار است. بنابراین، با کاهش قدرت اتحاد جماهیر شوروی در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰میلادی و ارتقای موقعیت بلوک غرب در نظام بین الملل، جدال گرایی آنان با اسلام به طور عام و حوزه های تأثیرپذیرفته از انقلاب اسلامی ایران سمبل اسلام سیاسی به طور خاص، افزایش یافت. در این جدال ایدئولوژیک و فرهنگی جبههٔ غرب، جهان اسلام و اسلام سیاسی، تهدیدی جدّی علیه منافع غرب تلقی گردید.

نگرانی غرب از ظهور پدیدهٔ اسلام سیاسی در ایران وقتی شدت گرفت که جهان شاهد بود که این انقلاب، برخلاف انقلاب های مدرن قرن بیستمی، نه بر پایهٔ انسان محوری شکل گرفته بود و نه بر اساس سکولاریسم و دنیاگرایی، بلکه این جوشش مردمی برخاسته از آموزه های اصیل اسلامی و فرهنگ ناب شیعی بود. اسلام شیعی به دلیل دارا بودن مؤلفه های درون مذهبی اش، قوت و استحکام بیشتری برای مقابله با تهاجم تمدن غرب داشت. جهان غرب به قالب های هویتی و محتوایی اسلام سیاسی، حساسیت بیشتری نشان داد و آن را ناشی از ادبیات و نقش سیاسی انقلاب ایران می داند. در بین واحدهای عقیدتی و رفتاری انقلاب اسلامی، آموزهٔ مهدویت و انتظار ظهور منجی موعود، اهمیت بسزایی دارد. استراتژیست ها و نخبگان سیاسی کشورهای غربی، تلاش مطبوعاتی و رسانه ای گسترده ای در روند دشمن سازی انجام دادند تا زمینه های تعارض و تخاصم فکری، فرهنگی و ادراکی کشورهای غربی علیه ایران و اسلام شیعی با مؤلفهٔ موعودگرایی اش را فراهم آورند.

۱- ابراهیم متقی، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، ص ۴۸.

گسترش انقلاب اسلامی با محوریت فرهنگ مهدویت، به خصوص در جوامع شیعی که به نوعی با ایران قرابت مذهبی داشتند، زمینه ای برای رادیکالیزه شدن و ایدئولوژیزه شدن فرایندهای انقلابی در جهان اسلام را پدید آورد. این امر سبب شد که جهان غرب به قالب های هویتی و محتوایی اسلام سیاسی، نظیر آموزهٔ مهدویت و موعودگرایی، حساسیت پیدا کرده و آن را متأثر از ایدئولوژی انقلاب اسلامی بداند؛ بنابراین، انقلاب اسلامی ایران با محوریت آموزهٔ مهدویت و به گونه ای تدریجی، در وضعیت تعارض با غرب قرار گرفت. در این دشمن سازی، مهدویت و منجی گرایی اسلامی در قالب گفتمان انقلاب اسلامی ایران، جلوه ای از تهدید برای جوامع غربی شد.

الهیات امیدبخش شیعه به دلیل استحکام درونی و ادبیات امیدوارانه، در ذات خود واجد اجزای هویت سازی است که در برابر غرب از خود مقاومت نشان می دهد. اندیشهٔ موعودگرایی و مهدی باوری، جلوه هایی از هویت را فراهم آورده که در تعارض با قالب های ادراکی، تحلیلی و رفتاری غرب است. پیش نظریهٔ بسیاری از نظریه پردازان غربی بر این فرض پی ریزی شده است که ایدئولوژی مهدویت، نماد تهدید و خشونت است؛ بنابراین، آنان تمامی قابلیت های سازمانی و استراتژیک خود را برای مقابله با موعودگرایی اسلامی به کار می گیرند.

کشورهای غربی، ادراک خود را از اسلام و مهدویت، بر اساس قالب های گفتمان تعارضی، طراحی کرده اند. این آموزه، فرهنگ مقاومت در برابر «دیگری» را به وجود می آورد. آنان هر گونه اسلام گرایی یا رادیکالیسم سیاسی را که دارای ماهیتی انقلابی باشد، نمادی از تعارض تلقی می کنند. نشانه های یادشده بیان گر آن است که جهان غرب در حداکثرسازی تعارض خود با مهدی گرایی، در صدد است تا جلوه هایی از مهار، مقابله و تخریب ساختار را در دستور کار خود قرار دهد.

۳. استراتژی اسلام هراسی

«اسلام هراسی»(۱) مفهومی است که به پیش داوری، هراس و تبعیض غیرمنطقی علیه اسلام و مسلمانان اشاره دارد که پس از یازده سپتامبر، استفادهٔ فراوانی از آن شده است؛ به عبارت دیگر، اسلام هراسی در خود، این مفهوم را به همراه دارد که اسلام فاقد ارزش مشترک با دیگر فرهنگ هاست و در مقایسه با فرهنگ غرب در موقعیتی فرودست قرار دارد و بیشتر ایدئولوژی است تا دین.

اسلام هراسی در ذات خود، نشانهٔ مجموعه ای از برداشت های نادرست از اسلام در تمدن غرب، آغشته با شیطنت های استعماری علیه مسلمانان است. اسلام هراسی، واژه ای جدید در ادبیات سیاسی مذهبی معاصر است که توصیف کنندهٔ ذهنیت و نشئت گرفته از دیدگاه و مواضع جهان غرب به اسلام و جوامع اسلامی است.

تقابل و رویارویی میان تمدن ها و ایدئولوژی ها همواره در طول تاریخ وجود داشته و در مواقع بسیاری، این تقابل ذهنی به تقابل گفتمانی و گاه رویارویی سیاسی و نظامی نیز منجر گردیده است؛ با این همه، پدیدهٔ تقابل میان اسلام و غرب از بسیاری جهات منحصربه فرد بوده و اسلام هراسی یکی از مصادیق این استثناست.

اسلام گرایی را می توان قدیمی ترین شکل شرق شناسی دانست، زیرا غرب پیش از مواجهه اش با گونه های دیگر شرق، قرن ها با شرق اسلامی روبه رو بوده و در واقع مفهوم اسلام، از نظر تاریخی در جایگاه عنصر ذاتیِ شرق شناسی عمل کرده است. غربی ها در تلاش برای نوسازی و به انقیاد کشیدن ملت های مسلمان جهان، بر اساس الگوهای غربی، این اندیشه را رواج دادند که اسلام با مؤلفه های دنیای مدرن سازگار نیست. در این گفتمان، اسلام به مثابهٔ مهم ترین «دیگری» و پایگاه کلیدی مخالفت با ارزش های غربی، جای گزین کمونیسم شده است.

۱- Islamo pholbia.

واژهٔ جدیـد «اسـلام هراسـی» که از اواخر دههٔ ۱۹۸۰میلادی وارد واژگـان ادبیات سیاسـی غرب گردیـده، در حقیقت عقبه ای هزارساله دارد و امروز در قرن ۲۱، غرب، جریان سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبیِ خطرناکی را از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کلیـد زده است که طی آن بایـد از یـک و نیم میلیارد مسـلمان، وحشت و واهمه داشت. این رونـد پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حضور بیشتر مسـلمانان در غرب تشدید شده است تا جایی که علاوه بر مساجد، قرآن کتاب مقدس مسـلمانان را هم به آتش می کشند و به پیامبرشان اهانت می کنند!

بایـد اذعان داشت، دورهٔ اسـلام هراسـی به سـر آمده و تمدن غرب پروژهٔ اسـلام ستیزی و مقابلهٔ تمام عیار با مسـلمانان را آغاز کرده است. در این بین، نقش ویژهٔ محافل صـهیونیستی و شـبکه های مخوف یهودی، بسـیار برجسـته است. وقتی جورج بوش، پس از انفجار برج های دوقلو، از آغاز جنگ های صـلیبی جدیدی علیه اسلام سخن گفت، موسسهٔ صهیونیستی «آیپاک» بیش از همه، این موضوع را سوژهٔ پژوهش هـای برتر و طراحی راهبردهـای خود در دو دهـهٔ آینـده قرار داد و از ده ها تز دکتری در آمریکا و کانادا، حمایت مالی مسـتقیم به عمل آورد تا به اثبات برساند که جنگ های صـلیبی تازه ای بین اسـلام و مسـیحیت، ضرورت پیدا کرده است.

یک ماه پس از حوادث یازده سپتامبر، فوکویاما در روزنامهٔ گاردین ضـمن تقسیم جهان به دو قطب مدرن و واپس گرا، جواز اقدام نظامی علیه جهان اسلام را صادر کرد. وی در مقالهٔ خود تأکید کرد: «به غیر از ترکیه که در میان کشورهای اسلامی نمرهٔ قبولی گرفته است، دیگران در مقابـل مـدرنیته مقـاومت می کننـد. آمریکا برای شکسـتن این مقاومت می توانـد از توان نظامی خود استفاده کند.» او مدعی شد: «اسلام، تنها نظام فرهنگی است که مدرنیته را تهدید می کند.»(۱)

۱- فرانسیس، فوکویاما، ماه نامهٔ خلیج فارس و امنیت، ش۵۳، ص۳۰ و Francis Fukuyama, Their World (The modern Target:.

حادثۀ یازده سپتامبر، ادبیات اسلام هراسی را به استراتژی رسمی سیاست خارجی کاخ سفید برای بسط هژمونی آمریکا تبدیل کرد؛ رنگین پوستان و مسلمانان تحت فشار قرار گرفتند و ده ها تن، بدون دلیل بازداشت شده و یا از ترس فرار کردند. طی سال های بعد از این حادثه، نگرش های ضداسلامی در غرب و آمریکا افزایش یافته است؛ **۲۲** درصد شهروندان آمریکایی نمی خواهند همسایۀ مسلمان داشته باشند، و بازداشت های درازمدت و بدون محاسبه در آمارها، انگشت نگاری از مسلمانان، اخراج بخشی از مسلمانان و تأخیر در رسیدگی به پروندۀ داوطلبان شهروندی آمریکا، بخشی از نتایج اسلام هراسی در سیاست عمومی آمریکا بود که به هنجاری عمومی تبدیل شد. در این بین، رسانه ها، نقشی منحصربه فرد در تغلیض فضای اسلام ستیزی ایفا کرده اند. رسانه های غربی اعم از تلویزیون، شبکه های ماهواره ای، سینما، اینترنت، شبکه های اجتماعی مجازی به گونه ای عمل کرده اند که در کلیۀ موضوعات، اخبار و تحلیل ها، چهرۀ اسلام منفی معرفی شود. آن ها اسلام را ایستا (Static)، غیرعقلانی، بدوی، تهدیدزا، حامی تروریسم و خشن نمایش داده اند؛ به گونه ای که ضدیت با مسلمانان، امری طبیعی و بخشی از فرهنگ بصری غرب تصور شود.

فاکس نیوز در **۲۲** شهریورماه **۱۳۸۹**، سخنان «نینا استیون» را بازتاب می دهد که می گوید: «دربارۀ طرح قرآن سوزی باید توجه داشت که نباید اجازه داده شود ترس از پی آمدهای امری، سبب شود آن امر رخ ندهد.» آمریکا کشوری آزاد است که به مردم اجازۀ آزادی بیان نمی دهد! هویت برساخته شده از مسلمانان در آمریکا، به وسیلۀ رسانه های این کشور در چند دهۀ گذشته برای سلطه بر جهان اسلام، به حاشیه راندن اسلام گرایی و بهانه ای برای جنگ روانی با کشورهای مخالف آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است.

زمانی که جورج دبلیو بوش، عبارت «محور شرارت» را بیان کرد، منظور وی، مقابله با کشورهایی بود که دارای ماهیت رادیکال بوده و در نتیجه، از قابلیت و ارادۀ لازم برای مقاومت در برابر هژمونی گرایی و یک جانبه گرایی غرب برخوردارند.

گرایش راست مسیحی در آمریکا تلاش می کند، نوک تیز حمله را متوجه اسلام کند. از نظر محافظه کاران غربی، اسلام دارای مؤلفه ها و مبانی معرفتی است که از هر ماهیت چالش گری در برابر جهان غرب برخوردار است. آنان تلاش دارند تا مجموعه های اسلامی را دشمن و نیروی بیگانه معرفی کرده و از طریق غیریت سازی ایدئولوژیک و رفتاری، به جدال علیه جهان اسلام دامن زنند.

اسلام مانند هر قالب مذهبی دیگری، مجموعه ای از باورهای فردی و جمعی است که نظام اعتقادی جوامع را شکل می دهد؛ بنابراین، با ایدئولوژیزه شدن قالب های مذهبی، مقاومت گرایی به قالب رفتاری اسلام گرایان تبدیل گردید. در کشورهای غربی، وقتی از اسلام گرایی صحبت به میان می آید، نمادهایی از مقاومت ایدئولوژیک و هویتی به ذهن متبادر می شود. این امر نشان می دهد که مقاومت گراییِ اسلامی ناشی از آن است که اسلام گرایان، فقط به هویت اسمی توجه نداشته و در صددند تا فرهنگ مقاومت را از طریق حداکثرسازی قالب های ایدئولوژیک و نمادهای هویتی به دست آورند.

کشورهای جهان اسلام، هدف استراتژیک غرب در فرایند جدال و فرجام گرایی قرار گرفته اند. از نظر دانیل پایپس(۱)، اسلام ذاتاً با غرب مخالف است. آمریکایی ها به اسلام، به مثابهٔ دشمن می نگرند و همانند کمونیسم دوران جنگ سرد، اسلام را تهدیدی علیه غرب می دانند.(۲)

عبدالوهاب صالح اعتقاد دارد، تفکر سیاسی امام خمینی رحمه الله که بر گرفته از فقه و کلام سیاسی شیعی است، منسجم ترین منطق اسلام گرایی است. با ظهور اندیشهٔ سیاسیِ اسلام شیعی از سوی آیت الله خمینی رحمه الله، اسلام گرایی از حالت مخالفتی ساده و طرح سیاسی فاصله گرفته و به جنبشی ضد نظام حاکم تبدیل می شود.(۳)

۱- Daniel Pipes.

۲- Political Islam Is a threat to the west in Islam: opposing view points, P.۱۹۲.

۳- ابراهیم متقی، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، ص۱۵۳.

از این رو، جهان غرب تلاش می کند تا واحدهای انرژی بخش و اثرگذار بر فرایند اجتماعی (نظیر عاشورا و مهدویت) در جهان اسلام را تحت عنوان مقابلهٔ اسلام سیاسی یا رادیکالیسم اسلامی خنثی کند؛ بنابراین، استراتژی اسلام هراسی به طور نامحسوس در راستای تعدیل آموزهٔ مهدویت، شکل رسمی به خود گرفت و آموزهٔ مهدویت که هستهٔ اصلی انقلاب اسلامی ایران و نماد اسلامی سیاسی است، در سبیل تهاجمات تبلیغاتی دشمن قرار گرفت.

هدف اصلی راهبرد اسلام هراسی، اشاعهٔ تصویری غیرمتساهل از اسلام، به منظور ترویج حسی توأم با تنفر و واداشتن ناخودآگاه مخاطبان به اتخاذ دیدگاه و روی کردی تعصب آمیز، جانب دارانه و تبعیض آمیز به اسلام و جوامع اسلامی است. با عملیاتی شدن این استراتژی، علاوه بر حذف اسلام از صحنهٔ رقابت های بین الملل، خودخواسته به تقلیل و کوچک نمایی منزلت آموزه جایگاه مهدویت در دنیای اسلام می انجامد.

۴. استراتژی مهار انقلاب اسلامی ایران و جداسازی تشیع از بدنهٔ اسلام

به لحاظ سیاسی، مناقشات بین الملل در نیمهٔ قرن بیستم میلادی، مبتنی بر بلوک بندی ایدئولوژی لیبرالیسم در برابر ایدئولوژی مارکسیسم بوده است که در نهایت، به اضمحلال و فروپاشی کمونیسم و اندیشهٔ مارکسیسم انجامید. در پی این رخداد مهم، نظریه پردازان خوش بین تاریخ (مانند فوکویاما)، مناسبات نظام جهانی را تک قطبی تعریف کرده و بر طبل پایان تاریخ کوفتند؛ اما در این میان، نظریه پردازان واقع گرا (نظیر هانتینگتون)، نزاع فرهنگی و برخورد تمدنی را پیش بینی کردند.

با قدرت گرفتن جمهوری اسلامی ایران در قالب حکومت اسلامی برخاسته از اندیشهٔ تشیع و تداوم این روند بعد از جنگ تحمیلی، دیری نپایید که نظریات فیلسوفان خوش بین تاریخ از صحنهٔ روابط بین الملل حذف شد و نظریهٔ جنگ تمدن ها با محوریت نزاع تمدن اسلام و غرب، قوت گرفت؛ هم چنین مفاهیمی از قبیل: فاشیزم اسلامی، تروریسم، هلال شیعی، بنیادگرایی اسلامی، ایران هراسی و... وارد محافل سیاسی و رسانه های بین المللی شد.

شایان ذکر است، به دنبال واقعهٔ یازده سپتامبر، شیطان بزرگ، اشغال سرزمین های اسلامی را که خاستگاه اسلام سیاسی است، در دستور کار خود قرار داد. محاصرهٔ نظامی ایران به موازات محاصرهٔ اقتصادی و فرهنگی گسترش یافت.

اسلام هراسی و شیعه هراسی نه تنها در عرصهٔ سیاست و حوزهٔ نظامی صورت گرفت، بلکه در عرصهٔ رسانه ها نیز خودنمایی کرد. ساخت فیلم هایی نظیر: جهاد در آمریکا، دروغ های حقیقی و... چهره ای خشن و آهنین از اسلام و مسلمانان ارائه می داد. پس از حملات انتحاری به مرکز تجارت جهانی در نیویورک، سیطرهٔ گفتمان الهیات بنیادگرا، تمامی حوزه های سیاست آمریکا را درنوردید و تقابل های سیاسی دوست و دشمن، خودی و غیرخودی، جای خود را به مقابله های الهیاتی خیر و شر داد.

شواهد نشان می دهد، جهان اسلام موقعیت ژئوپلیتیک ویژه ای دارد؛ از سویی، دارای منابع اقتصادی سودآوری است و از سوی دیگر، نظام سرمایه داری در حد بسیار زیادی به این منابع وابسته است؛ بدین ترتیب، نیاز ویژه ای برای بهره گیری از این منابع داشته و در نتیجه، به کنترل گرایی و مداخله گرایی مبادرت می کند. این موقعیت ژئوپلیتیکی، در جوامع شیعی موقعیت ممتازتری دارد. پراکندگی جمعیتی و گستردگی جغرافیای تشیع، بیشترین مساحت از مناطق انرژی خیز دنیا را به خود اختصاص داده است. جمهوری آذربایجان، ایران، بحرین، مناطق شرقی عربستان و عراق که بین ذخایر غنی انرژی (نفت و گاز) در خلیج فارس و دریای خزر قرار گرفته اند، اشتهای تهاجم و تحریک پذیری جوامع بیگانه به این کشورها را افزایش داده است. در مقابل، عقلانیت سیاسی شیعه و پتانسیل بالای فرهنگی و ازدیاد روحیهٔ مقاومت در جهان تشیع، برخلاف سایر فرق مسلمین، از روی کرد تدافعی و تمکین گر، ماهیتی انقلابی و تهاجمی به آنان بخشیده است.

نقش هویتی آموزهٔ مهدویت و فرهنگ انتظار منجی، بر شکل گیری انقلاب اسلامی در رادیکالیزه شدن گروه های مقاومت دینی در جهان اسلام، غیر قابل انکار است. از

همان بدو تولد انقلاب اسلامی ایران، استراتژیست ها و سیاست مداران غربی، متوجه ظرفیت بالای قدرت نرم شیعه در راستای جریان سازی استکبارستیزی و عدالت خواهی شدند. آن ها به این مطلب پی بردند که اگر گزاره های اعتقادی تشیع، کنترل یا تعدیل نشوند، این اندیشه های فراملّی به زودی حصارهای قومی و جغرافیایی ایران را شکسته، ویروس آن در جهان تکثیر خواهد شد؛ از این رو، استراتژی کنترل شعاع انقلاب اسلامی و حذف تشیع از اسلام، به منظور مصادرهٔ مفاهیم اصیل اسلام ناب، به عنوان محتوای فرهنگی انقلاب اسلامی، در دستور کار قرار گرفت. لذا در کنار واژهٔ اسلام هراسی، واژگانی چون «ایران هراسی» و «شیعه هراسی» را به آن افزودند تا مانع اتصال و انسجام امت های اسلامی در منطقه به هم شوند. راهبرد جداسازی تشیع از اسلام، به منظور جلوگیری از صدور و سرایت آن به دیگر مناطق، یکی از اصلی ترین سیاست های غرب است. به اعتقاد دانیل پایپس، معاون اسبق امور خاورمیانه در سیا (CIA)، هر کجا تشیع هست آن جا برای غرب دردسر است.(۱)

فرانسوا توال در کتاب ژئوپلیتیک شیعه که با انگیزهٔ القای شیعه هراسی و شکاف دینی مذهبی تدوین شده است، خطر اسلام شیعی را به مسئولان سیاسی غرب گوش زد می کند: «اخبار روز نشان می دهد که شیعه علی رغم سرکوب ها و جنگ ها تضعیف نشده؛ بنابراین، تسلط بر خاورمیانه معلول تسلط بر شیعیان است.»(۲)

نورمن پودهورتز، یکی از سیاست مداران آمریکایی، در کتاب جنگ جهانی چهارم، نبرد طولانی علیه فاشیسم اسلامی نوشت:

اگر جنگ های جهانی پیشین علیه امپریالیسم، فاشیسم و کمونیسم بود، در چهارمین جنگ جهانی، آمریکا در مقابل فاشیسم اسلامی صف آرایی می کند. این پدیده اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ایران

۱- نشریهٔ آتلانتا کفتسیتوشن، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۰میلادی، ص۱۵۵.

۲- فرانسوا توال، ژئوپولیتیک شیعه، ص۲۶.

ظهور کرد و نخستین برخورد آن بـا آمریکـا توسط گروه مقاومت حزب الله در سال ۱۹۸۳میلادی در بیروت بود. این مقاومت اسلامی که وام دار فرهنگ تشیع است، با ظهور صدام در حزب بعث عراق، خود را به صورت میراثی از هیتلر و استالین نمایان کرد و بعـد از آن توسـط گروه سنّی «القاعـده»، پیام آور آزادی برای اهل سـنت معرفی شـد. برای مبارزه با این جریانات، باید ریشه و منشأ پیـدایش این الهامات (ایران شـیعی) را خشـکاند. بنابراین، کسـی که در صدد غلبه بر فاشـیسم اسـلامی است، باید همانند کابل (افغانستان) و بغداد (عراق)، به تهران (ایران) حمله کند.

وی هم چنین در برنـامه ای تلویزیونی گفته بود: «اگر رئیس جمهور آمریکا به ایران حمله کنـد که امیـدوارم این گونه باشـد و من برای آن دعا می کنم ، آمریکاستیزی و موج دشمنی با آمریکا در جهان از بین خواهد رفت.»(۱)

بـدون تردیـد، انقلاـب اسـلامی ایران و سـیاست هـای نظـام جمهوری اسـلامی برای دولت مردان آمریکـایی، از مسائـل مهم و پرچالش است. آنان تلاش می کننـد با هجوم فرهنگی برای اختلال در افکار و عقایـد سیاسـی، مـذهبی و اجتماعی، زمینه های استهلاک و شکست ایدئولوژی انقلاب اسلامی را فراهم کنند، زیرا مشکلات عمدهٔ خود در منطقهٔ خاورمیانه و جهان اسلام را گسترش طرز تلقی و تفکر اسـلامی به سـبک ایرانی می دانند. از دیدگاه آنان، تغییر رفتار و ساختار جمهوری اسـلامی ایران و مهار اسـلام گرایی در منطقـهٔ خاورمیانه، به مثابـهٔ پیروزی در جنگ جهانی چهارم تلقی می شود. این نگرش اسـلام ستیزانه که برگرفتـه از آرای هـانتینگتون در نظریـهٔ رویـارویی تمـدن هـاست، در واقـع در صـدد بـود تـا خطر اسـلام را جـای گزیـن خطر کمونیسم کند.

امـام خمینی رحمه الله بـدون آن که به نظریات سیاسـی غرب مراجعه کنـد، نقش محوری و مرکزی غرب را انکار کرد؛ بـدین ترتیب، از طریق بازنمایی شالوده های هویتی اسلام، فضایی پدید آمد که مبارزهٔ سیاسی در سطح درون ساختاری و بین المللی را با قالب های

۱- Http://www.irannewsagency.com/index.php?news=۴۴۶۲-۴ok.۲۷/۲/۸۷.

بومی و اصیل اسلامی تفسیر کرد؛ به همین دلیل، جلوه های رادیکال و چالش گری اسلام انقلابی (مهدویت، مقاومت، عاشورا و...) الهام گرفته از انقلاب ایران، به گونه ای تدریجی شکل گرفت و خود را در شکل بندی و قالب های مبارزاتی جدید در سطح جهان تعریف کرد.

ایدئولوژی سیاسی انقلاب اسلامی ایران که بر اساس قالب های هویتی اسلام شیعی شکل گرفته بود، نه تنها بر جهت گیری سیاست خارجی کشورهای اسلامی تأثیرات ژرف و قابل توجهی بر جای گذاشت، بلکه گفتمان سیاسی و ادبیات مبارزه و مقاومت مسلمانان را به گونهٔ مشهودی دگرگون ساخت. مهم ترین هدف راهبردی ایالات متحدهٔ آمریکا از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون این بود که انقلاب اسلامی و جنبش های مبارز شیعیِ متأثر از ایران را از ابتدای دههٔ ۸۰ میلادی، کنترل و مهار کند؛ به همین دلیل، با بهره گیری از صدام حسین و ویژگی های شخصیتی او، جنگی میان دو کشور شیعه (ایران و عراق) به راه انداخت و طی هشت سال جنگ، به طور قابل توجهی وزن تشیع در منطقه را کاهش داد.

ژنرال های آمریکایی و نمایندگان پنتاگون در آوریل ۲۰۰۳میلادی، با ابراز نگرانی از ژئوپلیتیک متحول تشیع در خاورمیانه و به منظور بررسی راهبرد آمریکا در قبال شیعیان، نشست محرمانه ای برگزار کردند و به این نتیجه رسیدند که برای ایجاد امنیت در خاورمیانه، باید به جای هلال شیعی، در کشورهای منطقه، هلال دموکراسی به وجود آید. آنان به وضوح دریافتند که در صورتی می توانند منافع و مطلوبیت های خود را در جهان اسلام گسترش دهند که مقاومت گرایی شیعی را که نماد ایستادگی و محور مقاومت در دنیای اسلام است، به حداقل ممکن کاهش دهند. این امر از طریق فرایندهای نظامی (حملهٔ نظامی آمریکایی ها به طبس و هشت سال جنگ تحمیلی) و ساز و کارهای میلیتاریستی امکان پذیر نبوده است، زیرا هر گونه مداخلهٔ نظامی به کشورهای هدف، با تهاجم تمدنی و فرهنگی از سوی آنان پاسخ داده می شود.

از نظر مقامات کاخ سفید، مهار جمهوری اسلامی ایران با تعدیل قدرت معنوی و کاهش دامنۀ بازیگری و نفوذ ایران در جهان اسلام و منطقه، مترادف است. بر این اساس، آن ها سعی دارند با راه اندازی جنگ سرد بین ایران و کشورهای منطقه، به ویژه کشورهای عربی، استراتژی مهار و جنگ سرد علیه ایران را اجرایی کنند. مطرح کردن موضوع هلال شیعی و مخاطره آمیز جلوه دادن آن برای کشورهای عربی و اهل سنت، ایجاد تقابل قومی فرقه ای در منطقه، القای خطر ایران برای ثبات منطقه، تضعیف تشیع و تحریف آرمان ها و اعتقادات فرهنگی و سیاسی شیعیان و تبدیل آن ها به هراس بین المللی، در راستای استراتژی کنترل گرایی انقلاب اسلامی ایران قابل تحلیل است.

تلاش برای عدم دست یابی جمهوری اسلامی ایران به فناوری های حساس، بخش دیگری از برنامۀ راهبرد مهار جمهوری اسلامی ایران است. دست رسی به فناوری صلح آمیز هسته ای، ایران را در زمرۀ کشورهای هسته ای جهان قرار می دهد که با ورود به باشگاه هسته ای جهان، در کنار مؤلفه هایی مانند: ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، قدرت سخت، قدرت نرم، مؤلفه های اعتقادی دشمن ستیزانه، ذخایر غنی نفت و گاز و... ایران را به قدرت برتر منطقه تبدیل می کند. این مهم علاوه بر این که معادلات منطقه ای را تغییر می دهد، روند چندجانبه گرایی در نظام بین الملل را نیز تسریع کرده، فضای تحرّک بیشتری را برای سایر بازیگران جهانی، به ویژه چین، روسیه و اروپا فراهم می سازد؛ به عبارت دیگر، دست یابی ایران به فناوری صلح آمیز هسته ای، آغازی است بر یک پایان و آن، پایان نظم هژمونیک و یک جانبه گرایی در محیط بین الملل و رؤیای قرن ۲۱ و ایجاد جهان شمولی آمریکاست. شاه بیت راهبرد مهار جمهوری اسلامی ایران، تلاش برای عدم دست یابی به فناوری صلح آمیز هسته ای است.

پیروزی های شگفت انگیز رزمندگان ایرانی در جبهه های نبرد با رژیم بعث عراق و نیز چریک های شیعۀ جنبش امل و حزب الله لبنان در ابتدای دهۀ هشتاد میلادی، مقامات غربی را بر آن داشت تا برای مقابله با آن چاره ای بیندیشند.

دکتر مایکل برانت، عضو ارشد سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (C.I.A) و عضو فعال بخش شیعه شناسی این سازمان، بعد از این که به سبب اتهام فساد مالی از کار برکنار شد، بخشی از اسرار محرمانه و پشت پرده ای را در این باب افشا کرد. او در کتاب نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی(۱) می گوید:

ما دیدیم که مذهب تشیع از سایر مذاهب اسلامی، فعال تر و کارآمدتر است؛ بنابراین، در گردهم آیی مقامات سیا و نمایندگان سرویس های اطلاعاتی انگلستان، تصویب شد برای مطالعهٔ اسلام شیعی و برنامه ریزی برای به انزوا کشیدن آن، بخش مستقلی تأسیس شده و با بودجهٔ چهل میلیون دلاری کار خود را آغاز کند. این بودجه برای سازمان دهی مبارزه با تشیع به مبلغ نهصد میلیون دلار افزایش یافت و برنامه ریزی به طور منظم در سه مرحله صورت گرفت: الف) گردآوری اطلاعات و آمار؛ ب) تعیین اهداف کوتاه مدت، مانند برنامه های تبلیغی علیه تشیع و ایجاد اختلاف میان شیعیان و پیروان سایر مذاهب اسلامی؛ ج) تعیین اهداف بلندمدت که عبارت بود از انهدام و حذف اصول تشیع، به طوری که جز نامی از شیعه چیزی نماند.

ما دریافتیم که به طور کلی، مراجع شیعه در طول تاریخ از حکومت ها تبعیت نکرده اند؛ برای همین، بریتانیا با فتوای آیت الله شیرازی [میرزای بزرگ] شکست خورد و صدام نیز با همهٔ قدرتش نتوانست حوزهٔ علمیهٔ نجف را به تسلیم وادارد؛ آن چنان که مجبور شد، چندین سال آن را محاصره کرده و نسبت به آن سخت گیری نماید و امام موسی صدر در لبنان، ارتش انگلستان، فرانسه و اسرائیل را به هزیمت واداشت و آیةالله خمینی در ایران، موفق شد جزیرهٔ ثبات آمریکا را بی ثبات کند.

وی در ادامه می گوید:

مسئلهٔ عاشورا و شهادت در راه خدا، از جمله مسائل مهمی است که ما در سرویس اطلاعاتی آمریکا و انگلستان برای آن حساب ویژه ای باز کرده ایم، زیرا این مسئله برای شیعیان، فرهنگی نورانی و شعله ور است. ما مشاهده می کردیم که این فرهنگ، هر سال با مراسم عزاداری حسینی، تا

۱- A plant to divide and desolate theology.

اعماق وجود رسوخ می کند و این عنصر فقط در دکترین شیعه برجسته است؛ برای همین، تصمیم گرفتیم که با ایجاد خلل در عقاید شیعه و انحراف مفاهیم محوری، آن را تضعیف و منزوی کنیم... ما دریافتیم که هیچ راهی برای مقابلهٔ مستقیم با شیعیان وجود ندارد و شکست آن ها [به دلیل فرهنگ شهادت طلبی (عاشورا) و مقاومت (انتظار)] از این طریق فوق العاده دشوار خواهد بود؛ لذا ناچار هستیم در پشت پرده با حمایت از مخالفان این جریان، شیعیان را تکفیر و آنان را به نوعی از جامعهٔ اسلامی جداسازی کنیم.(۱)

شایان ذکر است سازمان سیا، در اقدامی هدف مند به فیلتر کردن و سانسور گستردهٔ اظهارات بیان شده از سوی این کارشناس سابق خود در فضای مجازی، سایت های اینترنتی و شبکه های اجتماعی مبادرت ورزیده، به طوری که جست وجو برای یافتن اظهارات ایشان، در شبکهٔ جهانی اینترنت به زبان اصلی بسیار دشوار می باشد؛ علاوه بر این، کانون های اندیشهٔ آمریکا، از قبیل اینتر پرایز و مؤسسهٔ مطالعات خاورمیانه، تحقیقات گسترده ای را دربارهٔ شناسایی مرجعیت شیعی و باورهای تشیع صورت داده اند. پژوهش هایی با عنوان «آخرین مرجع: آیت الله سیستانی و قدرت دینی سنتی تشیع» به قلم مهدی خلجی در آمریکا از سوی مؤسسهٔ تحقیقاتی سیاست های خاور نزدیک واشنگتن، و «واکاوی شخصیت آیت الله خامنه ای» به قلم کریم سجادپور در دسامبر ۲۰۰۹، از طرف مؤسسهٔ کارنگی برای صلح جهانی، از این قبیل اقداماتند.

۵. استراتژی مهدی هراسی

رخداد بی نظیر انقلاب اسلامی ایران، در جهانِ دین ستیز قرن بیستم، نشانهٔ بحرانی جدی در جریان سکولاریزه کردن حیات فردی و اجتماعی انسان ها به شمار می رود. هرچند فوری ترین اثر پیروزی انقلاب اسلامی، تغییر نظام سیاسی بود، اما روشن است که بدون پایه ها و مبانی فکری متقن و استوار، وقوع چنین تحول عظیمی ناممکن بود.

۱- مشروح مصاحبه با دکتر مایکل برانت در روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۵/۳/۱۳۸۳.

آموزهٔ مهـدویت و فرهنـگ انتظـار امام زمان(عـج) در جایگاه خمیرمایـهٔ فکری انقلاب، با تئوری جمهوری اسـلامی به صورت شکلی و «ولایت فقیه» به صورت باطنی، روی کردی نو از امر سیاست گذاری بر پایهٔ آموزه های اسلام بنا کرد.

این انقلاب گستردهٔ فرهنگی و بزرگ ترین رخداد اجتماعی قرن بیسـتم، سـرآغاز رویارویی جدی تمدن غرب در برابر تفکر و اندیشـهٔ اسـلامی بود. پدیـده ای با این گستردگی و عمق، علاوه بر آن که نهادهای ملی را متحول ساخت و سـرنوشت تاریخی آنـان را در مسـیر تغییرات بنیـادی قرار داد، انـدیشه هـا، سیاست هـا، نهضت ها و احزاب سیاسـی جهان را هم به هم آوردی و چالشی جدید فراخوانده است.

با شـروع اولین سال های عمر انقلاب اسـلامی ایران، از آن جا که انقلاب ما، انقلابی دینی و اسلامی بود، تیغ تیز نقد و بررسی متفکران و سـیاست مداران غربی، متوجه مبانی فکری و انگیزشی انقلاب اسلامی گردید. اسلام انقلابی با مؤلفه های دینامیک و فعال خود (مهـدویت)، مهم ترین خطر استراتژیک برای تمـدن غرب به حساب می آمـد. به گفتهٔ فرانسوا توال: «مکتب تشـیع که بر غائیت و فرجام تاریـخ در آخرالزمان اسـتوار است، به مـذهبی شورش طلب و انقلابی تبدیل گردیده است.»(۱) او معتقد است، تشـیع با داشـتن چنین اسـتخوان بنـدی فلسـفی و مـذهبی (انتظار ظهور امام زمان(عج)) قادر خواهد بود همچون اهرم بی مانندی برای ایجاد بی ثباتی در جهان عمل کند.(۲)

تشـیع به دلیل دارا بودن عنصـر مهدویت، ماهیتی انفجاری و انقلابی دارد و شیعیان برخلاف فرقه ها و مذاهب دیگر مسلمان، با اعتقاد به روز موعود، نه از تجـدد و نه از مراحل تاریخ، واهمه ای ندارند. آن ها معتقدند دیالکتیک تاریخ، از تمام این مراحل به سـلامت عبور کرده و به ایستگاه آخر خود (عصر ظهور) خواهد رسید؛ لذا مکتب تشیع با عنصر انتظار فرج، خود را از درون و بیرون در حال تحول و تکامل می بیند.

۱- فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ص۲۱.

۲- فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ص۲۶.

در دهه های اخیر، جهان غرب به موضوع آخرالزمان و آینده نگری تمایل بیشتری از خود نشان داده است، اما در مقابل، به آخرالزمان اسلامی و اندیشهٔ مهدویت با نگاهی معکوس و تقلیل گرایانه نگریسته است. حجم تولید آثار فرهنگی و تدوین استراتژی های سیاسی برای مهار مهدویت، انتشار مجموعهٔ گسترده ای از کتب و مقالات با این موضوع، تولید انبوه فیلم های سینمایی و تأسیس هزاران سایت و وب سایت جهت اطلاع رسانی مطلوب در اینترنت، تنها بخش آشکار این روی کرد عمومی غرب به موضوع مهدویت و آخرالزمان اسلامی است.

این نگرش آخرالزمانی عظیم و رهایی بخش، از عوامل اصلی هراس غرب از اسلام است. حجم گستردهٔ محتوای رسانه های تصویری غرب در انتقال استراتژی مهدی هراسی، نسبت به موضوع مهدویت در قالب های مختلف: خبر، گزارش های مستند، تحلیل خبری و برنامه های تحلیلی و کارشناس محور، حساسیت ویژهٔ جهان غرب به این موضوع را نشان می دهد. رسالت اصلی این برنامه ها که عمدتاً با شیب منفی ساخته می شوند، ایجاد رعب و دامن زدن به هراس بین المللی در مخاطبان غربی است.

شبکه های بین المللی و پربیننده ای مثل: سی بی ان (CBN)، فاکس نیوز، بی بی سی(BBC) و... در چند سال اخیر به تهیه، تولید و پخش اخبار و برنامه های تحلیلی در باب موضوع مهدویت اقدام کرده اند. این رسانه ها با سنتی و خرافی خواندن آموزهٔ مهدویت و اعتقاد به مهدی(عج)، در برابر این اعتقاد اسلامی، رسالت ایجاد واهمه در مخاطبان خود را به عهده دارند. به طور مصداقی، شبکهٔ خبری سی بی ان نیوز آمریکا در برنامه ای مستند، به بررسی و واکاوی پدیدهٔ مهدی گرایی و ارتباط آن با اتخاذ تصمیم های سیاسی توسط رهبران جمهوری اسلامی ایران، به بررسی سخنرانی رئیس جمهور وقت ایران(۱) در سازمان ملل متحد پرداخت:

۱- دکترمحمود احمدی نژاد (۱۳۸۴۱۳۹۲).

برای شناخت عقاید دینی و مذهبی وی (رئیس جمهور ایران) باید سری به مسجدی کوچک در روستای جمکران در چند کیلومتری شهر قم بزنید. در پشت این مسجد، چاه مقدسی وجود دارد که با صندوق فلزیِ سبزرنگی پوشیده شده و مردم بسیاری برای بوسیدن و دعا کردن نزد آن می آیند. او و میلیون ها شیعهٔ مسلمان دیگر معتقدند سرانجام، روزی نجات دهندهٔ اسلامی از آن چاه بیرون می آید... .

هم چنین شبکهٔ خبری فاکس نیوز در سال ۲۰۱۱ میلادی، به تولید برنامهٔ مستندی با عنوان «امام دوازدهم» با هدف شناسایی و تخریب آموزهٔ مهدویت اقدام کرد که در چند برنامهٔ متوالی، با حضور کارشناسان برجسته تهیه شده بود.

در نمایش یکی از دست آوردهای صنایع دفاع و فناوری نظامی نیروهای مسلح در ایران که تلویزیون ایران صحنه هایی از آماده سازی و شلیک موشک زمین به زمین «قیام» را به نمایش گذاشت، نشریهٔ پرتیراژ دیلی تلگراف انگلستان در موضعی خصمانه و جانب دارانه، ضمن تشریح ابعاد این دست آورد، اعلام کرد که سطح بیرونی و رویین موشک قیام، که برگرفته از «قیام قائم» می باشد، به عبارت «یا مهدی» یا «بیا مهدی» مزین گردیده است؛ این در حالی است که روند انتساب پیشرفت های ایران در زمینهٔ دست آوردهای هسته ای و نظامی به موضوع مهدویت، امری است که از سوی رسانه های غربی در سالیان اخیر تشدید شده است.

توماس هوستیگن، مقاله نویس روزنامهٔ نیویورک تایمز، در مقالهٔ «احمدی نژاد و مهدی(عج)»، ساخت تسلیحات اتمی و بسترسازی برای ظهور مهدی در آخرالزمان را از اهداف اصلی ایران در دست یابی به دانش هسته ای می داند. در بسیاری از سایت های اینترنتی وابسته به لابی صهیونیست، پیشرفت های هسته ای ایران و غنی سازی اورانیوم را آماده سازی سلاح هسته ای برای ظهور احتمالی «مهدی» و حمله به آمریکا و اسرائیل قلمداد می کنند.

در ادامهٔ روند استراتژی مهدی هراسی، مجلهٔ خبری آمریکایی ترومپت، در هفدهم بهمن ماه ۱۳۹۲، ضمن پرداختن به سخنان «جیمز کلپر»، مدیر اطلاعات ملی آمریکا، علاوه بر خطر تجهیز ایران به سلاح هسته ای برای آمریکا و متحدانش، یادآور شد که با بودن انگشت کشوری افراطی (ایران) روی ماشهٔ سلاح هسته ای، نه تنها آمریکا، بلکه کل جهان تهدید خواهد شد. او هشدار داد: «به خاطر داشته باشید که اسلام افراطی و خشن [تشیع]، برای تسریع در بازگشت امام دوازدهم خود، در پی خشونت و ایجاد تنش است!»(۱)

علاوه بر رسانه های تصویری، ایجاد موج مهدی هراسی، جزء جدایی ناپذیر تبلیغات رسانه های نوشتاری و مکتوب غرب است. معرفی شخصیت تابناک حضرت حجت(عج) و آموزهٔ مهدویت در فرهنگ مکتوب و ادبیات نوشتاری غرب، بسیار هراس انگیز و توأم با حس تنفر صورت می گیرند. نگارش رمان ها و کتبی چون: امام دوازدهم(۲) (جوئل روزنبرگ)، ضدمسیح اسلامی(۳) (جوئل ریچاردسون)، فجر طلایی(۴) (کوستیگن)، هیولای خاورمیانه(۵) (جوئل ریچاردسون)، مهدی(۶) (کوئینل) که تصویر روی جلد آن، شمشیر است، مهدی؛ مسیحای به سرقت رفته(۷) (رون کانترل) که تصویر روی جلد آن عکس اسامه بن لادن، سرکردهٔ اسبق گروهک تروریستی القاعده در کنار لفظ درشت «مهدی» دیده می شود، مهدی ترسی در هزاره(۸) (داکندورف) و... تنها بخشی از

۱- - www.thetrampet.com/article/۱۱۳۴۷.۱۹.۰.۰/world/wmd/ Iran-is-ready-to-build-the-bomb.

۲- The Twelfth Imam, ۲۰۱۱.

۳- The Islamic Anti Christ, ۲۰۰۹.

۴- Golden Dawn, ۲۰۱۲.

۵- Mideast Beast.

۶- The Mahdi, ۱۹۸۳.

۷- The Mahdi Hijached Messiah.

۸- The Mahdi A Millennium Thriller, ۱۹۹۹.

پروپاگانـدای مکتوب در حوزهٔ مهدویت است. در بیشتر این کتاب ها، که معمولاً تیراژ بالا و فروش زیادی هم در غرب دارند، سعی در تطبیق ضدمسیح موجود در پیش گویی های کتاب مقدس به اسلام و مسلمانان دارند و شخصیت مهدی موعود(عج) را ضدمسیح و منشأ شر و شیطنت معرفی می کنند!

علاوه بر این، کتاب های فراوان دیگری نیز در حوزهٔ آخرالزمان به رشتهٔ تحریر درآمده انـد که در تقابل با آموزهٔ مهـدویت است. خیانت به بیت المقـدس (۱۹۹۷م.)، آرماگـدون، تـدارک جنـگ بزرگ (خـانم گریس هال سل) و در پیش گویی های انجیـل، جـای آمریکـا کجاست؟ (هال لینـدسـی در ۲۰۰۱م.) از جملـهٔ ایـن کتـاب هـا هسـتند. جـالب این که کتـاب مرگ کرهٔ زمین(۱)، نوشتهٔ کشیش هال لیندسی در سال ۱۹۷۰ میلادی، با فروش تقریبی ۲۵ میلیون نسخه، در زمرهٔ پرمخاطب ترین کتاب های غیرداستانی دههٔ ۷۰ میلادی است!

گفتنی است، به تـازگی مجموعـهٔ رمـان هـای «تیم لاهـای» که اولین آن در سال ۱۹۹۵ میلادی با عنوان بر جای مانـده (Left Behind) منتشر شد، آخرالزمان لیندسی را بازنویسی کرده و آن را در قالب ادبیات داستانی ارائه کرده است. کتاب های این مجموعه در فهرست دائمی فروش های برتر نیویورک تایمز قرار دارند. در اکتبر ۲۰۰۴ میلادی، دوازدهمین و آخرین رمان این مجموعهٔ آخرالزمانی با عنوان ظهور شکوهمند: پایان ایام(۲) انتشار یافت.

شـاخص هـای رفتـار استراتژیـک جهـان غرب، مـاهیت کاملاً تهاجمی دارد. این رونـد در دوران پس از جنگ سـرد، گسترش بیشتری یـافته است. در این دوران، از سویی، نهضت بیـداری اسلامی به رهبری انقلاب اسـلامی ایران گسترش یافته و از سوی دیگر،

۱- The Late great planet Earth.

۲- Glorious Appearing: The end of days.

قالب های هویتی و معرفتی این احیاگرایی دینی شکل گرفته اند که توسط نهادهای انقلابی و جنبش های عدالت خواه پی گیری می شوند. بخشی از جدال گرایی جهان غرب را می توان ناشی از این ایدئولوژی توسعه گرا دانست، اما بخش دیگر آن را باید انعکاس اضطراب ایجادشده از موعودخواهی و استکبارستیزی جهان اسلام توسط رهبران سیاسی و ایدئولوژیک غربی قلمداد کرد.

موضوع مهدویت که یکی از انقلابی ترین اعتقادات اسلامی است، موجی از وحشت و واهمه را در جهان غرب به همراه داشته است. این وحشت، ناشی از عمق بحران هایی است که غرب، آن را با تمام وجود لمس می کند. فروپاشیِ نظام خانواده در غرب، بحران های اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سانسور و سیطرهٔ رسانه های خبررسان، یائسگی فرهنگی، یبوست معنوی و... آیندهٔ تاریکی را برای غرب نوید می دهد. طرح آموزهٔ مهدویت، به عنوان آینده ای روشن و ایده آل برای جوامع بشری، مدلِ جای گزین جدّی برای یوتوپیاهای غربی است. ظهور پدیدهٔ «مهدی گرایی» و تبدیل شدن موعودخواهی به گفتمان غالب جهانی، تهدیدی است که اندیشمندان و استراتژیست های غربی آن را احساس کرده اند و راه گریز از این سرنوشت محتوم را در مقابله و براندازی آرمان های اسلام و تشیع و تبدیل این آرمان ها به هراس، جست وجو می کنند.

مستشرق و شیعه شناس غربی در راستای استراتژی القای مهدی هراسی می نویسد:

در واقع، مهدی گرایی در شیعه را می توان با کمونیسم مقایسه کرد. اقلیت های شیعه برای رهایی جهان می جنگند؛ هم چنان که در اندیشهٔ مارکسیستی، پرولتاریا برای رهایی تمام بشریت مبارزه می کرد.(۱)

او پس از تطبیق اندیشهٔ مهدویت با اندیشهٔ مارکسیسم، خطر تبدیل شدن این آموزه را به چالشی عمیق برای غرب هشدار می دهد:

۱- فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ص۲۶.

از این پس، نه تنها وظیفهٔ کارشناسان و ناظران بین المللی، بلکه بر عهدهٔ رهبران سیاسی است که این واقعیت را کاملاً درک کنند؛ استقرار صلح نه تنها در خاورمیانه، بلکه در جهان، بستگی به برخورد صحیح با این نیروی جدید بین الملل دارد که همانا جوامع شیعه است.(۱)

مؤسسهٔ بزرگ شیعه شناسی «اورشلیم» در اسرائیل، تنها یکی از دانشکده ها و پژوهشگاه هایی است که مطالعات دقیق و عمیقی دربارهٔ مهدویت شیعی انجام می دهد. این مؤسسهٔ تحقیقاتی علاوه بر مطالعه و تتبع دربارهٔ مصادیق باورهای اصیل تشیع و انشعابات آن، وظیفهٔ انتقال داده ها و یافته های مهمّ پژوهشی و مطالب نادرست و مغرضانه دربارهٔ مذهب تشیع را به لابی های صهیونیستی و سرویس های اطلاعاتی و امنیتی غرب بر عهده دارد.

در مقالهٔ «تشیع به روایت [امام] خمینی»، که در همایش بین المللی در اسرائیل ارائه گردید، فرهنگ شهادت طلبی [حسین علیه السلام] و مهدویت [بازگشت امام دوازدهم] بر دو مؤلفه از مبانی تشیع که نوعی ایدئولوژی خشونت انقلابی را در خود می پرورانند، تأکید شده است.(۲) مؤلفان این مقاله خاطر نشان می کنند که آیت الله خمینی با استفاده از این مبانی فکری و عقیدتی، به رفتار خشن و انقلابی خویش مشروعیت بخشیده است.(۳)

در ادامهٔ این مقاله آمده است:

تأکید بر شهادت در عقیدهٔ [امام] خمینی، نشان می دهد که شهادت، نقش مهم و ویژه ای در تشیع ایفا می کند. اگرچه تفکر سنّی با مفهوم شهادت بیگانه نیست، اما این مفهوم، در اهل سنت از مقام محوری برخوردار نیست، زیرا اسلام سنی، از شخصیتی مذهبی مانند امام حسین علیه السلام که در راه عقیده

۱- فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ص۲۶.

۲- مروین زونیس و دانیل برومبرگ، «تشیع به روایت [امام] خمینی»، مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی دانشگاه تل آویو (۱۹۸۴م.)، ص۶۷.

۳- مروین زونیس و دانیل برومبرگ، «تشیع به روایت [امام] خمینی»، مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی دانشگاه تل آویو (۱۹۸۴م.)، ص ۶۹.

خود فدا شده باشد، الهام نمی گیرد، اما در تشیع اثناعشری، این مفهوم محوریت ویژه ای دارد.(۱)

بر پایهٔ اخبار موثق در سال ۲۰۰۷ میلادی، جورج بوش، رئیس جمهور وقت ایالات متحده، در آخرین سال از دورهٔ هشت سالهٔ ریاست جمهوری اش، رسماً طی ابلاغیه ای به مرکز مطالعات و تحقیقات کاخ سفید، دستور تحقیق و تفحص دربارهٔ امام دوازدهم شیعیان و مسئلهٔ انتظار مهدی را، که ایدئولوژی چالش برانگیز و معضل امنیتی بالقوه در منطقهٔ خاورمیانه و جامعهٔ جهانی است، صادر کرد.

در واقع، طرح مقابله با مهدویت، در راستای استراتژی مهدی هراسی قرار دارد که به دنبال القای دشمن فرضی (به جای کمونیسم) مطرح شده است، تا بلوک بندی جدیدی را در سطح جهانی سامان دهی کند. به تعبیری، پروژهٔ مهدی هراسی با دو هدف عمده پی گیری می شود:

۱. استراتژی مهدی هراسی در سطح جهان اسلام که با حساس کردن و برجسته سازی منجی شیعی، به دنبال تقویت احساسات ضدشیعی و تحریک مناقشات فرقه ای و مذهبی است؛

۲. استراتژی مهدی هراسی در سطح بین المللی، به دنبال ساخت دشمن فرضی و تراشیدن رقیبی برای الگوی لیبرالیسم است که به موازات هم دنبال می شود.

۶. استراتژی عملیات روانی و نبرد رسانه ای علیه آموزهٔ مهدویت

انقلاب جمهوری اسلامی ایران، ماهیت اسلامی و استکبارستیزی دارد. نوام چامسکی، متفکر معاصر آمریکایی، از انقلاب ایران به «نخستین عبور از خط قرمز آمریکایی» یاد می کند. ساموئل هانتینگتون نیز می گوید: «پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی، می تواند نقطهٔ آغاز جنگ پنهان تمدن های غرب و اسلام در نظر گرفته شود.»

۱- مروین زونیس و دانیل برومبرگ، «تشیع به روایت [امام] خمینی»، مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی دانشگاه تل آویو (۱۹۸۴م.)، ص۷۷.

در طی چند دهۀ گذشته شاهد بودیم که غرب و رسانه های تحت حاکمیت آن، همواره اسلام و ایران را دشمنان غرب معرفی کرده اند. برنامه های خبری، گزارش ها، فیلم ها و آثار نمایشی و هم چنین کتب و نشریات گوناگون، به بهانه های مختلف به اسلام و ایران تاخته و از لزوم جنگ و نابودی آن ها سخن گفته اند؛ در حالی که می دانیم این تبلیغات بیش از آن که به واقعیت مرتبط باشد، به ماهیت تئوری های غرب وابسته است. رواج ایدئولوژی هایی چون جنگ دنیاها و برخورد تمدن ها در اواخر قرن بیستم و تأکید بر اندیشه های آخرالزمانی و تهدید زمین، از جمله مهم ترین عواملی بود که جامعۀ جهانی را برای مقابله با حرکت های انقلابی در سراسر جهان آماده کرد و هدف اصلی این تئوری پردازان نیز در هم شکستن الگوی مقاومت انقلاب اسلامی ایران بود.

راهبرد عملیات روانی و نبرد رسانه ای در قواعد روابط بین الملل و هم چنین طراحی سیاست ها و برآوردهای سیاست مداران و تصمیم گیران سیاسی و نظامی، جایگاه ویژه ای دارد و مورد استفاده قرار می گیرد. استفاده از رسانه ها برای تضعیف کشورهای هدف و بهره گیری از توان و ظرفیت رسانه های نوشتاری، دیداری، شنیداری و به کارگیری اصول تبلیغات و عملیات روانی به منظور کسب منافع، از استراتژی های کلان غرب در هدف گیری سوژه های خود است. اتخاذ این استراتژی، علاوه بر دوران جنگ سخت، در شرایط صلح نیز کاربرد دارد. آن جا که قدرت ها توان به میدان آوردن نیروی نظامی را ندارند و یا جامعۀ آنان قادر به تحمل تلفات انسانی نیست، به این استراتژی روی می آورند. این استراتژی که بدون خون ریزی و تلفات انسانی است، با توجه به جنس آن، میزان تخریب بسیار بالایی دارد؛ به طوری که شهروندان کشورهای هدف نیز متوجه حجم سنگین این جنگ بر فضای روحی، روانی و تبلیغاتی خود و اطرافیانشان نمی شوند.

در این استراتژی که از اولویت های اساسی غرب علیه گروه های هدف به شمار می رود، واحدهای روانی سازمان یافتهٔ آمریکا و غرب در دنیای معاصر، طیف وسیعی از رسانه های دیداری و شنیداری، ماهواره ها، آژانس های تبلیغاتی و... را شامل می شوند. آمریکا با بیشترین سرمایه گذاری در زمینهٔ فناوری اطلاعات و در اختیار داشتن شاه راه های ارتباطی و اطلاعاتی، خبرگزاری های بزرگ آسوشیتد پرس و یونایتد پرس، صنعت فیلم سازی هالیوود، شرکت های بزرگ تبلیغاتی و تحقیقاتی و دیگر غول های رسانه ای، بر جریان اطلاعات تسلط یافته و قادر گردیده تا عملیات روانی علیه آموزهٔ مهدویت را با اثربخشی بالاتری پیش برد. انگاره سازی و تکنیک تصویرسازی، یکی از شیوه های عملیات روانی است که در نبرد رسانه ای از آن استفاده می شود. در این روش، نیروهای مهاجم سعی می کنند با ایجاد تصویری از خود، تصویری مخدوش و ناموجه از دشمن را در اذهان مخاطبان خود ترسیم کنند.

کارل هوسمن دربارهٔ انگاره سازی رسانه ها می گوید: رسانه ها فضایی ساختگی ارائه می دهند؛ برداشتی ذهنی از جهان که ضرورتاً با جهان واقعی منطبق نیست.(۱) در رسانه ها، خبر الزاماً همان چیزی نیست که اتفاق می افتد، بلکه چیزی است که منبع خبری آن را ارائه می دهد. برای هدایت افکار عمومی از واقعیات، انگاره هایی خلق می شود که تنها در راستای اهداف کارگزاران ارتباطی است؛ مانند ایجاد انگاره ای از مهدویت و اعتقاد به ظهور حضرت مهدی(عج) در رسانه های آمریکایی و غربی که در صدد است ایشان را شخصیتی خشن و منبع نگرانی جلوه دهد. این تصویرسازی باعث می شود که افکار عمومی، هم سو با آن عمل کرده و به تخطئه و بایکوت شدن این اندیشه بینجامد.

۱- حسین بشیریه، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، ص ۱۱۴.

در تصویری که رسانه های غربی از امام زمان(عج) ارائه می دهند، حضرت را شخصیتی بی رحم با عقایدی افراطی معرفی می کنند؛ برای نمونه، در فیلم مستند «مردی که فردا را دید» بر اساس پیش گویی های نوستر آداموس، منجّم و پیش گوی فرانسوی، آموزهٔ مهدویت و حتی شخص منجی اسلامی را به گونه ای تصویر می کند که ره آوردی جز بمب، تخریب و نابودی برای بشریت نخواهد داشت و مهدی با ظهور خود بذر وحشت را در عالم می پراکند.

در یکی از بخش های «انیماتریکس»(۱)، با زوم کردن بر نقشهٔ کرهٔ زمین، شهری بی آب و علف در صحرای حجاز را به تصویر می کشند که شیاطین ربوتیک در آن گرد آمده اند. این شهر که مکه یا مدینه است، شهر ربات های شیطانی معرفی می شود. در بخش دیگر این پویانمایی، با به تصویر کشیدن دقیق هلال شیعی و محل ظهور حضرت ولی عصر(عج)، روی نقشه ای در سازمان ملل و کشتن خرمگسی شوم که در این مسیر حرکت می کند و پاک کردن پلشتی های وجود او، دشمنی خود را با تشیع نشان می دهند. پروپاگاندای رسانه ای علیه آموزهٔ مهدویت، موجب گردیده است تا سیاست گذاری های عمیقی در حوزهٔ اثرگذاری بر افکار عمومی و دیپلماسی فرهنگی در این باره صورت گیرد.

جهان غرب و به طور ویژه آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم تا سقوط امپراتوری شوروی، ابزارهای رسانه ای خود را در سراسر جهان گسترش داد و به هژمونی رسانه ای دست یافت. این کشور تمام استراتژی های نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را با اتکا به محمل رسانه ای فراگیر خود هموار می سازد. هزاران ایستگاه رادیو تلویزیونی، ماهواره و اینترنت در سراسر جهان، بسترساز حضور نامشروع همه جانبهٔ این کشور می شوند. تصویر ذهنی افکار عمومی دربارهٔ آموزهٔ

۱- پویانمایی ماتریکس.

مهـدویت و حوادث آخرالزمـانی، بـا عبور از دهلیزهـای رسـانه هـای غرب میسور است. موج گسترده ای از تهاجم رسانه ای و عملیات روانی علیه مهدویت و ظهور منجی موعود، از جانب کشورهای غربی صورت می گیرد.

پس از حادثـهٔ یازده سپتامبر و انهـدام برج های دوقلو که نماد اقتدار اقتصادی آمریکا بودند، رسانه های آمریکایی در عملیاتی از پیش طراحی شده، بارها از واژه های: اسـلام، تروریست و جنگ آخرالزمان اسـتفاده کردند. در این رسانه ها، کشور و مردم آمریکا را خیر و مخالفان را شر قلمداد کردند و از نبرد خود با جهان اسلام، به جنگ روشنایی علیه ظلمت تعبیر نمودند.

با آغاز هزارهٔ سوم، شـکل جدیدی از تعارض جهان غرب علیه جوامع اسلامی ظهور یافت. در این ارتباط، نشانه هایی از مقابله گرایی با الگوهای نرم افزاری نمود پیـدا کرد. نظریه پردازان غربی در جهت تقویت بُرد اندیشهٔ پایان تاریخ خود، جلوه هایی از اقـدامات روانی و عملیـات نرم افزاری را به عنوان الگوی مطلوب، در رفتـار استراتژیـک خود مورد تأکیـد قرار دادنـد تـا افکار عمومی داخلی را مجاب سازنـد که نبرد آمریکا با جریان آخرالزمانیِ اسـلام و اندیشـهٔ مهدویت، در واقع نبرد میان دو اردوگاه «خیر» و «شر» است.

جهـت گیری رسـانه هـای غربی از طریـق حـداکثرسازی تعـارض فرهنگی بیـن «آنـان» و «دیگران» سازمـان دهی شـده اسـت. هـانتینگتون تأکیـد همه جـانبه ای بر هویت سـازی جهـان غرب برای حـداکثرسازی انسـجام اجتمـاعی کرده است. وی در سال ۲۰۰۴ میلادی، کتـاب معروف خود دربـارهٔ چـالش هـای هویت در جهـان غرب را منتشـر کرد. او در این کتـاب، بر ضـرورت دوگانه سازی تأکید دارد. این دوگانگی(۱) و ظهور فضای مبتنی بر

۱- Dualism.

دوگـانگیِ خیر و شـر، برای مقـابله بـا گروه های موعودگرای جهان اسـلام طراحی شـده است. در این نبردِ اجتناب ناپـذیر، در صورت سـرکوب نشدن اردوگاه شر، آرامش و امنیت از جهان دموکراتیزه شدهٔ غرب سلب شده و رفاه و آسایش آمریکایی به مخاطره خواهد افتاد.(۱)

کشورهـای غربی، به خصوص آمریکـا، بخش قابـل توجهی از جهت گیری رسـانه ای و تولیـدات تصویری خود را برای مقابله گرایی با قالب های فرهنگی جهان اسـلام، به ویژه مهـدویت و آخرالزمان برنامه ریزی کرده انـد. در این ارتباط، هالیوود نقش مؤثری در مقایسه با سایر مجموعه های تولیدکنندهٔ محتوا دارد. مجموعه های فعال در هالیوود را می توان نیروهای فرهنگی ای دانست که کـارویژهٔ اصـلی آنـان، اجرای برنامه های تبلیغاتی و عملیات روانی آمریکاست. آن ها ضـمن بهره گیری از تکنیک های سینمایی، در صددند تا جلوه هایی از تهاجم نرم علیه موعودگرایی اسلامی را به مرحلهٔ اجرا درآورند.

به موازات هـالیوود، مؤسـسات متفـاوت دیگری نیز در ارتباط با اهـداف فرهنگی و استراتژیک جهان غرب، فعالیت می کننـد. آنان پیام خود را از طریق تصاویر التهاب آفرین که مطلوبیت بسیاری برای جوانان دارد، منعکس می کنند. علاوه بر حوزه های بخش خصوصی، دولت آمریکا هر ساله بیش از چهارصدمیلیون دلار برای استخدام هشت هزار کارمند تبلیغاتی هزینه می کند تـا برای دسـتگاه تبلیغـاتی آن کشور، پیـام هـای منـاسب تهیه کننـد. این افراد، فعـالیت هـای خود را برای رسانه های تصویری، شنیداری و نوشتاری جهان غرب به انجام می رسانند.

گفتنی است، هـالیوود در بین تمـامی مجموعه های تولیدکننـدهٔ فرهنگ رفتاری، ادراک اجتماعی و عملیات روانی علیه آموزهٔ مهدویت، جایگاه ویژه و مطلوب تری دارد؛ در

۱- F.D.Kossin.etal, muslim societies and Psychological warfare, P.۱۳۱-۱۴۲.

نتیجه، می توان پروژهٔ عملیات روانی و نبرد رسانه ای را به عنوان راهبرد و تاکتیک بازیگران غربی علیه موج بیدارباش مهدویت مطرح کرد که به منظور تخریب و تصرف قلب ها و اذهان ملت های آزاده صورت می گیرد.

۷. استراتژی ساخت بازی های رایانه ای و پویانمایی با مضمون آخرالزمان

بعد از افول و غروب اتحاد جماهیر شوروی و طلوع خورشید معنویت و دین در آسمان انقلاب ایران و تأثیر شگرف آن بر ملت های مسلمان و غیرمسلمان در اقصی نقاط جهان، خواب هزار و یک شب آمریکایی ها مبنی بر تک قطبی شدن جهان، به یک باره به کابوسی بدل شد. مواجهه با قدرتی کارآمدتر از هر آنچه بلوک شرق در خود داشت، در دستور کار غرب قرار گرفت. این نیروی جدید به جای تکیه بر تسلیحات نظامی خود، به مبانی عقیدتی و ایدئولوژیک خود دل بسته بود. یکی از مؤلفه های نیرومند این قدرت ایدئولوژیک، تأکید بر آموزهٔ مهدویت و انتظار مهدی موعود(عج) بود که قدرتی روزافزون و درونی در وی ایجاد می کرد؛ نیرویی که با توجه به اعتقاد مشترک به مقولهٔ انتظار موعود در همهٔ مکاتب، می تواند به کانونی تبدیل شود که همهٔ محرومان جهان و ستم دیدگان را پیرامون محور جمع کند و همه را به صف آرایی در مقابله با نظام سلطهٔ غرب برآشوباند.

ناتوی نظامی که برای مهار و کنترل قدرت شرق، با مدرن ترین تجهیزات و تسلیحات نظامی کشتار جمعی ایجاد شده بود، یارای مقابله با این ایدئولوژیِ به ظاهر نامرئی را نداشت؛ لذا می بایست در کنار آن، سازمان عریض و طویل فرهنگی شکل می گرفت که با استفاده از تمامی ظرفیت های تبلیغاتی و امکانات فرهنگی، به جنگ ایدئولوژیک ترین و فرهنگی ترین انقلاب قرن بیستم برود و برای کنترل و مهار آن، برنامه ریزی و تلاش کند.

یکی از مؤثرترین ابزارها و تاکتیک های استراتژیک غرب علیه کشورها و فرهنگ های جهان، به خصوص جوامع اسلامی، تولید بازی های رایانه ای و هنر پویانمایی و انیمیشن است. رسانهٔ نوظهور بازی های رایانه ای با توانمندی ها و ویژگی های خاص خود، به ابزاری نو برای عملیات روانی و جنگ نرم دشمن علیه فرهنگ مهدویت و تحریف آخرالزمان اسلامی تبدیل شده است. سربازان رایانه ای، بی هیچ گونه موانع نظارتی و حساسیت کنترل، تا عمق خانه هایمان نفوذ می کنند. شاید بتوان ادعا کرد که بازی های رایانه ای، به جهت سهولت دست رسی و جذابیت های خاص خود، در جایگاه رسانه ای محبوب و پرطرف دار توانسته است از نظر جذب مخاطبان جوان و پرانرژی، به طور جدی با هالیوود به رقابت بپردازد.

حزب الله لبنان، بعد از جنگ ۳۳روزه با اسرائیل، اقدام به طراحی و ساخت نسخهٔ دوم بازی رایانه ای «نیروی ویژه»(۱) کرد. این بازی رایانه ای، طی برپایی نمایشگاهی با نام «بیت العنکبوت» که در بیروت برپا شد، به بازار عرضه شد که در آن، قهرمان بازی (کاربر)، رزمندهٔ حزب الله است که برای نجات اسیران حزب الله به دل نیروهای اسرائیلی یورش می برد و در نهایت، اسیران خودی را آزاد می کند. در همان زمان، خبرگزاری ها و روزنامه ها نوشته بودند: رژیم صهیونیستی آن بازی را تحریم کرده و از طریق سفارت خانه های خود در سراسر دنیا به همهٔ کشورها اعلام کرده است که اگر کشوری این بازی را از حزب الله بخرد، اسرائیل بی درنگ روابط خود را با آن کشور قطع می کند.

بی تردید، دیگر نمی توان تنها کارکرد بازی های رایانه ای را وسیله ای برای وقت گذرانی دانست؛ بازی های رایانه ای و انمیشین ها دیگر تفریحاتی خنثی و بی خطر نیستند، بلکه رسانه هایی برای برنامه ریزی و نهادینه سازی برخی پیام ها ی سیاسی و

۱- Special Forcez.

فرهنگی اند. طی سال های دههٔ ۱۹۸۰میلادی به بعد، بازی های کامپیوتری از مطلوبیت ویژه ای برای جوانان، نوجوانان و حتی نونهالان جهان برخوردار شـده انـد. در راسـتای چنین شـرایطی، مؤسـسات جدیـدی که قابلیت های نرم افزاری دارند، به تولید برخی از فیلم های کامپیوتری موسوم به انیمیشن(۱) یا تصاویر متحرک مبادرت می ورزند.

تولیـد بازی های کامپیوتری با روایت آخرالزمان و جنگ با اسـلام، از استراتژی های مهم کشورهای غربی در جهت تخریب و تعـدیل اندیشـهٔ مهـدویت به شـمار می آید. این کشورها در این برنامه های تصویری در صددند تا با تبدیل کردن مقولهٔ ظهور مهدی(عج) به نماد خشونت، به مقولهٔ مهدی ستیزی و مهدی هراسی دامن بزنند.

معرفی اسـلام و مهـدویت به مکتب ترور و تئوری ترس، یکی از شـیوه هـای رایـج عملیـات روانی غربی ها برای اثرگـذاری بر افکار عمومی، داخلی و بین المللی است. در این برنامه های کامپیوتری و تصاویر محرک برنامه ریزی شـده، شاهـد جدال های ایـدئولوژیک و استراتژیـک گروه هـای متعارضـی هستیم که در قـالب رویارویی غرب با مجموعه های جهادی اسـلامی برنامه ریزی شده است. در نشانه شناسـی این بازی ها، لفظ «مهدی»، اسـتفاده از شـعارها و واژگان اسلامی، متون روایی و چهره های متعارض مسلمانان با قهرمانان غربی، خودنمایی می کند.

در این انیمیشن ها و بازی ها، خاورمیانه که نماد سـرزمین های اسـلامی است و گروه های مقاومت به عنوان جبههٔ اهریمن، در مواجهه با قهرمانان و کومانـدوهای غربی به جـدال می پردازند و به هر اندازه کاربر بتواند ضـمن بهره گیری از نمادهای غربی در فیلم های متحرک کامپیوتری، گروه بیشتری از اسـلام گرایان را نابود کنـد و به مقابلـهٔ مؤثری با آنان اقدام کند، طبعاً امتیاز بیشتری کسب می کند. این امر نشان می دهد، جنگ

۱- Animation.

روانی غرب علیه موج اسلام خواهی و فرجام گرایی دینی، از طریق الگوهای نرم افزاری و اقدامات غیرمستقیم، کانالیزه(۱) می شود. القای آمریکا به عنوان منجی جهان، نجات بشریت، توجیه عمل کردهای نظامی و تجاوزکارانهٔ دولت های غربی، هر آمریکایی یک قهرمان است و مخالفان آمریکا عناصری شرور و محورهای شرارت و امنیت هستند، بخشی از پیام های ارسال کنندهٔ این بازی هاست. در این بازی ها، آمریکا مدینهٔ فاضله و نهایت صلح، امنیت و آزادی معرفی شده و نظام سیاسی و فرهنگی آن، تنها نظامی است که جهان را از خطرات احتمالی و گوناگون حفظ می کند.

روح حاکم بر این بازی ها، نشئت گرفته از منجیان متنوع آخرالزمانی است که ویژگی های منحصر به فردی دارند. بسیاری از بازی های تراز اول تولید شده به وسیلهٔ کمپانی های غربی، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به بحث آخرالزمان ارتباط پیدا می کند. بازی هایی از قبیل: جهنم خلیج فارس(۲)، آیین قاتل(۳)، ندای وظیفه، IGi۲، سام ماجراجو در پرسپولیس، حمله به ایران(۴)، جزیرهٔ سایه ها، اسلحهٔ مرگبار، گروه ضربت، بازگشت به قلعهٔ ولفن اشتاین، نیروی دلتا و... با مضمون مهدویت ستیزی و آخرالزمان ساخته شده اند. هدف اصلی این بازی ها، تشریح خط مشی ها، اهداف و مقاصد سیاسی کشورهای تولیدکننده و استفاده از نمادها و سمبل های اسلامی است و کاربر در نقش سرباز شجاع آمریکایی یا انگلیسی و یا نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، برای گسترش دامنهٔ آزادی های فردی و بسط دموکراسی، به مبارزه با گروه های اسلامی و مسلمانان تروریست می رود و هدفی جز نجات نوع بشر ندارد.

۱- سازمان دهی.

۲- Persian Gulf inferno.

۳- Assassin's creed.

۴- Assault on iran.

در این بازی ها، ملت آمریکا نماد خیر مطلق و هر فرد یا کشوری که مخالف آمریکا باشد، نماد شیطان و شرارت است؛ برای نمونه، ریگان در جنگ سرد، لقب «امپراتوری شرارت» را به شوروی سابق می داد. این کلیدواژه در ادبیات سیاسی جورج بوش به «محور شرارت» تبدیل شد تا ایران، عراق و کرهٔ شمالی را مصداق آن قلمداد کند. در بازی های رایانه ای جدید که به مبارزه با کشورها و گروه های اسلامی می پردازد، از نمادها و سمبل های اسلامی، از جمله: اماکن منقوش به تصاویر اسلامی و روایات شیعی، بهره گیری از رنگ سبز برای نمایش تروریست ها، استفاده از اماکن اسلامی و مساجد به عنوان محل تجمع تروریست ها، استفاده از زبان های عربی و فارسی به عنوان معرفی هویت و زبان تروریست ها، صدای صلوات، پخش اذان و صوت قرآن، و هم چنین از تکرار عبارات: «الله اکبر»، «یا مهدی»، «یا صاحب الزمان» و «لا اله الا الله» بهره گرفته می شود.

با وجود چنین ظرفیتی، بدیهی است که قدرت های جهانی و نظام سلطه به طور عام، و آمریکا و سردمداران صهیونیست جهانی به طور خاص، نتوانند از کنار آن بی تفاوت عبور کرده و برای تسخیر این رسانه ها و استفاده از تمام ظرفیت های آنان در جهت رسیدن به مطامع و اغراض خود تلاش نکنند. البته تا پیش از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی در ایران و تأثیر شگرف آن بر بیداری جهان اسلام و با توجه به حجم تهدید آمریکا از سوی بلوک شرق، بسیاری از این بازی ها، مانند بازی «آژیر قرمز»، بر پایهٔ مبارزهٔ قهرمانان آمریکایی با کمونیست ها و شکست دادن آنان صورت می گرفت. بخش دیگری هم بر مبنای قهرمان سازی در مقابله با نازی ها و فاشیست ها برنامه ریزی شده بود. بازی های: «پیروزی»، «مدال افتخار»، «بازگشت به قلعهٔ ولفن اشتاین» و «ندای وظیفه» از این قبیلند.

این حقیقت که امروز بازی های رایانه ای و انیمیشن های سرگرم کننده، بیش از والدین، کودکان و نوجوانانِ جهان را تربیت می کند، واقعیتی انکارناپذیر است.

هم ذات پنداری مخاطبان این بازی ها و برنامه ها با شخصیت های اصلی کارتونی و کامپیوتری، در عواطف، احساسات، گویش ها، نوع پوشش و ایجاد خشونت و اضطراب در رفتار کودکان، به روشنی جلوه گر است. انیمیشن به عنوان قالبی مهم، علاوه بر تربیت کودکان، با برانگیختن احساسات کودکانه، باور منجی گرایانهٔ آنان را تغییر می دهد.

تولید خوراک رسانه ای کودکان، همواره محل توجه و سرمایه گذاری استعمارگران بوده است. مهم ترین انیمیشن های تولیدشدهٔ جهان در شرکت های انیمیشن سازی هالیوود، همچون: والت دیزنی، پیکسار، دریم ورکز، ام جی ام و یا شرکت های ژاپنی تحت حمایت و هدایت سردمداران هالیوود، نظیر: نیپون، سونی، تاسونوکو و... تولید شده است. روی کرد صهیونیستی به تاریخ، همواره روایت اصلی بیشتر این کارتون ها و پویانمایی ها بوده است. یهودیان، همواره ملتی سرگردان و بی موطن معرفی شده اند که به دنبال بازگشت به سرزمین موعود و مادری خویش هستند. در کتاب مقدس یهودیان، این سرزمین موعود «مادر» نامیده می شود که کنایه از آغوش گرم مادری است. این الگو، روایت بسیاری از تولیدات کارتون ها بوده است. دامبوفیل پرنده، جوجه اردک زشت، هاچ زنبور عسل، پنگوئن ها، سیندرلا، دختری به نام نل، با خانمان، بینوایان، حنا دختری در مزرعه، چوبین و... از انیمیشن هایی هستند که چندین نسل از کودکان جهان را با این مضمون آشنا کرده است. گشتن به دنبال مادر، پیش زمینهٔ غالب مجموعه های انیمیشنی بوده است. این محصولات هرچند با هدف تأثیرگذاری حداکثری برای کودکان یهودی جهان ساخته می شود، اما این حس را به دیگر کودکان جهان القا می کند که تصاحب دیگر سرزمین ها با عنوان بازگشت به سرزمین مادری، حقّ یهودیان آواره و بی خانمان است.

تولید انبوه انیمیشن های آخرالزمانی با روی کردی سکولار و بر اساس آموزه های ایوانجلیستی، شقّ گسترده ای از این محصولات است؛ برای نمونه، انیمیشن هایی

همچون: نجات کودکان، سوپرمن و بتمن، آخرالزمان، آخرین بادافزار، پانـدای کونگ فوکار، گالیور، لوک خوش شانس، رابینسون کروزوئه، ۹، انیماتریکس، همهٔ ستاره های سوپرمن و... از این قبیل هستند که بیشترین کارکرد آن ها، گسترش مصداق منجی و نفی منجی الهی با ویژگی های خاص معنوی است. در این گونه آثار کودکانه، هر فردی قابلیت منجی بودگی را داراست.

انیمیشن سه قسمتی ماتریکس، علاوه بر ترویج عرفان بودیستی، به خوبی موضوع آخرالزمان را مورد آماج قرار می دهد؛ به گونه ای که دقیقاً شیطان های روباتیک را در حالی نشان می دهد که از مکه و مدینه در حال حرکت هستند. در بخشی از این انیمیشن، نقشهٔ جغرافیایی هلال شیعی را در سازمان ملل به نمایش درمی آورد که خرمگس زشتی روی آن نشسته و سپس قهرمان داستان با ضربه ای، این حشرهٔ موذی را کشته و نقشه را پاک می کند.

بی تردید، تولید این بازی ها و کارتون ها، ترفند دیگری است که جهان غرب علیه آموزهٔ مهدویت اعمال می کند، اما این بار، نه مخاطبان بزرگ سال، بلکه اذهان خردسالان و کودکان جهان را دربارهٔ این آموزه، منحرف و بیمار می کند.

۸. استراتژی چوپان دروغ گو (فریب)

یکی از تکنیک هایی که جبههٔ غرب در جهت کم رنگ کردن و تنزل دادن جایگاه آموزهٔ مهدویت به کار می گیرد، اتخاذ استراتژی چوپان دروغ گوست. این استراتژی بر این پایه استوار است که اگر دروغی را مکرراً تکرار کنید، دیر یا زود آن را باور خواهند کرد. «دروغ بزرگ» اصطلاحی است که اولین بار آدولف هیتلر در کتاب زندگی نامهٔ خود از آن استفاده کرد و تکنیکی در تبلیغات سیاسی است. هیتلر در کتاب نبرد من می گوید: «مردم، شکست را در جنگ اول جهانی به این دلیل پذیرفتند که یهودی های دارای نفوذ در این مطبوعات، از این تکنیک استفاده کردند.» از نظر او این

روش، مستلزم آن است که دروغ، چنان عظیم باشد که هیچ کس باور نکند که «کسی آن قدر گستاخ باشد که چنین بی شرمانه حقیقت را تحریف کند». در «دروغ بزرگ» همواره نیروی قابل باور بودن، موجود است. بعدها ژوزف گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر، این تئوری را با کمی تغییر بدین گونه بیان کرد: «دروغ بزرگ، یکی از روش های تبلیغاتی مورد استفادهٔ انگلستان است که دروغ بزرگی می گویند و تحت هر شرایطی، بر صحت آن پافشاری می کنند.»

دروغ، بخشی از تاکتیک های جنگ روانی به حساب می آید. در فریب، با استراتژی دروغ بزرگ، کوشش می شود تا مخاطبِ مورد نظر، به سمت فضای روانیِ متفاوت با واقعیت سوق داده شود. این فضای روانی باید به گونه ای ساخته و پرداخته شود که گروه هدف، بدون مقاومت، در آن فضا قرار گیرد و مفاهیم انتقالی، مورد قبول و پذیرش او باشد. از منظر روان شناسی، فردی که در حال منازعه با دشمن است، همواره می کوشد تا خود را در موضع هوشیارانه و غالب قرار دهد، زیرا احساس می کند که هر لحظه، از ناحیهٔ دشمن در معرض خطر قرار دارد؛ بنابراین، طبیعی است که تاکتیک فریب، با ظرافت و دقت خاصی انجام می شود.

در تعریف «فریب» نیز باید گفت: ارائهٔ وارونهٔ واقعیت برای دست یابی به برخی برتری هاست که با دست کاری، تحریف، کتمان، تزویر و یا شواهد موجود در دست رسِ طرف مقابل، صورت می پذیرد.

مجریان استراتژی دروغ، باید به دشمن تلقین کنند که مسیری را که انتخاب کرده اند، بهترین گزینهٔ موجود نیست؛ در عوض، با بزرگ نمایی مدل مطلوب خویش، حریف را از اندیشیدن به الگوها و واقعی خواندن ایدئولوژی های جای گزین، بازدارند. استراتژی فریب، یکی از روش های اصلی دشمن برای غلبه بر حریف است. فریب و دروغ می توانند در حوزه های گوناگون، از جمله: اقتصاد، سیاست، رسانه ها و امور ایدئولوژیک رخ دهد.

در ادبیات عامیانه، داستان چوپان دروغ گو، مثال ساده ای برای فهم فرایند عملیات فریب است؛ چوپانی که به دروغ خود را در موقعیت خطرناك و نیازمند به کمک جلوه می دهد. این امر باعث می شود تا درست در زمانی که قصد او، فریب دادن نیست و نیاز به کمك دارد، مردم او را به حال خود رها کنند. این اتفاق، نتیجه ای است که فریب دهنده در نبرد و یا منازعه ای دنبال می کند؛ یعنی با استراتژی دروغ، فریب خورده، دربارهٔ واقعیت احساس تردید می کند؛ از این رو، عملیات فریب، به استراتژی چوپان دروغ گو معروف است.

از این استراتژی عمدتاً برای فریب و متمایل کردن ذهن حریف به سمت دل خواه، استفاده می شود. این راهبرد، یکی از راه های عقیم کردن مهدویت و موعودگراییِ اسلامی است که از جانب نهادها و دستگاه های تصمیم ساز در غرب اعمال می شود. با فروپاشی اتحاد کمونیستی شوروی و اعلام پایان تاریخ از سوی نظام لیبرالیسم، منازعهٔ غرب با ایران، به اولویت اول سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد؛ منازعه ای که آمریکا در طول دوران جنگ سرد، تجربهٔ خوبی از آن اندوخته بود؛ از این رو، آمریکا استراتژی فریب را علیه ایران عملیاتی کرد. این استراتژی با هدف تغییر و انحراف در مسیر کاروان تاریخ، به سمت ایالات متحده و مسدود کردن راه ایدئولوژی فرجامین انقلاب اسلامی ایران، صورت گرفت؛ انقلابی که از بدو تأسیس، قرائتی متفاوت از انسان و فرجام کار بشر ارائه داده بود.

کارکرد اصلی استراتژی چوپان دروغ گو، ایجاد انحراف از واقعیت است. بعد از روی کار آمدن دولت باراک اوباما در آمریکا (۲۰۰۸۲۰۱۶)، عملاًـ برجسته سازی مسئلهٔ استفادهٔ ایران از انرژی غیرصلح آمیز هسته ای به عنوان اهرم فشار در راهبردها و سیاست های کلان علیه جمهوری اسلامی ایران از سوی آمریکا قوت گرفت. بی اثر گذاشتن تحریم های شدید اقتصادی از جانب غرب علیه ایران و اتخاذ استراتژی «اقتصاد مقاومتی» از سوی رهبری جمهوری اسلامی ایران، موجب شد تا عملیات

دشـمن در حذف انقلاب اسـلامی از صـحنهٔ رقابت های ایدئولوژیک، خنثی شود و نگاه مثبت انقلاب اسلامی به آیندهٔ تاریخ، هم چنان به عنوان تهدید ایدئولوژیکی بالقوه، برای غرب باقی بماند.

استراتژی چوپان دروغ گو، بازکاوی عملیات فریب جبههٔ غرب در مواجهه با وقوع «ظهور امام زمان(عج)» در آخرالزمان است. خرافی، دروغ و غیرواقعی خوانـدن اندیشـهٔ مهـدویت از سویی، و فریب افکار عمومی و برجسـته سازی موعودگرایی مطلوب و مورد نظر غرب از سوی دیگر، گامی در راستای عملیات فریب و استراتژی دروغ است.

تمدن امروز غرب در اثر عدم وجود سرمایهٔ اجتماعی، عدم زاد و ولد و از هم گسیختگی کانون خانواده و رشد منفی جمعیت، در شـرایط بحرانی است. هم چنین از لحاظ اقتصادی در سراشـیبی سـقوط قرار گرفته است. فقر، بیکاری، بحران غـذا، تشـکیل جنبش هـای ضدسـرمایه داری نظیر جنبش وال استریت و... حکایت از شـرایط بـد اقتصادی غرب دارد. تمـدن کاپیتال سـرمایه داری غرب با حمله به بنیان های خود، مبتلا به سـرطان اقتصادی گردیـده است. این تمـدنِ در حال غرق شـدن، برای بازیابی و بازسازی خود با تمسک به استراتژی دروغ و فریب، تصویری را طراحی می کنـد که در آن سایر حوزه های تمـدنیِ رقیب، در حـال گسـست و اضـمحلال هسـتند و بـا مهندسـی معکوس در تغییر تاکتیکی، روی کردی پروتاگونیستیک (منجی گرایانه) به خود گرفته و در چهرهٔ ناجی عالم، نقش آفرینی می کند.

استراتژیست های غربی برای فریب افکار عمومی، از دهه های گذشـته با ارسال کـد و پیام و زمان منـد کردن آخرالزمان، برای پایان تاریـخ ضـرب الاجل تعیین کردند؛ ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۷، ۲۰۱۲، ۲۰۲۵ و... سـال هـایی است که از سوی منابع رسـمی و غیررسمی غرب برای زمان پایان دوران، تعیین گردیده است. نظریه پردازان غربی می کوشند، پایان

تاریخ و مدینهٔ فاضلهٔ جهان غرب را بر اساس قابلیت های درون تمدنی خود سامان دهی کنند. این امر را می توان به منزلهٔ جلوه هایی از فریبِ استراتژیک آنان دانست.

۹. استراتژی حداکثرسازی حمایت از صهیونیسم

نظریه پردازان جهان غرب، مجموعه هایی از جمله یهودیان را «جامعهٔ آوارهٔ کلاسیک» می نامند. این مجموعه ها به دلیل فقدان پایگاه استراتژیک، از آمادگی لازم برای حداکثرسازی روابط با جهان غرب برخوردارند؛ از سوی دیگر، یهودیان از سابقهٔ تاریخیِ تعارض با مجموعه های جهان اسلام برخوردارند. این امر، ناشی از ریشه های تاریخی و هویتیِ یهودیان است.

در نگرش جدید جهان غرب، ضرورت ائتلاف با گروه هایی که با اسلام بیگانه اند، ملاحظه می شود. در این ارتباط، ائتلاف با اسرائیل، به عنوان معضل امنیتی بالقوهٔ موجود در میان کشورهای اسلامی و هماهنگی ایدئولوژیک با یهودیان، در دستور کار مؤسسات تحقیقاتی و نهادهای اجرایی جهان غرب قرار گرفته است. حمایت حداکثری و همه جانبهٔ آمریکا و سایر کشورهای جهان غرب از اسرائیل و قالب های هویتی آن کشور را باید راهبرد تمدن غرب در مواجهه با تمدن اسلام و تقلیل شعاع موعودگرایی اسلامی دانست. زمانی که تمدن ها در شرایط ائتلاف سازی قرار می گیرند، طبیعی است که گرایش آن ها به همکاری با قابلیت های فرهنگی و ایدئولوژیک خویشاوند، افزایش می یابد.

حمایت گرایی غرب از اسرائیل و حمایت از ایدئولوژی آخرالزمانی صهیونیسم را باید در زمرهٔ راهبردهای کلان غرب در مقابله با اندیشهٔ مهدویت دانست. مجموعه های راست مسیحی، طی سال های دههٔ ۱۹۹۰میلادی به بعد، توانستند به موازات هم بستگی ژئوپلیتیکی با اسرائیل و صهیونیزم بین الملل، به قالب هایی از پیوند ایدئولوژیک نیز دست یابند. شکل گیری صهیونیسم مسیحی را باید ثمرهٔ نامیمون چنین هم بستگی هایی

دانست. به یقین، آخرالزمان گرایی صهیونیستی و موعودخواهی آمریکایی، حمایت گرایی آمریکا و جهان غرب از اسرائیل و صهیونیسم را افزایش داد.

«صهیونیسم مسیحی» واژه ای است که پس از روی کار آمدن محافظه کاران جدید در آمریکا، بار دیگر وارد ادبیات دیپلماسی جهان شد که به معنای حمایت مسیحیان از صهیونیسم و مسیحیان تازه حیات یافته است و به تعبیری، این جریان، جنبش ملّی است که هدف آن، پشتیبانی از ملت یهود برای بازگشت آنان به فلسطین و حاکمیتشان بر این سرزمین است.

اعضای جنبش تدبیری ایمان دارند که وظیفهٔ مهمّ آنان، فراهم کردن مقدمات ظهور حضرت مسیح علیه السلام است؛ لذا برای نیل به این مقصود، تضعیف نظامی اعراب (مسلمانان) و حمایت مالی، سیاسی، نظامی و تقویت فناوری هسته ای اسرائیل را از جمله وظایف خود می دانند. اعضای این جنبش معتقدند، حقّ الهی، قانونی و تاریخی یهودیان است که به سرزمین فلسطین بازگردند و خداوند به ملت هایی که با اسرائیل همکاری کنند، کمک خواهد کرد.

کشیش جری فالول معتقد بود: هر کس واقعاً به کتاب مقدس ایمان داشته باشد، مسیحیت و کشور نوظهور اسرائیل را به گونه ای جداناپذیر و مرتبط با یکدیگر می بیند. طرف داران صهیونیسم مسیحی معتقدند، تأسیس کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸میلادی، از دید هر مسیحی که به کتاب مقدس ایمان دارد، تحقق یافتن پیش گویی های دو عهد قدیم و جدید است.

ظهور موج صهیونیسم مسیحی را باید امتداد روندی دانست که طیّ سال های بعد از جنگ جهانی دوم، بر اساس ضرورت های ژئوپلیتیکی و ژئوکالچرالی ایجاد شده بود. برخی از نظریه پردازان صهیونیستی بر اساس تداعی خاطرات جنگ های صلیبی، بخش گسترده ای از حوزه های سرزمینی و جغرافیایی جهان اسلام را که برای جهان غرب

مطلوبیت ژئوپلیتیکی دارد، سرزمین مقدس و ارض موعود تلقی می کنند؛ حتی فالول مدعی شد: «هر کس در مقابل اسرائیل بایستد، در مقابل خدا ایستاده است.»(۱) غربی ها توانستند به گونه ای تدریجی، اسرائیل و دین یهود را، بخشی از تمدن و هویت خود معرفی کنند. بسیاری اعتقاد دارند، یهودیت و اسرائیل به بخشی از مطلوبیت های استراتژیک و شکل بندی تمدنی غرب تبدیل شده است.(۲)

مجموعه های دینی و اعتقادی در اسرائیل و هم چنین نهادهای اعتقادی یهودی از فرایند موجود، حمایت می کنند. آنان بر این اعتقادند که بدون حمایت بین المللی، قادر به حفظ هویت و موجودیت قومی و سیّالی خود نیستند؛ بنابراین، جهان غرب و آمریکا را تکیه گاه خود تلقی می کنند.

حمایت غربی ها از یهودیان و کشور اسرائیل به گونه ای تدریجی، بخشی از ادبیات سیاسی و اعتقادی آنان را تشکیل داده است؛ بنابراین، تمامی کشورهای جهان غرب، ائتلاف ایدئولوژیک خود را فراتر از قالب های سیاسی، تحت عنوان «اتحاد مقدس» سازمان دهی کرده اند. آنان معتقدند، اسرائیل برای ما، در درجۀ اول اهمیت قرار دارد، چراکه معرّف تمامیت چیزی است که ما به عنوان مسیحی به آن اعتقاد داریم.(۳) حمایت از اسرائیل در بین راست مسیحی بر این مبنا استوار شده که اسرائیل، ارض مقدس و یهود قوم برتر است؛ قومی که «خدا با آن میثاق بسته» است.(۴)

حمایت راست مسیحی از اسرائیل، باعث شده تا یهودیان تنها حامی اسرائیل در آمریکا نباشند. این جریان عملاً موجب شد تا سیاست مدارانی در آمریکا از اسرائیل و

۱- Jashua Creen, God's Foreign Policy, P.۵.

۲- ابراهیم متقی، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، ص۱۱۳.

۳- Ibid, P.۴۹.

۴- Allen Hertzke, How Christians fit into middle east Equation, P.۴۶.

حتی سیاست های اسرائیل حمایت کنند. ائتلاف امنیتی که در جهان غرب با عنوان صهیونیسم مسیحی ایجاد شده است، کارکرد سیاسی و ژئوپلیتیکی در خاورمیانه دارد. در واقع، کشورهای غربی، خاکریزهای امنیتی خود را بر اساس پیوندهای مذهبی، آخرالزمانی، قومی و نژادی شکل دادند.

نومحافظه کارانِ آمریکا معتقدند، مسیح علیه السلام همیشه در امور خاورمیانه به سود دولت اسرائیل مداخله کرده است و اعلام می دارند که خواست دولت اسرائیل در حقیقت، خواست مسیح علیه السلام است و تأسیس کشور اسرائیل بزرگ (از نیل تا فرات)، خواستهٔ مسیح علیه السلام می باشد که به زودی عملی خواهد شد.

۱۰. استراتژی توسعه و تقویت ایدئولوژی آرماگدونیسم

آرماگدون یا اندیشهٔ مبارزهٔ نهایی میان خیر و شر، یکی از بنیادی ترین باورهایی است که در دهه های اخیر به وسیلهٔ رهبران مقتدر کلیسای متدیست در آمریکا و نیز هم پیمانان آنان در شاخهٔ کلیسای انجیلی و باپتیست های جنوبی به شدت تقویت شده است. بر اساس این باور مذهبی، مبارزهٔ نهایی میان خیر و شر که منجر به ظهور مجدد مسیح علیه السلام خواهد شد، در اسرائیل کنونی و در منطقهٔ اورشلیم رخ خواهد داد و زمینه های فراهم شدن این حادثه، جنگ اسرائیل علیه اعراب و بازگشت یهودیان به اورشلیم است.

آرماگدون که در کتاب مقدس با تعبیر «هرمجدون» یا «هرمجیدو» یاد شده، واژه ای عبرانی است که تنها یک بار در باب شانزدهم از «مکاشفات یوحنّا»(۱) به کار رفته است. مسیحیان صهیونیست در تفسیر این کلام یوحنّا، هارمجدون را منطقه ای بین اردن و فلسطین اشغالی می دانند و معتقدند، نبرد آخرالزمان در آن جا انجام می شود و به تعبیر برخی از تفاسیر ایشان، تا دهانهٔ اسبان، منطقه در خون غرق خواهد شد.

۱- یوحنّا، ۱۶: ۶.

دکترینِ آرماگدون، حلقه ای است که بنیادگرایی مسیحی را به رادیکالیزم یهودی پیوند می زند. مسیحیان صهیونیست با استناد به این کلام حزقیال نبی که: «در آخرالزمان باران های سیل آسا و تگرگ سخت، آتش و گوگرد، تکان های سختی در زمین پدید خواهند آورد، کوه ها سرنگون خواهند شد و صخره ها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید»،(۱) آرماگدون را با نابودی زمین برابر می دانند.

آنان در توضیح واقعهٔ آرماگدون می گویند: به زودی، لشکری از دشمنان مسیح، که بدنهٔ اصلی آن را میلیون ها نظامی تشکیل داده اند، از عراق حرکت کرده و پس از گذشتن از رود فرات، که در آن زمان خشکیده است، به سوی قدس رهسپار خواهند شد؛ اما در ناحیهٔ آرماگدون، نیروهای طرف دار مسیح، راه لشکر ضدمسیح را سد خواهند کرد و درگیری خونین و نهایی در این منطقه، شکل خواهد گرفت. سپس مسیح برای بار دوم از جایگاه خود در آسمان به زمین فرود می آید و پس از نبرد با نیروهای ضد مسیح، پیروز خواهد شد و آن گاه صلح واقعی و جهانی محقق خواهد شد. مسیح علیه السلام به پایتختیِ بیت المقدس و از مرکز فرماندهی خود در معبد سلیمان (که قبلاً توسط دوستان مسیح بر خرابه های مسجدالاقصی ساخته شده است)، صلح را در سراسر جهان محقق خواهد کرد.(۲)

نویسنده ای آمریکایی در سال ۱۹۹۷میلادی، کتابی با عنوان خیانت به بیت المقدس را تألیف کرد که در آن هر نوع مذاکرهٔ صلح با فلسطینیان را خیانت به تعلیمات انجیل و خواسته های مسیح عنوان و این مطلب را به خوانندگان القا می کند که مسیح با آغاز هزارهٔ سوم و پیش از سال ۲۰۰۷ میلادی ظهور خواهد کرد.

۱- حزقیال، ۶: ۴.

۲- گریس هال سل، تدارک جنگ بزرگ، ترجمه: خسرو اسدی، ص۷۵.

در نظرسنجی ای که خبرگزاری آسوشیتدپرس در سال ۱۹۹۷میلادی انجام داد، اعلام گردید که ۲۵ جمعیت آمریکا، اعتقاد راسخ دارند که با آغاز هزار ۀ سوم، جنگ جهانی آرماگدون آغاز خواهد شد.

در سال های اخیر، اعتقادات یادشده به شدت از سوی رهبران مذهبی فرقه های پروتستان، ماهیت سیاسی پیدا می کند یا به اصطلاح ایدئولوژیزه می شود و نشانه هایی از سازمان دهی سیاسی در ارتباط با مذهب مشاهده می گردد. در ایالات متحده نیز با پیوند خوردن سیاست و مذهب از سوی راست گرایان مسیحی، زمینه های اجرایی سازی رسالت گرایی در غرب ایجاد شد. در این دوران، اندیشه های موعودگرایی و مسیحاگرایی با «رسالت گرایی» پیوند خورده است. هستهٔ مرکزی پیروان این فرقه، اعتقاد به نبردِ دائم بین خیر و شر است. گروه های راست مسیحی می کوشند تا ائتلاف گرایی را با جلوه هایی از موعودگرایی پیوند دهند. به گفتهٔ دوایت گیبسون، مدیر ائتلاف جهانی انجیل ها،(۱) خشونت ها مردم را به فکر انداخته که آیا مسیح در حال ظهور است؟(۲)

زمانی که غرب صهیونیستی بر استثناگرایی تأکید دارد و خود را قوم برگزیدهٔ خداوند می داند، طبیعی است که الگوهای رفتاری در حوزهٔ سیاست خارجی آن ها، ماهیت تهاجمی پیدا کند. آنان هر گونه اقدام و الگوهای رفتاری خود را با نشانه های دینی پیوند می زنند؛ بدین ترتیب، رفتار سیاست خارجی دنیای غرب نیز ماهیت دینی و مذهبی پیدا می کند.(۳)

۱- World Evangelical Alliance.

۲- William Kristol, “Following God Abroad”, New York Times, May۲۱, ۲۰۰۲.

۳- ابراهیم متقی، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، ص۹۳.

کشورهایی که از ادبیات موعودگرایی بهره می برنـد، برای ایجاد زمینـهٔ اجتماعی و بین المللی لازم، بر جنگ آخرالزمان تأکید دارنـد. چنین الگویی را می توان به عنوان وجه مسلط رفتـار کشورهـای غربی، مورد ملاحظه قرار داد. آنـان از سویی بر جلوه هایی از دوگانگی تأکید داشـته و نبرد خیر و شـر را اجتناب ناپذیر می دانند و از سوی دیگر، این مجموعه ها، تلاش همه جانبه ای را برای مقابله با گروه رقیب در قالب نبرد سـرنوشت ساز، به انجام رسانـده اند. این امر در راسـتای غلبه بر کشورها و گروه هایی تلقی می شود که نماد شر به حساب می آیند.(۱)

نهادهـای تبلیغـاتی کشورهـای غربی نیز تلاش مؤثری برای تولیـد ادبیـات استراتژیـک علیه منجی گرایی اسـلامی به انجام می رساننـد. در این رونـد، آنـان علاوه بر تولیـد فیلم، انتشار کتب و مقالات، تولیـد بازی های کامپیوتری و تصاویر متحرک برنامه ریزی شـده، در صددند تا جلوه هایی از تعارض گراییِ محتوم و نبرد آخرالزمان را تبیین کنند. در دوران معاصـر، مراکز متعدد پژوهشـی، مطالعـاتی و تبلیغـاتی در غرب ایجـاد شـده است که وظیفه دارنـد جـدال گرایی علیه مهـدی گرایی و موعودبـاوری اسـلامی را از طریق نرم افزارهـا و فراینـدهای غیرمسـتقیم، پی گیری کننـد. به طور کلی، شواهـد نشان می دهـد که دیپلماسـی عمومی علیه روایت آخرالزمان گرایی اسلامی، جای گزین جنگ سرد فرهنگی شده است.

آموزهٔ مهدویت، به مثابهٔ گفتمان غالب اسـلامی شـیعی، ماهیتی پویا و مقاومت گرا دارد. طبیعی است که در برابر گفتمان های غیرمقـاوم و شـکننده تر، در فراینـد مبـارزه جویـانه قرار می گیرد. جهـان غرب برای کـاهش قـابلیت مقـاومت ایـن آمـوزه، از استراتژی گسترش گفتمـان متقابل بهره می گیرد. آرماگـدونیسم، که استراتژی دامن زن به نبرد نهایی سـرنوشت ساز است، در سیاست خارجی غرب، در جایگاه مفهومی محوری، مورد توجه استراتژیست ها و بازیگران سیاسی قرار گرفته است.

۱- ابراهیم متقی، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، ص ۱۶۰.

طرف داران پروژهٔ آرماگدونیسم یا بردن جهان به سمت جنگ آخرالزمان، رسالت خود را بسترسازی و فراهم کردن مقدمات ظهور حضرت مسیح علیه السلام می دانند. برای نیل به این مقصود، تضعیف اعراب و مسلمانان و حمایت همه جانبه از اسرائیل را از جمله وظایف خود می دانند. مهم ترین مؤلفه ها و ایستارهای دکترین آهنین آرماگدونیسم که از سوی آمریکا، اسرائیل و کشورهای هم پیمان آن ها اعمال می شود، عبارتند از: لزوم ایجاد کشوری یهودی در فلسطین به منزلهٔ زمینه سازی برای ظهور مجدد حضرت مسیح علیه السلام، تضعیف و نابودی قدرت مسلمانان در جبههٔ آخرالزمان، تقسیم جهان به خیر و شر (سیاه و سفید)، ضدیت و درگیری با اسلام و آموزهٔ مهدویت.

استراتژی تقویت و تشدید ایدئولوژی آرماگدونیسم را می توان به منزلهٔ روح حاکم بر رفتار سیاسی کشورهای غربی دانست.

نتیجه گیری

گفتار اول در این فصل، پس از تقسیم فرقه های مسیحیت به کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان، به بازتعریفِ جریان مسیحیان صهیونیست که منشعب از کلیسای پروتستان هستند، اشاره داشت و به نحوهٔ تکوین و شکل گیری این جریان از اواخر قرن نوزدهم میلادی با ادبیات ایوانجلیستی پرداخت. در ادامه، با معرفی رهبران برجستهٔ این فرقه، به جایگاه آخرالزمان در اعتقادات این مکتب و پیش شرط های ظهور مجدد مسیح علیه السلام از نگاه ایشان نظر کرده و در پایان، نقش محوری دکترین آرماگدون را در ایدئولوژیزه سازی سیاست در آمریکا و غرب، به تفصیل بررسی نمودیم.

در گفتار دوم نیز پس از تعریف «استراتژی» به ده تکنیک و استراتژی عمدهٔ جهان غرب با محوریت جریان مسیحیت صهیونیستی که در راستای تخریب آموزهٔ مهدویت از آن ها استفاده می کنند، پرداخته و به این نتیجه رسیده ایم که استراتژی های: تولید نظریه های رقیب برای نظریهٔ مهدویت، ساخت دشمن فرضی، اسلام هراسی، مهار

انقلاب اسلامی و حذف جریان تشیع از اسلام، مهدی هراسی، عملیات روانی و نبرد رسانه ای، تولید بازی های رایانه ای و پویانمایی با مضمون آخرالزمان، چوپان دروغ گو، حداکثرسازی حمایت از صهیونیسم و گسترش ایدئولوژی آرماگدونیسم، از مهم ترین عوامل و ایستارهای بازیگران غربی در راستای حذف و تعدیل آموزهٔ مهدویت هستند.

ص: ۲۰۱

فصل سوم: امپراتوری هالیوود و سوگیری رسانه ای علیه آخرالزمان و موعودگرایی اسلامی

اشاره

مقدمه

سینما، صنعت و رسانه ای استراتژیک در جهان غرب و ابزاری مناسب جهت فرهنگ سازی و استحالهٔ فرهنگیِ دیگر تمدن هاست. شناخت ابعاد و اهداف تولیدات این صنعت در راستای مفاهیم تقابل تمدنی میان غرب و اسلام، برای جامعهٔ اسلامی ضروری است. هالیوود به مثابهٔ امپریالیسم رسانه ای و گونه ای از امپریالیسم و کلونی سازی در راستای استعمار و استثمار اذهان و ابصار، ابزاری نیرومند برای صهیونیسم جهانی است.

هجمهٔ فرهنگی غرب به رهبری آمریکا در برابر کشورهای به زعم آنان یاغی و شرور، موضوعی بدیع و جدید تلقی نمی شود؛ به طوری که با شکل گیری پدیده ای به نام سینما و مرکزیت آن در سینمای تبلیغاتی و ارزشیِ هالیوود، همواره شاهد جهت گیری سیاسی، تبلیغاتی و عملیات روانی و تهاجم فرهنگی علیه دشمنانی چون: آلمان نازی، شوروی کمونیست، ویتنام کمونیست و به تازگی ایران و اسلام بوده ایم. جالب تر آن که، نوک پیکان عملیات روانی هالیوود، تنها متوجه دولت ها و کشورهای رقیب نبوده، بلکه ایدئولوژی ها و بن مایه های فکری فرهنگی آن ها را نیز در بر گرفته است.

سینمای هالیوود که شیپور تبلیغاتی نگرش آمریکایی به عالم و آدم است، با توجه به تأثیر در فرهنگ سازی و تغییر مبانی فکری و اعتقادی، قدرت و جذابیت بالایی دارد.

هـالیوود افزون بر آن کـه صـنعتی کاپیتـالیستی و متکی بر سـوددهی اسـت، حـامی و راوی سـیاست هـای قـوای حـاکمه در آمریکاست و در بازارهای داخلی و خارجی، ذائقهٔ مخاطبان را به مصرف محصولات مشخص و معینی هدایت می کند؛ از این رو، سینمای هالیوود، به ابزار مهمّ رسانه ای در جهت تحقق اهداف آمریکا در نهادینه سازی ارزش ها و باورهای مطلوب خود به عنوان گفتمان حاکم و نابودی اعتقادات و باورهای دیگر کشورها، به ویژه اسلام مبدل شده است.

یکی از نمودهای اساسی روی کرد ایـدئولوژیک در سـینمای امروز دنیا، فیلم های آخرالزمانی و موعودباورانه هسـتند؛ آثاری که روایتی دربارهٔ پایان تاریـخ یا آغاز تاریخی جدید، در آینده ای دور یا نزدیک را ترسـیم می کنند. آموزهٔ مهدویت و ظهور منجی بشـریت در آخرالزمان که هسـتهٔ اصـلی اسـلام و محور دیپلماسـی جمهوری اسـلامی ایران را تشـکیل می دهند، همواره مورد تخاصم و تاخت وتاز محصولات هالیوودی بوده است.

گفتار اول: عصر «مِدیا کراسی» و جایگاه رسانه ها در جهان جدید

اشاره

گفتار اول: عصر «مِدیا کراسی»(۱) و جایگاه رسانه ها در جهان جدید

در تقسـیمی می توان گفتـار (زبـان)، نوشـتار (کتـابت) و فنـاوری اطلاعـات (تصویر) را سه دورهٔ انتقال اطلاعات تعریف کرد. تصویر در عصـر حاضـر که عصـر ارتباطـات و انفجـار اطلاعات نامیـده می شود، جـذاب ترین، مؤثرترین و مانـدگارترین ابزار انتقال اطلاعات به شمار می آید.

باید توجه داشت که راه های ارتباطی انسان با پیرامونش، حواس پنج گانهٔ اوست. طبق بررسـی های انجام شده، انسان در شبانه روز بین ۷۸ تا ۷۹ درصـد از اطلاعـات خود را از راه چشم (تصویر) دریـافت می کنـد و بقیـهٔ اطلاعات مربوط به حواس دیگر است.

۱- Media cracy.

پیش از انقلاب کشاورزی و صنعتی، انقلاب ارتباطات و اطلاعات در سال های پایانی هزارۀ دوم میلادی، موج سوم تاریخ بشری را به خود اختصاص داده است. جهان امروز بر فراز یکی از نادرترین مقاطع تاریخی ایستاده است؛ از این جهت که حجم اطلاعات به صورت تصاعدی در حال افزایش است و رسانه های ارتباطی، پیرامون ما را به طور کامل احاطه کرده است. رسانه ها که دروازۀ افکار عمومی ا ند، اگرچه به لحاظ سخت افزاری، ابزارهایی تکنولوژیکند، ولی به لحاظ محتوایی، نرم افزارهایی اند که حامل پیام هایی به شدت ایدئولوژیک هستند. رسانه ها، به ویژه رسانه های تصویری، این قدرت را دارند که ضمن مرئی ساختن انواع خاصی از باورها و شکل دادن به رفتارها، اشکال خاص دانش را دوگانۀ صدق و کذب دسته بندی کنند.

هم زادی رسانه و اطلاعات و تلاقی این مفاهیم با قدرت و نقش مستقیم و غیرمستقیم رسانه در شکل دهی هنجارهای اجتماعی و ارزش های فردی، معادلۀ مهم و تازه ای را در جهان معاصر رقم می زند که نتیجۀ آن به طور قطع، در امنیت ملی و کلیۀ واحدهای سیاسی اثرگذار است. این مهم، به شدت در دهه های اخیر مورد توجه قدرت های جهانی و در رأس آن آمریکا قرار گرفته است؛ به طوری که اغراق آمیز نیست اگر بگوییم در حال حاضر، قلب رسانه ای جهان در انحصار تنها چند شرکت مهم که عمدتاً توسط آمریکا اداره می شوند، در حال طپش است و از این طریق است که آمریکا سعی دارد تا هژمونی رسانه ای خود را در جهان، هر روز بیش از پیش حفظ و تثبیت کند.

امروزه قدرت پیام، از اساسی ترین عوامل اقتدار اجتماعی به شمار می آید و در اختیار داشتن رسانه و تعیین سیاست و استراتژی آن، از جمله اقداماتی است که ارباب سیاست، اقتصاد و فرهنگ را در رقابت با هم به تلاش در تصاحب مالکیت آنان واداشته است. در این راستا، نظریه پردازان مدیریت ارتباطات، به ویژه با روی کرد

«سایبرنتیک» معتقدند، تنها کارکرد رسانه های ارتباط جمعی، ساخت و تغییر نگرش ها، مطابق با الگوهای مطلوبِ تعریف شده نیست، بلکه این رسانه ها می توانند بر پایهٔ حجم کمّی و سطح کیفی اطلاعات و پیام ها، نقش اساسی در تسهیل و تسریع مکانیزم کنترل اجتماعی ایفا کنند.

رسانه ها، ابزارهای اصلی عملیات روانی را تشکیل می دهند. رسانه های خبری و تحلیلی جهان غرب، از زبده ترین کارشناسان برای انتقال مفاهیم بهره می گیرند. آن ها وظیفه دارند ذهنیت و نگرش جامعهٔ غربی را بر اساس اهداف استراتژیک سامان دهی کنند. در عصری که رسانه ها، احاطهٔ خود را در سرتاسر عالم گسترانده اند، نقش شگفت انگیز آن ها در تحولات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... انکارناپذیر است. این تکنولوژی ها به مثابهٔ ابزارهایی تلقی می شوند که از توانایی عظیمی در قالب سازی و جهت دهی تصورات و اندیشهٔ انسان برخوردار هستند. رسانه ها با دفاع از سیاست خارجی و با ارزش گذاری و ارزش سازی، القای پیام و برجسته سازی، برای مشروعیت بخشی به سیاست های حکومتی و رساندن پیام های دست اندرکاران دیپلماسی کشورها به افکار عمومی جهانی، نقش توجیه گر دولت را در عرصهٔ سیاست خارجی ایفا می کنند.

امروزه در فضای ارتباطات و تعاملات بین المللی، موضوع تصویر و رسانه، یکی از اثرگذارترین موضوعات و ابزار است؛ به طوری که کارآمدترین و ماندگارترین شیوهٔ ابراز عقاید و تأثیرگذاری بر افکار خواص و عوام، تصویر است. اصولاً ـ افراد، روزانه به طور متوسط، بیشترین حجم اطلاعات خود را از رسانه های تصویری به دست می آورند. دنیای غرب، از این ظرفیت به نحو حداکثری در همهٔ قالب ها استفاده می کند. حضور و نفوذ رسانه ها در گرایشات، طرز تفکرها، ذهنیت ها، باورها و حتی هنجاهای فردی و جمعی بشر امروز، به قدری عمیق و وسیع است که امروز باید از واژهٔ «مدیا کراسی» به معنای «حاکمیت و سلطهٔ رسانه ها» سخن بگوییم.

لغت مدیا (Media) به معنای رسانه و کراسی از واژهٔ «Kratos» با ریشهٔ یونانی و به معنای حکومت کردن است؛ در مجموع می توان آن را رسانه سالاری ترجمه کرد که به معنای حاکمیت رسانه بر جامعه است. در مدیا کراسی یا رسانه سالاری، نظامی به وجود می آید که در آن افراد، فرصت اندیشه ورزی نمی یابند، بلکه تنها خود را به روایت رسانه ها و پیام های آن ها می سپارند و از طریق رسانه هاست که تمایلات و ذهنیت ها برساخته می شود. برخی از نظریه پردازان، مدیاکراسی قرن ۲۱ را حتی تهدیدی برای دموکراسی می دانند.

عصر حاضر، عصر سیطرهٔ رسانه ها بر جوامع بشری است. شبکه های رادیویی تلویزیونی و شبکه های بزرگ رسانه ای توانسته اند در قالب قدرتمندترین صدای جامعه، ظهور کنند. رسانه های غربی با در دست داشتن تکنیک های برتر و پیش رو، با دانش تخصصی، فرهنگ و تمدن خود را به منزلهٔ تمدنی برتر معرفی می کنند.

در جهان امروز، عرصهٔ رسانه و سیاست، پیوندی ناگسستنی و غیر قابل انکار با هم دارند. این پیوند تنها در نقش ابزاری رسانه، برای اهداف و مقاصد سیاسی خلاصه نمی شود، بلکه در سطحی بالاتر، رسانه جزء لاینفک امور و رفتارهای سیاسی شده و از کارکرد هنری و بی طرفانهٔ خود فاصله گرفته است. رفتار انسان ها که انعکاسی از ذهنیت آن هاست، با رسانه ها تنظیم و مدیریت می شود. این موضوع موجب شده است که سیاست مداران، بودجه های کلانی را برای رسانه ها در نظر بگیرند.

رسانه ها در جهان امروز، نشان دهندهٔ اهداف، رفتار و سوگیری سیاسی هر کشور است. با کوچک تر شدن و پیچیده تر شدن جهان به واسطهٔ توسعهٔ روزافزون وسایل ارتباط جمعی، از قبیل اینترنت و ماهواره، صورت بندی معادلات گذشته در تنظیم روابط بین کشورها تا حدود زیادی به هم خورده و جای خود را به معادلاتی جدید داده است. در این دوران، رسانه ها ابزاری همه کاره برای اعمال و جا انداختن سیاست های بازیگران زورمدارند و رقابتی جهانی برای عرصهٔ نبرد رسانه ای شکل گرفته است.

در این باره، غرب به سرکردگی آمریکا در صدد است تا با ارائهٔ تعریف جدید از آخرالزمان و منجی، نبرد نرم گسترده ای را علیه دیگر کشورها شکل دهد. در این گفتار، علاوه بر بررسی جایگاه سینمای هالیوود در ساختار سیاسی صهیونیستی آمریکا، دیپلماسی رسانه ای غرب برای مقابله و انزوای اندیشهٔ مهدویت و منجی گرایی اسلامی، مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد.

جایگاه صنعت سینما در دیپلماسی رسانه ای غرب

اهمیت و جایگاه سینما در جوامع امروز، غیر قابل کتمان است. در این بین، آمریکا بزرگ ترین بازار تولید و مصرف سینما بوده است. تاریخ سینما در آمریکا در شهر نیویورک کار خود را آغاز کرد و هر کجا که استقرار یافت، تماشاگران بسیاری را به سوی خود جلب کرد. مرکز فیلم سازی در آمریکا پس از جنگ جهانی اول، از شرق آمریکا به غرب این کشور، یعنی هالیوود نقل مکان کرد. سینمای هالیوود از همان آغاز تأسیس تا ۱۹۳۰میلادی، کار خود را با فیلم های صامت شروع کرد.

سینما، که ابزاری برای انتقال فرهنگ هاست، در اوایل قرن بیستم به طور رسمی متولد شد. اگرچه سینما با نمایش فیلم های صامت، اخبار و گزارش های گوناگون از جهان، دوران صباوت خود را سپری کرد، اما با گذر از کودکی، به صنعت غول آسایی بدل شد که نه تنها فرهنگ ها، که عرصه های اقتصاد و سیاست را همراه خویش ساخت. سینما اگرچه محصول تکنولوژی و فرزند مدرنیته است، اما قوام و بسط فرهنگ مدرن، خود به نوعی مرهون سینماست.

هنر سینما، در دنیای معاصر، مهم ترین و قدرتمندترین وسیله برای جهت دهی و شانه زدن افکار عمومی هستند. رسانه های دیداری شنیداری از جمله سینما، به دلایل متعدد از مؤثرترین ابزارهای جهت دهنده و ذهنیت بخش سیاسی راهبردی به شمار می آیند. فیلم ها، دامنهٔ گسترده ای از جلوه های سینمایی را بر اساس اهداف و نیات تولیدکنندهٔ فیلم، به مخاطبان عرضه می کنند. ژوزف کلاپر معتقد است، رسانه هایی مانند

سینما، سه نوع دگرگونی اساسی را در ذهنیت مخاطبان ایجاد می کنند: تغییر عقیده، تغییرات جزئی و تقویت وضع موجود؛ بر این اساس، سینما رسانه ای کاراست.(۱)

تصویری که در دورهٔ خاورشناسی و استعمارگری از شرق در جهان غرب انعکاس پیدا می کرد، در کتاب ها، دایرهالمعارف ها و سفرنامه های مستشرقان بود. امروزه سینما سوار بر محمل مکتوب، جای کتاب را در شکل دهی افکار عمومی غرب نسبت به شرق گرفت.

هالیوود همواره ابزاری آسان در دست حکومت ها و دولت های مختلف روی کارآمده در آمریکا بوده است، تا آنان خواسته ها، دیدگاه ها و مواضع خود را به طور آشکار و غیرآشکار به دیگران انتقال دهند. فیلم های هالیوودی عموماً شکل دهندهٔ خطوط اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوره های مختلف زمانی بوده اند. عرصه های گوناگون اخلاق، خانواده، اعتقادات و سیاست همواره رزمگاه حضور کمپانی های بزرگ فیلم سازی هالیوود بوده است، تا علاوه بر تخریب سازه های فکری و عملی جوامع، در ایجاد بنایی جدید، مطابق سفارش دستگاه های عظیم جاسوسی و نظامی قدرت های سلطه گر، به خصوص ایالات متحده، در ایجاد فکر، روش، عادت و جریان های مورد نیاز، تلاش کنند.

هالیوود، از زمان پیدایش در اوایل قرن بیستم، همیشه نقشی اساسی را در صنعت سرگرمی و سینمای جهان ایفا کرده و همواره بر این صنعت سلطه داشته است. هالیوود، نقش مهمی را در توجیه و جلب حمایت از سیاست خارجی آمریکا، به خصوص در زمان تغییر و تحولات بین المللی و یا بحران های جهانی ایفا کرده و می کند. این بدین معناست که هالیوود، همیشه ابزاری آسان در دست حکومت ها و دولت های مختلف آمریکایی بوده است تا خواسته ها و دیدگاه ها و مواضع خود را

۱- Joseph Klapper, The effects of mass communication.

به طور خودآگاه و یا ناخودآگاه به دیگران انتقال دهد و این موجب شده تا رابطهٔ صنعت سینمای آمریکا با سیاست داخلی و خارجی این کشور، به خصوص در سایهٔ تأسیس استودیوهایی با حمایت بخش خصوصی، به رابطه ای پیچیده تبدیل شود.

جنگ رسانه ای، یکی از برجسته ترین جنبه هایی است که هنگام تحمیل جنگ نرم علیه کشور هدف، از سوی دشمنان و رقبای آن، مورد استفاده قرار می گیرد. در این تهاجم، به شیوهٔ هوش مند از توان و ظرفیت رسانه ها، اعم از: مطبوعات، خبرگزاری ها، رادیو، تلویزیون، اینترنت، انتشار مکتوب و ماهواره به منظور تهاجم علیه کشور هدف استفاده می شود و تلاش می گردد ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی و نیز پیوستگی های ملی و وفاداری ها به نظام سیاسی کشور هدف، مورد هجمه قرار گرفته، سست و متزلزل شده و در نهایت فرو ریزند.

رسانه های غربی برای تحقق بخشیدن به ایده های نظری مذکور، بعد از پایان جنگ سرد، تصویری قابل تأمل از جهان اسلام ارائه کرده اند. این رسانه ها با روی کرد دین ستیزی، کلیت اسلام را مورد هجمهٔ تبلیغاتی قرار داده و مبانی هویتی و معرفتی آنان را زیر سؤال می برند. با تأمل در دال های موجود در رسانه های غربی، درمی یابیم که اسلام با همان ویژگی هایی معرفی می شود که در دورهٔ جنگ های صلیبی ساخته و پرداخته می شد.(۱)

هنر هفتم و پردهٔ نقره ای سینما به هنری مسحورکننده، پرنفوذ و جادوگر تبدیل شده است؛ از این رو، سیاست مداران و حکومت ها، به ویژه کشورهای توسعه یافته و استعماری با درک این مسئله، از آن برای مطامع و منافع خود استفاده کرده اند.

سینما علاوه بر کارکرد فرهنگ سازی در جامعه، عهده دار درگیر کردن احساس و ادراک به صورت توأمان، در جهت دهی به افکار عمومی است. کسی که رسانه و

۱- ریموند آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه: باقر پرهام، ص۴۴ و ۸۴.

مـدیریت رسانه ای را در اختیار داشـته باشـد، حتی می تواند نقش کنترل اجتماع و در فاز بالاتر، جامعهٔ جهانی را به آسانی ایفا کند. کشور آمریکا، با بهره گیری از ابزار رسانه، هر گاه عزم جنگ می کند یا می خواهد یکی از استراتژی های کلان خود را به اجرا درآورد، از هـالیوود مـدد می گیرد. منطـق خیر و شـرّ رسـانه ای هـالیوود، بیننـده را همیشه بر سـر دوراهی و در معرض انتخـاب قرار می دهـد. تمـدن غرب به رهبری آمریکـا، جبهـهٔ حق را در هـالیوود شـکل می دهـد و مخالفان آن ها با هر مرام، مسلک و هر مذهبی، در جناح شیطان، شر یا آنتاگونیست قرار می گیرند. هالیوود با قانع سازی اذهان، مجوز سرکشی نیروهای جبههٔ حق به عنوان مسـئولان وظیفه شـناس در قبال سـرنوشت انسان ها را صادر می کند، تا آمریکا مشکلی با افکار عمومی در سرکوب شیاطین و تروریست ها نداشته باشد.

سیطرهٔ صهیونیسم بر سینمای هالیوود

پیوند سـیاست و سـینما، پیوندی ناگسـستنی است. در واقع سـینما، از بدو تولدش در آمریکا به نکاح سـیاست مداران و مالکان صهیونیست خود درآمد. هرچه بر پیشرفت حوزه های مجازی و فناوری های جدید افزوده می شود، اثربخشی و کارکرد رسانه های تصویری در مخاطبان نیز بیشتر شده و به تبع آن، استفادهٔ ایدئولوژیکی و سیاسی از آن پیچیده تر می شود. آمریکا با توجه به موقعیت سـینمای هالیوود در جهان و شـمار مخاطبان این مرکز سینمایی، همواره توجه خاصی به تولیدات این غول شیشه ای سینمای جهان داشته و اهداف خود را از طریق آن دنبال کرده است.

سیطرهٔ صـهیونیسم بر رسانه های فراگیر جهان، امروزه امری انکارناپـذیر است. اهدافی را که راشورون، خاخام یهودی، در سال ۱۸۶۹میلادی در سـخنرانی خود در شـهر پراگ مبنی بر الزام سیطرهٔ کامل یهود بر رسانه های جمعی اعلام کرده بود، اکنون به تحقق پیوسـته است. «راشورون» معتقد بود که پس از طلا، دسـتگاه های خبررسانی و سـیطره بر رسانه های جمعی، دومین ابزار صهیونیسم برای استیلا بر جهان است؛

بنـابراین، از همان آغاز با برنامه ریزی های دقیق، حساب شـده و صـرف هزینه های کلان، تلاش بی وقفه ای را برای به دسـت گرفتن جریـان هـای اصـلی خبررسـانی و مطبوعـات در سراسـر دنیا آغاز کردنـد. وابسـتگی بزرگ ترین رسانه های خبری دنیا همچون: خبرگزاری رویترز، آسوشتیـدپرس، یونایتـدپرس، شـبکه های C.B.C، N.B.C، A.B.C و نشـریات معتبری همچون: نیویورک تایمز، واشـنگتن پست، تایمز، دیلی اکسپرس و صدها عنوان نشـریهٔ دیگر به لابی صـهیونیست ها، حاصل تلاش های قوم یهود در این راستا بوده است.

اختراع سـحرآمیز برادران لومیر بـا آن قـدرت تأثیرگـذاری خـارق العـاده و ظرفیت هـای فراوانش، به عنوان یکی از کانال های ارتباطی با جهان، صـهیونیست ها را بر آن داشت تا در راه تحقق اهـداف خود، این سـلاح مدرن را نیز به خدمت بگیرند. تأثیر صهیونیست ها بر صـنعت سـینما از همان سال های آغازین با سـرمایه گذاری در مشهورترین شرکت های تولید فیلم در جهان، به ویژه آمریکـا، آشـکار بود. وابسـتگی و تعلق بزرگ ترین کمپانی های فیلم سازی آمریکا همچون: مترو گلـدن مایر، فوکس قرن بیستم، برادرن وارنر، پارامونت، کلمبیا و ونیورسال به لابی صهیونیست ها، شاهدی بر این ادعاست.

نفوذ صـهیونیست ها در این صنعتِ پرمخاطب و جذاب، چنان رشد روزافزون و سریعی دارد که بر اساس بسیاری از منابعی که از سوی خود هالیوود در اختیار مردم قرار می گیرد، بیش از نود درصـد از فعالان حرفـهٔ سـینما در آمریکا را وابسـتگان به لابی صهیونیست تشکیل می دهند.(۱)

صهیونیست هـا فعالیت خود در عرصـهٔ سـینمای هالیوود را تنها به ساخت فیلم هایی که بزرگ سالان را مورد هـدف خود قرار می دهد، محدود نکرده اند، بلکه در عرصهٔ

۱- رامین شریف زاده، «هالیوود و فرهنگ سازی شیطانی»، فصل نامهٔ کتاب نقد، ش۳۲، ص۲۹۴.

تولیـد فیلم های کودکان نیز بسـیار فعال ظاهر شـده انـد. کمپانی «والت دیزنی» که از مشـهورترین شـرکت های تولیـد کارتون برای کودکان در سراسر دنیا به حساب می آید، از مهم ترین و کارآمدترین ابزار صهیونیست ها در عرصهٔ سینماست.

احاطـهٔ هالیوود توسط یهودیان، چنان سـریع صورت گرفت که هنری فورد در کتاب اسـتقلال نازپرورده به این نتیجه می رسـد که یهودیـان تنهـا بر پنجاه درصـد از صـنعت فیلم سازی احاطه ندارنـد، بلکه تمامی آن را در اختیار دارنـد! سـینمای هالیوود با مالکیت یهودیان، از آمیزش منافع استعمار آمریکایی و ایجاد فضای مثبت برای تغییر نگرش ها، به ویژه مسیحی ها به مظلومیت دروغین یهودیان شکل گرفت. نیل گابلر، نویسندهٔ یهودی تبار در کتاب امپراتوری از آن خودشان (۱۹۸۸م) اشاره می کند که بزرگ ترین استودیوهای هالیوود را مهاجران یهودی اروپای شرقی تأسیس کرده و اداره می کنند.

صهیونیست ها از سـینمای جهان در جهت اثرگـذاری بر ذهن و فکر مردم اسـتفادهٔ ابزاری می کننـد؛ به همین دلیل، سـندیکای یهودیان برای تبلیغ اهداف صهیونیسم در صنعت فیلم سازی جهان، مؤسسهٔ سینمایی هالیوود را قبضه کرده و در جهت تحریف تاریـخ و هماهنگ ساختن آن با تفکرات و اهداف خود تلاش می کند. آن ها از همان روزهای پیدایش صـنعت سـینما، تلاش سازمان یافتـهٔ خود را برای تسـلط بر این صـنعت آغاز کردند؛ به عبارت دیگر، صـنعت سـینمای هالیوود از همان ابتدای شـکل گیری، به عنـوان ابزاری در خـدمت اهـداف سیاسـی خرد و کلاـن دولت مردان آمریکـایی وابسـته به صـهیونیست و یـا به طور کامـل، نظام سـلطهٔ جهانی بوده است؛ سـینمایی که با نام هنر هفتم، هیـچ گونه تعهـدی به هنر و واقعیت های تاریخی نداشـته و تمامی تلاش آن، به تحریف حقایق و جعل تاریخ و ستیزش با ملت های آزاده و آزادی خواه در جهت سـلطهٔ جهانی آمریکا و صهیونیسم بین الملل معطوف بوده است.

صهیونیست ها در سـینمای آمریکا آن چنان نفوذ دارند که مصـطفی عقاد، کارگردان سوری الاصل فیلم الرساله (محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)، از معدود سینماگران مسلمانی است

که توانست سال ها محیط هالیوود و فضای آمریکا را تجربه کند و در آن جا چندین فیلم بسازد. او این راز را این گونه برملا کرده است:

در هالیوود همه چیز کنترل می شود؛ حتی سوژهٔ فیلم ها. در آن جا همه کاره، تولیدکنندگان و تأمین کنندگان مالی صهیونیست هستند که هرگز حتی اجازهٔ مطرح کردن سوژهٔ کاری خلاف نظرشان را به کارگردانان نمی دهند.(۱)

TBN

(۲) TBN)

شاید تی بی ان مهم ترین مجموعهٔ رسانه ای وابسته به جریان مسیحیت صهیونیستی باشد. بنیان گذاران این شبکهٔ ۲۴ ساعته، پال کراوچ، جن کراوچ، جیم بیکر و تمی بیکر هستند که در سال ۱۹۷۳میلادی آن را پایه گذاری کردند. یازده کانال و ۴۷ ماهواره در فرمت های دیجیتال و آنالوگ، برنامه های این شبکهٔ صهیونیستی را از کالیفرنیا پخش می کند. سایت رسمی این شبکه در سال ۲۰۰۶ میلادی، تی.بی.ان را بزرگ ترین شبکهٔ عقیدتی جهان برشمرد؛ علاوه بر این، شبکهٔ اصلی تی.بی.ان، کانال های کابلی و ماهواره ای دیگری را نیز در ایالات متحده دارد که زیرشاخه های آن محسوب می شوند: کانال جوانان مسیحی (J.C.T.V)، کانال کلیسا (The church channel)، انلیس ایالات متحده (Enlace USA)، کانال لبخند بچه ها (Smile of a child)، تی بی ان اروپا (T.B.NEurope)، تی بی ان روسی (T.B.N Russia)، تی بی ان ایتالیایی (T.B.N Italy)، تی بی ان آفریقای جنوبی به زبان اسپانیولی (T.B.N Enlace)، کانال نجات برای فارسی زبانان (Nejat TV) و... .

از آثار موفق شرکت فیلم سازی T.B.N می توان به: انقلابی ۱ و ۲ (The Revolution ary) که برگرفته از زندگی مسیح علیه السلام است، فیلم رمز اُمگا ۱ و ۲ (The omega code)

۱- مجلهٔ سوره، ش۳ .

۲- T.B.N Networks

دربارهٔ آخرالزمان و جنگ آرماگدون بر اساس پیش گویی های کتاب مقدس، فیلم فرستاده (The Emissary) که روایت زندگی پولس قدیس است، فیلم صرّاف زمان (Time chanager)، فیلم دیوید وایت (David white) و ده ها فیلم دیگر اشاره کرد.

CBN

از مهم ترین رسانه های پروتستان های بنیادگرای صهیونیست، شبکهٔ تلویزیونی C.B.N است. بنیان گذار این شبکهٔ تلویزیونی، پت رابرتسون از کشیشان فعال اوانجلیست در سال ۱۹۶۰ میلادی بود. این شبکه، اولین ایستگاه مسیحی آمریکا بود که برای اولین بار در ۱۹۶۱ میلادی از طریق شبکهٔ WYAH-TV (مخفف اسم عبری خدا Yahweh) که تنها محدودهٔ شهر پورتث موث را پوشش می داد، روی آنتن رفت. در ۱۹۶۶ میلادی این شبکه برنامهٔ «کلوپ هفتصد» را تهیه کرد. این برنامه را پت رابرتسون، گوردون رابرتسون، تری میوسن، کریستی واتس و لی وب اجرا می کردند.

C.B.N سازمان انتفاعی چندجانبه است که از طریق سیستم های کابلی، تلویزیونی و ماهواره ای برای بیش از دویست کشور دنیا با ۷۱ زبان برنامه ریزی می کند.(۱) تلویزیون خاورمیانهٔ ام.ای.تی.وی (M.E.TV) که ایستگاهی تلویزیونی در جنوب لبنان است، برای منطقهٔ خاورمیانه برنامه پخش می کند. این تلویزیون در جولای ۲۰۰۱ به «Le sea Broad casting» که سازمانی هم فکر C.B.N بود، فروخته شد. علاوه بر این، کل قارهٔ آمریکای شمالی و جنوبی، خاور دور و آفریقا، تحت پوشش برنامه های این شبکه هستند. در دوم جولای ۱۹۷۸، به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس اسرائیل، C.B.N پخش برنامه های خود را در سرزمین مقدس (اسرائیل) شروع کرد. شبکهٔ C.B.N را پیشوای جهان انیمیشن بر مبنای کتاب مقدس نامیده اند. در آمریکا بیش از پنجاه ایستگاه تلویزیونی و حدود ۱۴۰۰ ایستگاه رادیویی، برنامه های مسیحیت انجیلی را پخش می کنند.(۲)

۱- محمدحسین فرج نژاد، اسطوره های صهیونیستی سینما، ص۵۹.

۲- جورجی کنعان، میراث اسطوره ها، ترجمه: گروه ترجمهٔ مؤسسهٔ موعود، ص۱۶۲.

علاوه بر T.B.N و C.B.N که از فعال ترین مجموعه های رسانه ای مسیحیت صهیونیست است، شبکه های صوتی و تصویری دیگری نیز متعلق به مسیحیان صهیونیست است؛ مانند: GodT.V (شبکهٔ خدا) که با پشتیبانی مالی بنیاد اوانجلیستی «فرشته» تأمین می شود، Faith TV یا تلویزیون ایمان که توسط جیم وست در آمریکا تأسیس شد و ۳ABN یا شبکهٔ سراسری «سه فرشته» که توسط دنی شلتون در آمریکا تأسیس شد؛ این شبکه در روند فلیم سازی ها و برنامه های هنری، سهم و تأثیر بسزایی دارند.

با در نظر گرفتن مطالب مزبور، می توان نتیجه گرفت که قدرت غالب در هالیوود و شبکه های ماهواره ای غرب، در قبضهٔ صهیونیست هاست. سینما و شبکه های صهیونیستی، از مخوف ترین رسانه های گروهی، دیداری و شنیداری است که صهیونیست ها سال هاست از آن ها در جهت توسعهٔ اهداف سرمایه داری و سلطه بر عالم استفاده می کنند.

با توجه به جایگاه این رسانه ها در جهان جدید، صنعت سینما در راستای ذهنیت پردازی و مدیریت ادراک مخاطبان، جایگاه ویژه ای دارد. بسیاری از دولت ها و گروه های قوی و فراملیتی در راستای اهداف خود، از سینما بهره گرفته اند که در این زمینه، لابی صهیونیستی از این صنعت در آمریکا به مثابهٔ قدرت هژمون و تأثیرگذار در نظام بین الملل، جای تأمل فراوان دارد.

در واقع، پیوند اساسی میان سرمایه داران و لابی صهیونیستی و سینماپردازان آمریکایی، در راستای اهداف آخرالزمانیِ جنبش صهیونیستی، مقوله ای است که اهمیت بسیاری دارد. هالیوود، ابزار قدرت فرهنگی مناسبی در دست صهیونیست هاست تا از طریق آن، ویژگی منحصر به فرد هر ملتی را از درون تخریب کرده و الگوی مورد نظر خود را به عنوان الگوی برتر در ذهن مردم القا کنند. معمولاً این مفهوم را با ایجاد شخصیت های خوب و بد، یا نماد خیر و شر در فیلم هایشان به تصویر می کشند؛ ناجی

همیشگی در فیلم های هالیوود، مصداق غرب است و نیروی شر همیشه عنصری است که در مقابل الگوی آمریکایی مقاومت می کند.

در سینمای هالیوود، بنیادهای دین شناختی صهیونیسم مسیحی، دست مایهٔ ساخت آثار بسیار زیادی، اعم از: مستند، فیلم، انیمیشن، کلیپ، بازی رایانه ای و... شده است.

سلطهٔ هالیوودیسم بر هالیوود

هالیوود، بزرگ ترین صنعت سینمای جهان، در ناحیه ای در شمال غربی مرکز شهر لس آنجلس در آمریکا واقع شده است. این مکان در سال ۱۸۵۳ میلادی با ساخته شدن کلبه ای خشتی شکل گرفت. از سال ۱۹۱۰ میلادی، فیلم سازی در آن منطقه آغاز شد و به مرور رونق یافت. در سال های نخستین قرن بیستم با اجتماع شش استودیوی یهودی: یونیورسال، فوکس قرن بیستم، مترو گلدن مایر، برادران وارنر، کلمبیا و پارامونت در حومهٔ لس آنجلس به عنوان بازوی تصویری آمریکا، رسماً سینمای هالیوود افتتاح شد. تا آن که امروز انبوهی از کمپانی های فیلم سازی، بنگاه های خبری و استودیوها در آن مستقر هستند.

فراتر از بعد مکانی و جغرافیایی آن، ارتباطات گستردهٔ هالیوود با نهادهای سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی به قدری پیچیده و درهم تنیده است که بخشی مهم از هژمونی ایالات متحدهٔ آمریکا به حساب می آید؛ به طوری که بنا بر اقرار برخی کارشناسان فرهنگی و نظامی، قدرت تخریب هالیوود به مراتب بالاتر از پنتاگون، اف بی آی و سایر سیستم های نظامی و امنیتی آمریکاست. بی گمان، پیش از آن که ارتش آمریکا سرزمینی را اشغال کند، این امواج تصویری هالیوود است که خود را به آن جا رسانده و آن کشور را فتح می کند و زمینهٔ توجیه روانی داخلی و خارجی آن را فراهم می نماید.

هالیوود، یکی از اثرگذارترین رهیا فت های فرهنگی صادراتی ایالات متحده به جهان خارج است. بررسی صنعت فیلم سازی هالیوود، از منظر حوزه های مختلف

فرهنگی، سیاسی، جامعه شناسی، اقتصادی و انتقادی می تواند گسترۀ دید ما را نسبت به شناخت ابعاد مختلف این پدیدۀ مهم عصر فزونی بخشد. هالیوود با سلطۀ نامرئی بر سیاست، فرهنگ و افکار ملت ها از طریق سینما، عملاً سلطۀ خود را بر جهان تعمیم بخشیده است. هالیوود را نمی توان تنها به چشم هنری بی آزار یا صنعتی بی خطر نظاره کرد، بلکه نوعی ایدئولوژی آهنین بر این غول شیشه ای حاکم است که سعی در تحمیل آن به دیگر جوامع را دارد؛ به عبارت دیگر، پدیدۀ «هالیوودیسم» فراروایت پنهان و پشت پردۀ کمپانی های عظیم فیلم سازی در هالیوود است که ایدئولوژی فرهنگی هنری عصر استکبار جهانی را در بطن خود می پروراند؛ جریان غالب فرهنگی هنری ای که مکانیسم امنیت فرهنگی تمامی تمدن ها و فرهنگ ها را تحت تأثیر خود قرار می دهد و با ترشح جوهر تمدن غرب به سایر جوامع بشری، به اِلینه شدن و اضمحلال معنوی و هویتی آن ها می پردازد.

این پدیده یکی از ابزارهای قدرت نرم غرب برای ترویج نوع خاصی از تفکر در جهت تأمین منافع گروهی خاص می باشد؛ از این رو، می توان از مافیای حاکم بر سینمای هالیوود که به منزلۀ روح حاکم بر سینمای آمریکاست، به هالیوودیسم نام برد. هالیوودیسم، موج فرهنگی جدیدی است که طی سدۀ اخیر با استفاده از ابزار سینما، در پی القای نوع خاصی از تفکر و نفوذ به حافظۀ عمومی جهان بوده است؛ به عبارت دیگر، هالیوودیسم زاییدۀ نظام سرمایه داری صهیونیسم و در خدمت منافع اقتصادی غرب است.

سیطرۀ صهیونیست های یهودی و میسحی بر سینمای آمریکا، هالیوود را به جولانگاه تفکرات خود بدل کرده است. هدف اصلی این مافیای سینمایی، ترویج مؤلفه هایی چون: القای تفکر نژادپرستی، تطهیر چهرۀ یهود در نظام بین الملل، اسلام هراسی، ترویج سحر و جادو، آخرالزمان به روایت صهیونیستی، تخریب ارزش های مذهبی و بازتولید ارزش های جدید در خدمت منافع غرب برای کسب سود و سرمایۀ بیشتر است. شاید بتوان مهم ترین هدف جریان هالیوودیسم را ایجاد بسترهای

لازم برای تسلط صهیونیست ها بر جهان دانست. هالیوودیسم، بازوی تصویری سیاست مداران آمریکایی، در صدد است تا با مصادره به مطلوب مفاهیم خیر و شر و منجی، مقدمات رویارویی نهایی غرب با دنیای اسلام را فراهم آورد.

سینمای هالیوود بر اساس عنصر تقابل بنا شده است. این تقابل را در ساده ترین و صریح ترین شکلش می توان در تقابل دو مفهوم خیر و شر دید. هالیوودیسم، با خلق تصویر دوقطبی از جهان در اذهان، به بازتولید نماد خیر و شر پرداخته و آمریکا را ناجی همیشگی و نمایندهٔ خیر به تصویر می کشد و نیروی شر، همیشه عنصری است که در مقابل الگوی آمریکایی مقاومت می کند.

اتاق فکر هالیوود با تصویرسازی از ستارگان سینمایی اش در سراسر جهان، رؤیاهای آمریکایی را نه تنها در آمریکا، بلکه به همهٔ مردم جهان تلقین می کند. شاخهٔ تصویری امپریالیسم فرهنگی آمریکا، دو هدف اصلی را دنبال می کند: اقتصادی و سیاسی. در حوزهٔ اقتصاد، از طریق تسخیر بازارها برای فروش محصولات فرهنگی خود، ایجاد سلطه از طریق شکل دادن به آگاهی جمعی، صادرات محصولات سرگرم کننده به عنوان مهم ترین منابع ذخیرهٔ سرمایه و به دست آوردن منافع جهانی است که جای گزین صادرات کالاهای کارخانه ای است. در حوزهٔ سیاسی، امپریالیسم فرهنگی نقش اساسی را در جداسازی افراد از اصول فرهنگی و سنت ها بازی می کند و آن ها را با نیازهای ایجادشده توسط رسانه ها جای گزین می کند. تأثیر سیاسی لیبرالیسم فرهنگی، در بیگانگی مردم از سنت ها و هنجارهای اجتماعی و جدایی افراد از همدیگر است.

گفتار دوم: هالیوود و آخرالزمان

اشاره

هالیوود، به مثابهٔ نظام حاکم بر مدیریت تصویری غرب، مقصد مشهوری است برای کسانی که قدم در راه شهرت می گذارند. در خلال جنگ جهانی اول، هالیوود رفته رفته به پایتخت سینمایی جهان تبدیل شد. با رشد روزافزون صنعت تصویرسازی

هـالیوود، بـا نزدیـک شـدن به جنـگ جهـانی دوم و آزمایش انواع و اقسام تسـلیحات نظامی، بمب های خوشه ای، شـیمیایی و اتمی، نظـام سـلطه به این حقیقت دست یـافت که قـدرت تهـاجم و تخریب هـالیوود از تمـام این ادوات نظـامی به مراتب بیشتر است. گلادیاتور شـیشه ای هالیوود، به آلت قتاله ای قدرتمند در دست مالکان کاخ سفید برای تشدید فضای تخریب و دشمن سازی و سـلطهٔ هژمونیک خود بر دنیا تبدیل شده بود. مثلث شوم «نازیسم، فاشـیسم و شیطان» از روزهای آغازین جنگ جهانی دوم به عنوان ائتلاف جبههٔ باطل، بر پرده های سـینما اکران شد تا پروپاگاندای سینمایی علیه حکومت رایش سوم شکل بگیرد. با سـرد شدن شـعله های آتش جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سـرد بین دو بلوک شـرق و غرب در اواسط قرن بیستم، اضلاع این مثلث بازسازی شد و «چین، شوروی و شـیطان»، سه گوش این پازل سه ضلعی را تشکیل دادند. بعد از جنگ جهانی دوم و دست به دست شـدن قـدرت در غرب از انگلسـتان به آمریکـا و تسـلط تـدریجی ایالاـت متحـده بر جهان، آمریکا به ترک تاز عرصهٔ قدرت جهانی بدل گردید. موج تجاوزات نظامی و غیرنظامی سربازان آمریکایی برای تسخیر جهان و مصادرهٔ منابع آن، تمـدن غرب را به هیولایی خون آشام در چشم جهانیان بـدل کرد. چشم بینای قدرت غرب در قالب فیلم های سـینمایی به مدد جنایات آنان آمد تا پوششی شیشه ای بر حجم تجاوزات چکمه پوشان آمریکایی در چشم جهانیان باشد.

وقتی فرانسـیس فورد کاپولاـ با فیلم «و اینک آخرالزمان»، در دهـهٔ ۱۹۷۰میلاـدی به انعکاس نبرد ویتنام پرداخت و سرگشـتگی انسان را به نقد کشـید، در پس صـفحهٔ ذهن مخاطب، امید به فردا و این که ارتش آمریکا باید در نقش منجی عمل کند، نقش بست. با آغاز دههٔ ۱۹۸۰ میلادی، زنجیرهٔ فیلم های «رمبو» ساخته شـد تا با خلق منجی، انسان آمریکایی بعـد از جنگ ویتنام را از سرگشتگی کاپولایی نجات دهد.(۱) به موازات

۱- حمیـد عبـداللهیان، «تحلیلی تـاریخی بر تکوین مفهوم پایـان تاریـخ در سـینمای قرن ۲۱»، فصل نامـهٔ مشرق موعود، ش۱۸، ص۸.

مجموعه فیلم های رمبو، سری فیلم های «ترمیناتور»، شخصیت دیگری در قالب و کالبد آدم آهنی به کاروان فیلم های آخرالزمانی اضافه می شود تا گیشه های سینما در سراسر دنیا را تسخیر کند و به نظر می رسد با ساخته شدن این فیلم ها، رسالت تاریخی سینمای آمریکا برای نجات هویت بربادرفتهٔ آمریکایی در جنگ ویتنام، به پایان می رسد و سینمای آمریکا روی پاشنهٔ خود چرخشی جدید را آغاز می کند که محور این روی کرد جدید، نه فقط انسان آمریکایی رنجور و شکست خورده از جنگ ویتنام، بلکه نجات کل بشریت و جامعهٔ جهانی است. مجموعهٔ فیلم های: «شکارچی»، «میهمانان هتل استرویا» و... با ژانر پایان تاریخ، کشتی فیلم های پساتاریخی دههٔ ۸۰ میلادی را به ساحل آمریکای فوکویامایی رساند.

با دمیدن روح خدا در کالبد ملت ایران، به رهبری امام خمینی رحمه الله با پشتوانهٔ گزاره های فعال دینی، انقلابی در مشرق زمین شکل گرفت که چیدمان مثلث آشوب در مغرب زمین را بر هم زد و قرائتی تازه از مثلث شیطانی ارائه داد که اسلام را در کنار شیطان قرار داده بود. با فروپاشی جبههٔ سوسیالیسم در اواخر دههٔ ۸۰ میلادی، محور سینمای غرب از روی کرد کمونیسم ستیزی به اسلام ستیزی تغییر رویه داد؛ اسلام به عنوان دشمن شمارهٔ یک غرب قلمداد گردید تا تئوری برخورد تمدن های هانتینگتون، جان تازه ای به خود بگیرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به کلی مفهوم فرجام تاریخ، در سینمای غرب، لعاب دینی به خود گرفت. دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۹۸۱ میلادی، هالیوود با ساخت فیلم «مردی که فردا را دید»، پیش گویی خطر شیطانی بودن انقلاب ایران را در قالب تصویر به جهانیان اعلام کرد. در این فیلم با کنار هم گذاشتن هیتلر، موسولونی و ناپلئون بناپارت در کنار تصویر امام خمینی رحمه الله، اسلام انقلابی و سیاسی را در حد فاشیسم و نازیسم تنزل داد. با فروپاشی بلوک شرق و جبههٔ سوسیالیزم، آرام آرام خطر کمونیسم در سینما به فراموشی سپرده شد و ایران جای خالی شوروی در اردوگاه شیطان را گرفت.

با نزدیک شدن به سال های واپسین قرن بیستم و عطش هزاره گرایی در بین فرقه های مختلف مسیحی و یهودی، مقولهٔ منجی گرایی رشد چشم گیری داشت و هالیوود با تصویری کردن این موضوع، به پردازش انواع و اقسام منجی ها و قهرمانان پرداخت. میل به الگوبودگی و هنجارهای مذهبی در غرب از سویی، و پیشرفت های ایران اسلامی با محوریت فرهنگ مهدویت و تقابل این دو نوع موعودگرایی و فرجام شناسی از سوی دیگر، باعث شد موضوع آخرالزمان و پایان جهان، جایگاه ثابتی در فیلم های هالیوود پیدا کند.

هالیوود و سوژهٔ آخرالزمان

«آخرالزمان» واژه ای است که در همهٔ اقوام و ملل، جهت بیان احساس مشترک بشری از پایان تاریخ، به کار می رود. باورمندی به مقولهٔ آخرالزمان و شرایط آن در میان همهٔ ادیان و اقوام به حدی گسترده و عمیق است که جز پذیرش فطری بودن این باور، راه دیگری باقی نمی گذارد. بر اساس الگوی آخرالزمانی مشترک در تمام ادیان الهی و بسیاری از اساطیر کهن، اقوام و ملل، ضد منجی یا آنتاگونیست، مهم ترین مانع رشد منجی و یارانش است که تمام نیروهای اهریمنی، پشت سر او قرار گرفته اند؛ بر این اساس، نبرد نهایی خیر و شر، نبردی سهمگین خواهد بود که منجی و یارانش به امداد الهی، بر لشکر اهریمن پیروز خواهند شد. بنابراین، به دلیل فطری بودن این موضوع، جدال خیر و شر دست مایهٔ بسیاری از فیلم های سینمایی قرار گرفته است.

نظام تصویری هالیوود به دلایل متعددی، سوژهٔ جذاب و جهانی آخرالزمان را محور بسیاری از محصولات خویش قرار داده است؛ به طوری که طبق آمار، از ۲۲ فیلم برتری که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴ میلادی انتخاب شده اند، ۱۹ فیلم به نحوی به آخرالزمان ارتباط دارد.

هم اکنون در سینمای هالیوود، گونه های مختلف آخرالزمان را در فیلم ها می توان مشاهده کرد و به همان میزان، تعدد و تکثر منجیان آخرالزمان را نیز شاهد هستیم؛

بنابراین، سیاست گذاران نظام تصویری آمریکا و اعضای اتاق فکر هالیوود، با کشف جاذبه های سوژۀ آخرالزمان، با اهداف مشخص، تولید آثار آخرالزمانی را در دستور کار خویش قرار داده اند. هدف اول تولید این گونه فیلم ها، سوءاستفاده از احساس نیاز فطری و کنجکاوی انسان امروز دربارهٔ آخرالزمان در مسیر جلب سرمایه و کسب درآمد بیشتر است. هدف دوم، ترویج نگاه آخرالزمانی مورد نظر هالیوود و تعریف مفاهیمی نظیر منجی، دجّال و نشانه های پایان دنیا بر اساس نگاه توراتی و انجیلی است. هدف سوم نیز ترسیم تصویر مغرضانهٔ مختصات پیروان شیطان و نسبت دادن شر و پلیدی به کشورهای شرق اسلامی است.

هالیوود در این قبیل آثار، خطوط اصلی نبرد آیندهٔ تمدن غرب را با دنیای اسلام ترسیم می کند. با مرور فیلم های آخرالزمانی اخیر هالیوود، روشن می شود که این آثار از سقف چند محصول سینمایی فراتر رفته و به پروتکل نبرد آیندهٔ دنیای مدرن غرب با جهان رمزآلود شرق و جهان اسلام تبدیل شده اند. مخاطبان میلیونی این آثار، حتی اگر شرقی یا مسلمان نیز باشند، با مشاهدهٔ این تصاویر، مبتلا به گسست فرهنگی و دل زدگی از هویت خود گردیده و اقتضائات دنیای مدرن را، یگانه راه مقابله با مشکلات و فتنه های آخرالزمانی خواهند شناخت.

هالیوود با ترزیق بی رویهٔ فیلم های آخرالزمانی به حافظهٔ بصری تاریخ، سعی در القای جایگاه آمریکا به عنوان رهبر جدید جامعهٔ جهانی و سرسلسلهٔ نیروهای خیر دارد. فیلم های آخرالزمانیِ سینمای غرب با استفاده از جلوه های ویژه، قالب های مناسب بصری و عنصر زیبایی شناختی، حداکثر بهره را برای انتقال مفاهیم خود به مخاطب می برد.

در ادبیات غرب، معمولاً از آخرالزمان با اصطلاح آپوکالیپس (Apocalypse) و نبرد نهایی آخرالزمان که بین منجی جهانی و دشمنان او درمی گیرد، با اصطلاح «آرماگدون» یاد می شود. اثرپذیری سینمایی غرب از این مفاهیم به گونه ای است که حتی برخی

تولیدات هالیوود، صریحاً با عنوان آپوکالیپس یا آرماگدون نام گذاری شده اند. نکتهٔ شگرف دیگر این است که اغلب آثاری که در محتوا و درون مایه به این مضمون پرداخته اند، دارای خط داستانی یک سان و ساختار قفسه ای همانندی هستند؛ به تعبیر دیگر، نحوهٔ شروع و پایان و طرح کلی داستان و ساختار اصلی فیلم نامه در نگاه اولیه، یک سان سازی و مشابه سازی گردیده است.

تقریباً از ابتدای به وجود آمدن تصاویر سینمایی، دغدغهٔ به تصویر کشیدن فرجام جهان و پایان کار انسان وجود داشته است. تولید انبوه فیلم هایی با موضوع آخرالزمان در تاریخ سینما، گواه بر این مطلب است. طبیعتاً نظام سینمایی هالیوود، این سوژهٔ جذاب و جهانی را محور بسیاری از محصولات تصویری خویش قرار داده است، تا جایی که هم اکنون در سینمای آمریکا، انواع گوناگونی از این ژانر (آخرالزمان) را می توان مشاهده کرد. سیر تکوینیِ فیلم های آخرالزمانی در سینمای هالیوود را می توان به سه مقطع تاریخی تقسیم کرد.

ادوار و مقاطع فیلم های آخرالزمانی هالیوود

الف) از بدو تأسیس هالیوود تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران

آینده گرایی از مضامین مهم و مورد توجه سینمای غرب است. با وجود غفلت سینمای شرق، در هالیوود اهتمام جدی به مسئلهٔ آینده گرایی و آخرالزمان وجود دارد. با شکل گیری پدیده ای به نام سینما و قبضهٔ بزرگ ترین شرکت های سینمایی جهان توسط یهودیان، از همان ابتدا صهیونیست ها به ساخت فیلم هایی برگرفته از داستان های تورات پرداختند و به تدریج این اندیشه را القا کردند که فلسطین، سرزمین موعود است.

با شکل گیری حکومت غاصب اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی، اقبال هالیوود به مسئله مشروعیت دولت اسرائیل به عنوان پیش درآمد جنگ آخرالزمان بیشتر شد. فیلم هایی مانند: پسر زمین، ده فرمان، صابر، بن هور و کتاب آفرینش، با اعلام ضمنیِ

شروع فصل آخرالزمان، یهودیان پراکنده را برای مهاجرت به فلسطین تشویق می کرد. این سیر تا وقوع انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت و هالیوود با ساخت فیلم های: روز استقلال (۱۹۶۶)، جنگ سینا (۱۹۶۸) و نامم را نجوا کن (۱۹۷۲)، تمامی بخش های تورات و انجیل را که در آن ها مضامین مرتبط با آخرالزمان آمده بود، به فیلم تبدیل کرد.

ب) از انقلاب اسلامی ایران تا پایان هزارۀ دوم (۲۰۰۰ ۱۹۷۹م.)

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اواخر دهۀ هفتاد میلادی به رهبری امام خمینی رحمه الله، تکانه ای عظیم و شوک مهیبی را به غرب وارد کرد. سینمای هالیوود به تبعیت از صاحبان صهیونیست خود، واکنش هراس انگیزی به انقلاب اسلامی ایران نشان داد. فعالیت سازمان یافتۀ ایوانجلیست ها و مسیحیان صهیونیست که از اوایل دهۀ ۸۰ میلادی به تدریج از دورۀ ریگان، رئیس جمهور آمریکا، در صحنۀ سیاسی آمریکا ظهور یافته بودند، موجب شد تا سینمای هالیوود تولید فیلم های سینمایی با مضامین آخرالزمانی و پایان تاریخی را افزایش دهد. در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی به تدریج، موضوعاتی همچون: پایان دنیا، آخرالزمان، شیطان با تأکید بر آرماگدون و عقاید مسیحیان صهیونیست در قالب فیلم های علمی، تخیلی، مستند، وحشتناک، جنگی و حتی پلیسی شکل گرفت. در این دوره، سیاست گذاری های مسیحیان صهیونیست، بالاترین نقش خود را دربارۀ آیندۀ جهان برای تأثیرگذاری بر فضای عمومی آمریکا در راستای تحقق پیش گویی های آخرالزمانی در سینمای هالیوود ایفا کرد.

هالیوود با هراس از پی آمدها و پس لرزه های انقلاب اسلامی ایران و اثرگذاری آن در منطقه، سیاست گذاری های سینمایی خود را در باب آیندۀ جهان و آخرالزمان متمرکز ساخت. دهۀ هشتاد میلادی، دهۀ تهاجم تصویری هالیوود به امواج بیداری انقلاب اسلامی ایران بود. ساخت فیلم هایی نظیر: مردی که فردا را دید، آخرین نبرد(۱) و بدون

۱– ۱۹۸۴.

دخترم هرگز، در این راستا قابل تحلیل و ارزیابی است. نقش محوری امام زمان(عج) و فرهنگ انتظار در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و پیروزی رزمندگان ایران در دوران دفاع مقدس، موجب برانگیختن احساسات ضدمهدوی و ضدایرانی در هالیوود شد. در این دوره، شخصیت آسمانی امام مهدی(عج) و باور انتظار ایشان، هدف آماج مستقیم و غیرمستقیم فیلم های هالیوودی قرار گرفت.

با به قدرت رسیدن «ریگان» در آمریکا، اندیشهٔ آخرالزمانی در هالیوود تقویت گردید. در این میان، سینماگران و اهالی هالیوود از این احساس تمایل، بیشترین بهره را بردند و با ساخت فیلم های گوناگون در این عرصه، ابتکار عمل را در دست گرفتند. هالیوود با برجسته سازی استعاره های صهیونیستی و گرایش آرماگدونی، به تخریب و بمباران روایت اسلامی از آخرالزمان و تحریف پایان تاریخ پرداخت.

در دههٔ ۹۰ میلادی از هزارهٔ دوم، سینمای ایدئولوژیک هالیوود، سمت و سوی دیگری یافته بود. در این دهه، بسیاری از فیلم هایی که به نوعی، به پایان جهان و آخرالزمان مرتبط بودند، به روی پرده رفتند. در این نوع فیلم ها که موجوداتی شرور، جهان را در معرض نابودی قرار می دهند، معمولاً منبع نگرانی و فاجعهٔ مکانی در خارج از آمریکا ترسیم می شود و با نظام و ایدئولوژی آمریکایی، بیگانه قلمداد می شوند. فیلم هایی همچون: ترميناتور۲(۱)، روز داوری(۲)، روز استقلال(۳)، مریخ حمله می کند(۴) و ماتریکس از این قبیل آثار هستند.

تولید این گونه فیلم ها هرچه به پایان قرن بیستم و آغاز هزارهٔ سوم میلادی نزدیک شد، روند افزون تری را در پیش گرفت و به شکل صریح تر، موضوع خویش را به

۱- به کارگردانی جیمز کامرون (۱۹۹۱).

۲- به کارگردانی رولند امریش (۱۹۹۶).

۳- به کارگردانی تیم برتون (۱۹۹۶).

۴- به کارگردانی برادران ماچفسکی (۱۹۹۹).

نمـایش گـذارد. در این دوره، بـا نزدیـک شـدن انتهـای دوران از نگـاه مسـیحیان صـهیونیست، فیلم های آخرالزمانی بر اساس باورهای شبه مذهبی ایوانجلیست ها ساخته شد، تا سینمای هالیوود در شرایطی به هزارهٔ سوم قدم بگذارد که فهرست طویلی از فیلم های آخرالزمانی را در کارنامهٔ خود داشته باشد.

برخی از فیلم هـای آخرالزمانی با روی کرد ایوانجلیستی عبارتنـد از: امگا کـد (۱۹۹۹، به کـارگردانی رابرت مارکارلی)، نشان هفتم (کـارل شولتز)، پایـان روزهـا (پیتر هایمز)، ماشـین روز قیامت (۱۹۷۲)، آرماگدون (۱۹۷۷)، هارمجـدون: نبرد بزرگ با جنما (۱۹۸۳)، پایـان جهان (۱۹۷۷)، هارمجدون (۱۹۸۶)، شـمارش معکوس تا آرماگدون (۱۹۹۸)، دوباره تولـدیافته از جهنم (۱۹۹۹)، دروازهٔ نهم (رومن پولانسکی)، برخورد عمیق (میمی لدر)، مومیایی (استفن سامرز) و... .

در این مقطع زمـانی، فیلم هـای آخرالزمانی حجم عظیمی از تولیـدات هالیوود را به خود اختصاص داد؛ حتی جیمز کامرون در مصـاحبه ای، فیلم پرفروش خود «تایتانیـک» را فیلمی آخرالزمـانی خوانـد که نـابودی و پایـان روزهای جامعهٔ بشـری را در اثر غرور، نخوت و گناه به تصویر می کشاند.

ج) پس از حادثهٔ یازده سپتامبر

ارکـان قـدرت نامرئی سـینمای هالیوود، فاجعـهٔ تروریستی یازدهم سـپتامبر آمریکا را بـدترین رویـداد ممکن تلقی کردنـد. این حـادثه، سـرلوحهٔ تحرکـات نرمِ رسـانه ای و سـخت آمریکا بود. بر این اساس، گام هایی به سوی جنگ تبلیغاتیِ تمام عیار علیه کشورهایی که بنا بر ادعای آمریکا، مأمن تروریست و محور شـرارت بودند، برداشـته شد. در این فضا، جنگ در دو عرصه رخ داد؛ میـدان جنگ سـخت در افغانسـتان و حمله به عراق به عنوان تروریست و تولیدکنندهٔ سـلاح کشـتار جمعی؛ و جنگ نرم و رسانه ای علیه کل جهان اسلام با تولید مفهوم «تروریسم» در ادبیات سیاسی غرب.

در این دوره، تغییراتی در تولید ذائقۀ سینمایی هالیوود پدید آمد. تولیدات آخرالزمانی با ادبیات تروریسم اسلامی در هم آمیخت و جدال آخرالزمانی مسلمانان شرور با غرب متمدن، بر پرده های سینما اکران شد. اختلاط بزرگ نمایی خطر تروریسم اسلامی با موضوع فرجام جهان، رویۀ جدید فیلم های آخرالزمانی در ابتدای نیمۀ اول قرن بیست ویکم بود. تروریسم، علاوه بر چشم انداز سیاسی و ساختاربخشی به سیاست های عمومی، مداخلات نظامی غرب را توجیه می کرد. روایت تروریسم و پی آمدهای آن از طریق داستان های دلهره آوری که رسانه ها بیان کرده و در آن ها پیروزی قدرت خیر در نابودسازی شر را وقایع نگاری می کنند، تهییج و تقویت می شد. روایتِ برساخته از تروریسم در فرهنگ عمومی آمریکا و غرب نشان می دهد، به چه شیوه هایی، ایدئولوژی های غالب، تفاسیر غربی ها را از اوضاع جهانی که در آن رویدادها رخ می دهند، فهم انسان غربی را از هراس و سرزنش عوامل نزاع و درگیری و نیز تمایل آن ها را به پیروزی قهرمانانه، به عنوان راه حل مسئله شکل می دهند.

در ادبیات سیاسی و میلیتاریستی هالیوود پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، اهمیت تأمین امنیت ملی آمریکا در مقابل تهدیدهای جهانی، به استعارۀ بنیادین نسبتاً غیر قابل مناقشه ای تبدیل شده است. تقویت گفتمان رسانه ای توروریست اسلامی در هالیوود، هراس از تهدیدهای بالقوه برای موضوع مورد علاقۀ مردم را برجسته می کند.

روند ساخت فیلم های متعلق به سینمای آخرالزمانی با آغاز هزارۀ سوم میلادی، حجم عظیمی از تولیدات هالیوود را به خود اختصاص داد و در سنوات نخستینِ قرن بیست ویکم، انبوهی از فیلم هایی با مضامین آخرالزمانی به اکران درآمدند. این فیلم ها در ژانرها و سبک های مختلف اعم از: علمی تخیلی، ملودرام، حادثه ای، پلیسی و حتی انیمیشن، به تصویری از آخرالزمان پرداختند. از آن جمله می توان به موارد مهمّ ذیل اشاره کرد: ماتریکس۲(۱)، ماتریکس۳(۲)، قسمت های پنجم و ششم جنگ های

۱- Matrix Revolotions, ۲۰۰۳.

۲- Matrix Reloaded, ۲۰۰۳.

ستاره ای با نام حملهٔ کلون ها و انتقام سیت در سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۵، قسمت های سوم و چهارم ترمیناتور به نام های رستاخیز ماشین ها در سال ۲۰۰۳ و رستگاری در ۲۰۰۹، بخش های دوم و سوم مومیایی (بازگشت مومیایی در سال ۲۰۰۱ و قبر امپراتور اژدها در سال ۲۰۰۸) و قسمت های پنجم و ششم بیگانه (بیگانه ها علیه غارت گر در ۲۰۰۷ و هیولاها علیه بیگانه ها در ۲۰۰۹) که در این جا، سینمای غرب علاوه بر ترویج تفکر آخرالزمانی خود، ایدئولوژی های ضدموعودگراییِ غرب را نشانه گرفته و آن ها را زیر چرخ های فرهنگ و ایدئولوژی آمریکایی لگدمال می کند.

البته در این دوران، مجموعه ها و کاراکترهای تازه نفس دیگری هم به میدان آمدند که در سطح وسیعی، سالن های سینما را در طول دههٔ نخست هزارهٔ سوم میلادی اشغال کردند و اندیشه های آخرالزمانی و منجی گرایی غرب را بسط دادند. از مهم ترین آن ها می توان به این موارد اشاره کرد: ارباب حلقه ها که در سه قسمت (یاران حلقه، دو برج و بازگشت پادشاه) طی سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ روی پرده رفت و حتی سومین بخش آن در اسکار سال ۲۰۰۴، یازده جایزه به خود اختصاص داد؛ هری پاتر (بر اساس داستان های خانم جی.کی. رولینگ) که طی سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ در هفت قسمت (سنگ جادویی، دالان اسرار، زندانی آزکابان، جام آتش، محفل ققنوس، شاهزادهٔ دورگه و بخش اول از «یادگاران مرگ») به نمایش گذاشته شد؛ نارینا (بر اساس داستان های سی.اس. لوییس) در سه قسمت («یشر، کمد، جادوگر»، شاهزادهٔ کاسپین و کشتی سپیده پیما) طی سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰، بخش هایی از یکی از جدی ترین متون ادبی ایدئولوژیک غرب را به تصویر کشید؛ پنج گانهٔ مردان ایکس از ابتدای قرن بیستم ویکم تا ۲۰۱۱ به نمایش درآمد؛ بچه های جاسوس (سه قسمت طی سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳)؛ ترانسفور مرز (دو قسمت در سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹)؛ در انتهای جهان (۲۰۰۹)؛ هل بوی که طی سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ در دو نسخه بر پردهٔ سینماها رفت؛

آخرالزمان (۲۰۰۴)؛ اسپایدرمن؛ مرد آهنی؛ سوپرمن بازمی گردد (۲۰۰۶)، که مجدداً پس از گذشت بیست سال به صحنهٔ سینما آمد؛ ماجراهای بتمن (کریستوفر نولان) و... .

بنابراین، با آغاز هزارهٔ جدید و عطش هزاره گرایی، موضوع آخرالزمان گرایی در سینمای هالیوود شتاب غیر قابل توصفی به خود گرفت، تا آن جا که در همان سال ها یکی از منتقدان سینمایی، این تعبیر را به کار برد: «سینمای غرب، آرایش آخرالزمانی به خود گرفته است.» و فیلم ساز شهیری چون «تیم برتن» در مصاحبه ای که به مناسبت اکران عمومی انیمیشن «۹» انجام داده بود، به طعنه گفت: «این اثر از صدهزار فیلم آخرالزمانی که در هالیوود ساخته شده، بهتر است.»

هالیوود با ساخت فیلم هایی در موضوع آخرالزمان توانسته است، تصویر مورد نظر خود را از این رویداد به مخاطب القا کند. این گونه تولیدات پس از وقایع یازدهم سپتامبر و حملات آمریکا و هم پیمانانش به کشورهای اسلامی و نیز حضور جدی نظامی در منطقهٔ خاورمیانه، رنگ متفاوتی به خود گرفت.

قالب های آخرالزمانی در سینمای هالیوود

مسیحیت، در فرهنگ و ادبِ حاکم بر آمریکا، جایگاه ویژه ای دارد و اگر سه فصل اساسی مسیحیت را نجات، تبشیر و فرجام جهان بدانیم، هم اکنون تبشیر به شکلی جدی به وسیلهٔ رسانه های روز، از جمله سینما تعیین می شود. دلیل دیگر پرداختن به بحث آخرالزمان، موقعیت ویژهٔ غرب در تاریخ است که به لحاظ تئوری و اندیشگی، اکنون در پایان خود به سر می برد. دلیل سوم را هم می توان در قدرت گرفتن نومحافظه کاران و ایوانجلیست های آمریکا، جست وجو کرد. تمام این ادلّه در کنار هم، موجب شد، سینما به ابزاری مناسب برای نمایش انگاره های آخرالزمانی تبدیل شود.(۱)

۱- سیدرضا نقیب السادات، «روش شناسی تحلیل و استنباط مضامین موعودگرا از فیلم های سینمایی»، فصل نامهٔ مشرق موعود، ش۲۱، ص۱۱۳.

ادیان با ترسیم دنیای آخرالزمانی، جنگ میان خیر و شر و غالب شدن موعود را، که نمایندهٔ خیر است، بیان کرده اند. سینماگران توانسته اند به کمک جلوه های ویژه و تکنیک های هنری و رایانه ای در دهه های اخیر، با استفاده از مباحث اعتقاد به منجی، بسیاری از داستان های آخرالزمانی را بر پردهٔ سینما به اکران بگذارند و مخاطب را که در اضطراب چیستی و چگونگی آخرالزمان است، با خود همراه و حفظ کنند.

هالیوود، که صاحب بزرگ ترین و مجهزترین استودیوهای تصویری است، حاکم بر پروژه های فکری و تصویری آمریکاست. همان گونه که پیش تر گفته شد، یکی از داغ ترین موضوعاتی که در این غول شیشه ای به تصویر کشیده می شود، موضوع آخرالزمان است. موضوع فرجام جهان، سوژهٔ بسیار قدرتمندی برای جلب مردم در گیشه هاست و فیلم های آخرالزمانی، در زمرهٔ پرفروش ترین فیلم های هالیوودی بوده اند.

پروژهٔ فیلم های آخرالزمانی در واقع، بهانه ای برای عملیاتی کردن استراتژی های منطقه ای و فرامنطقه ای غرب است که در پشت پردهٔ هالیوود صورت می گیرد. از اصلی ترین وظایف فیلم های آخرالزمانی هالیوود، کمک به غرب برای اجرای استراتژی های سیاسی و نظامی اش است. این فیلم ها علاوه بر زنده نگه داشتن تهدیدها و دشمنی های غرب با جبههٔ رقیب، به نوعی توجیه گر تهاجمات و لشکرکشی های سیاسی و نظامی علیه جوامع هدف هستند. در دورهٔ گذشته، حضور کمونیسم، به عنوان جریان مخالف غرب در سینما، سبب اتحاد ملی بلوک غرب برای حفظ ارزش های کاپیتالیستی خود در برابر بلوک شرق گردید. امروز با رفتن پروندهٔ کمونیسم به بایگانی تاریخ، امپریالیسم تصویری غرب می کوشد تا شرق اسلامی را جای گزین شرق کمونیستی کند، تا هم چنان پویایی تمدن غرب را با خلق عنصر دشمنی و تهدید رقم زده باشد.

شاید رمزگشایی از پروژهٔ آخرالزمانی هالیوود، تنها در پردازش به گونه های مختلف فیلم های آخرالزمانی قابل خوانش باشد. هنر فیلم سازی یکی از مهم ترین قالب ها و

روش هـای غرب برای زمینه سازی و جا انـداختن فرهنگ و ایـدئولوژی غربی و از جمله پروژهٔ پایان دنیاست. در این زمینه، از تمـامی ظرفیت هـا و امکانـات اسـتفاده گردیـده و کمپـانی هـای فیلم سازی هالیوود، مهم ترین نقش را در این زمینه ایفا کرده است. ژانرهـای گونـاگون، همواره تصویری از آینـدهٔ جهـان را ترسـیم کرده انـد که در آن سـعی شـده تـا با اسـتفاده از تخیل پردازی، ایجـاد هیجـان و شـگفتی و جلوه هـای ویژه، به مخاطب بقبولاننـد که آینـدهٔ جهان، همان گونه خواهـد بود که آن ها نقش کرده اند.

۱. آخرالزمان طبیعی: در این نوع از آ خرالزمان، طبیعت علیه نسل بشـر عصیان می کند و شرایط آخرالزمانی را پدید می آورد. طبیعتی که قرن هـا مسـخّر و مقهور انسـان بوده است، روزی علیه او قیـام می کنـد و انسـان را گرفتـار خشم خود می کنـد. این مطلب، زمینه ای تکراری برای نگرش غالب در دسته ای از فیلم ها با مضمون آخرالزمان طبیعی است.

در آخرالزمان طبیعی، طبیعت، سر به شورش و طغیان می گذارد و بشر را با اهرم هایی چون: زلزله، طوفان، گردباد، آتشفشان، برخورد شـهاب سـنگ هـا بـا زمین، سـیل و... تهدیـد می کنـد. گاهی نیز به دلایل دخالت های نابه جای انسان در پروسه های طبیعی و دست کاری های ژنتیک، هیولاهای ناشناخته ای از دل طبیعت پدیدار شده و حیات بشر را به مخاطره می افکنند. فیلم هـایی نظیر: روز اسـتقلال (۱۹۹۶م.)، دنیـای آب، پارک ژوراسـیک، آرماگـدون(۱)، جنگ سـتارگان، عنصـر پنجم، شـهاب آسمانی(۲)، گرات(۳)، وقتی دنیاها با هم تصادف می کنند(۴)، مالیخولیا، شناخت(۵)، ذوب شدن(۶)، زلزلهٔ یخی(۷)، سیارهٔ

۱- Armageddon.

۲- Meteor.

۳- Gorath.

۴- When worlds collide.

۵- The thaw.

۶- Ice Quake.

۷- Red planet.

سرخ(۱)، گلوله های فضایی(۲)، ۲۰۱۲، عصر یخ بندان(۳)، روزِ پس از فردا، برخورد عمیق و... هر یک به سهم خود، مصادیقی از آخرالزمان طبیعی به حساب می آیند.

بنابراین، آخرالزمان طبیعی فصلی است که در آن، عالم با طبیعت مقابله و طبیعت، شرایط آخرالزمانی را برای بشر رقم می زند. فیلم های مرتبط با آخرالزمان طبیعی، به علت به تصویر کشیدن اتفاقات عظیم طبیعی و استفاده از جلوه های بصری، معمولاً محبوبیت و مقبولیت ویژه ای در تولیدات سالانۀ سینمایی و تلویزیونی دارد.

۲. آخرالزمان تکنولوژیکال: در این گونه آخرالزمان، آدمی با آفریده های تکنولوژیک خویش گلاویز است و این مصنوع شوریده بر صانع، شرایط آخرالزمانی را برای انسان پدید می آورد. جرقه های آغازین این گونۀ آخرالزمانی را در آثاری مانند: دکتر فرانکن اشتاین، ترمیناتور۲ و ماتریکس می توان دید. در بیشتر این آثار، انسان در مقابل مصنوع و مخلوق خویش کم آورده و دچار بحران هویت است. در این مدل از آخرالزمان، بشر امکان نابودی خویش را به وسیلۀ ساخته های دست خویش (تکنولوژی) ایجاد می کند.

در آخرالزمان تکنولوژیک، حدیث چالش انسان و مصنوعات است که بر او سیطره یافته اند. تکنولوژی اگرچه مخلوق انسان است، به مرور با هوش مند شدنش، به مرحله ای از تکامل و پیشرفت می رسد که علیه انسان و آیندۀ او دست به شورش می زند. این پیش بینی، مهم ترین دست مایۀ فیلم های آخرالزمانی سینمایی با روی کرد تکنولوژیکال است. در این فیلم ها، تهدیدی در تکنولوژی روباتیک، نشان داده می شود و روزی را به تصویر می کشند که روبات ها استقلال خود را به دست آورده و انسان را به بردگی خویش می کشند.

۱- space balls.

۲- ۲۰۱۰ Ice age.

۳- ۲۰۱۲.

فیلم های سینمایی بسیاری به مقولهٔ آسیب های تکنولوژی پرداخته اند که معمولاً این فیلم ها مضمون آخرالزمانی دارند. هدف اصلی این گونه فیلم ها، هشدار به ذات تکنولوژی است که می تواند دودمان بشر را بر باد دهد. بنابراین، می توان مضمون اصلی فیلم های آخرالزمانی تکنولوژیک را هشدار به زیان های تکنولوژی در آینده دانست.(۱) مجموعه فیلم های: نابودگر یا ترمیناتور(۲)، ماتریکس(۳)، من روبات(۴)، تا پایان جهان(۵)، چشم عقاب(۶) و طوفان سیاه(۷) از این دست هستند.

۳. آخرالزمان باستانی و اسطوره ای: آخرالزمان اسطوره ای و باستانی، دست مایهٔ گونه ای دیگر از آثار هالیوود است که طی آن، آنتاگونیست، از آن سوی تاریکی ها و از دنیای افسانه ها و اسطوره های کهن سر بر می آورد و به جهان امروز پا می گذارد؛ این تضاد بین دنیای سنت و جهان مدرن، شرایط آخرالزمانی را پدید می آورد. در آخرالزمان اسطوره ای، ضدمنجی ای از دل افسانه ها و اسطوره های باستانی پا به دنیای ما گذاشته و قصد نابودی بشر را دارد که در این حال، با ظهور منجی آگاه به دنیای اسطوره ها و مجهز به جادو و سحر، به مبارزهٔ این دشمنان می پردازد.

در این نوع فیلم ها، نیروی شرور از اعمال تاریخ آمده و در عصر جدید ظاهر می شوند و شرایط سختی را برای بشریت ایجاد کرده و عامل حادثه ای آخرالزمانی می گردند. فیلم های: مومیایی، نارنیا، عقرب شاه و ارباب حلقه ها، از مصادیق تصویری این گونهٔ آخرالزمانی در سینمای هالیوود هستند.

۱- جواد امین جندقی، آخرالزمان و آینده گرایی سینمایی، ص۱۶۴.

۲- The Terminator.

۳- The matrix.

۴- I, robot.

۵- Until the End of the world.

۶- Eagle Eye.

۷- Dark storm.

۴. آخرالزمـان علمی تخیلی: در این فیلم هـا بـا مفـاهیم و بلایای علمی تخیلی آخرالزمانی،ماننـد موجودات فضایی که شـرایط آخرالزمان را برای بشـر ایجاد می کنند، مواجه هستیم. در این گونه فیلم ها، رخدادهای پایان تاریخ به واسـطهٔ وجود هیولاهای ساختهٔ دست بشـر، درافتادن انسان با طبیعت، انفجارهای اتمی شدید، کشف مناطق ناشـناخته و مسائلی نظیر آن رقم می خورد. در بسیاری از این فیلم ها، استعاره های صهیونیستی و آخرالزمانی خودنمایی می کند.

فیلـم هـای: مرگ خورشـید (۱۹۲۰) ساختـهٔ ژرمن دولاـک، کشـتی نـوح (۱۹۲۹) ساختـهٔ مایکـل کورتیز، مرگ سـیارهٔ سـرخ (۱۹۵۲)، چیزهای آینـده (۱۹۳۶) به کارگردانی الکسانـدر لذرکوردا، ماشـین روز قیامت (۱۹۷۲) هری هوپ، بوسـهٔ مرگ بار (۱۹۵۵) رابرت آلدریچ، سیارهٔ میمون ها (۱۹۶۸) فرانکلین جی شفز، روزی که دنیا به پایان رسید (۱۹۵۵) راجر کورمن، دنیای آب (۱۹۹۵) کوین رینولـدزو، جنـگ ستارگان، بیگـانه، عنصـر پنجم، روز اسـتقلال، گودزیلا و... آخرالزمان علمی تخیلی را روایت می کنند. این فیلم ها با طرح داسـتان هایی، از جمله ورود بیگانگان فضایی به کرهٔ زمین، فضای جامعه را دچار وحشت می کنند.

۵. آخرالزمـان دینی: تمـام انواع آخرالزمـان هـا در ذیـل آنچه در ادیان آمـده قرار می گیرنـد، اما این گروه از فیلم ها، ویژگی دیگری هم دارنـد که به طور خاص می توان آن ها را آخرالزمان دینی نامیـد. عامل وقوع حادثـهٔ آخرالزمان در این فیلم ها، از مسائلی است که در حوزهٔ دین قابل بحث و بررسی است. فیلم های آخرالزمان دینی را می توان رقابت میان ادیان یا میان انسان های متـدین و غیردینی یا دو جریان خیر و شـر نامیـد. در این گونهٔ آخرالزمانی، انسان های شـیطان صـفت در قالب گروه های تروریستی، قصد به دست گرفتن قدرت و نابودی تمامی عناصر پاک و الهی را دارند. در فیلم هایی که

بـا مضـمون آخرالزمان دینی تولیـد می شونـد، نوعاً در آن ها پیش گویی های کتاب مقـدس به تصویر درمی آینـد. فیلم های: هفتمین نشانه(۱)، مه(۲)، رمز اُمگا ۱و۲(۳)، ارباب حلقه ها(۴)، ارباب آرزو(۵)، جن گیر ۱ و۲، طالع نحس۳ و پایان روزگار، مصادیق این گونهٔ آخرالزمانی به شمار می روند.

کاربست استراتژی ها و تکنیک های هالیوود در مواجهه با آخرالزمان اسلامی

اشاره

اقبال هالیوود به فیلم های آخرالزمانی، نه صـرفاً به جهت جـذب تماشاگر، بلکه این سوژه، بر پایهٔ الگوی مشترک بشـری اسـت که در فطرت بشـر نهادینه شده است. از آن جا که دنیای غرب، فرهنگ مهدویت و آخرالزمان اسـلامی را به دلیل فضاسازی و پیش گویی از آیندهٔ مبتنی بر روایات اسلامی، در تعارض با اهداف و مطامع خود می بیند، به هر شیوهٔ ممکن سعی در تخریب و تحریف آن دارد. به یقین، روح صهیونیستی اومانیستی حاکم بر سینمای هالیوود، در جهت تخریب و حذف ادیان توحیدی و موعـودگرایی اسـلامی، مـوجب خلـق ترفنـدها و تکنیـک هـایی علیه این آمـوزه گردیـده است. در این مقوله، به بازشـکافی و مصداق شناسی کاربست راهبردهای هالیوود، در قبال حذف و براندازی روایت اسلامی از آخرالزمان خواهیم پرداخت.

۱. استراتژی مخدوش کردن چهرهٔ انبیای الهی

یکی از استراتژی هـای تصویری سـینمایی هالیوود که به سـست شـدن و تعـدیل آموزهٔ مهـدویت می انجامـد، مخـدوش کردن چهرهٔ انبیای الهی است. با نگاه خطی به تاریخ،

۱- The seventh sing.

۲- The fog.

۳- Magido: The Omega code۲.

۴- The lord of the rings.

۵- wish master.

سیر حرکتی انبیای عظام را در طول هم و در راستای احقاق حقیقت توحید مشاهده می کنیم. ظهور مهدی(عج) به منزلهٔ متمم و مکمل رسالت انبیای سلف در پایان تاریخ، یکی از وعده های قرآنی خداوند سبحان است. سینمای هالیوود با قداست زدایی از چهرهٔ انبیای الهی، به تخریب عقبهٔ آموزهٔ مهدویت و خشکاندن ریشه های تاریخی و اعتقادی آن می پردازد. این تصویرسازی هالیوود که بخشی از آن، مرهون تلاش های تحریف کنندگان عهدین است، از همان سنین ابتدایی شکل گیری هالیوود، خصومت خود را با دین و مفاهیم غیبی نشان داد.

در فیلم های ساخت آمریکا، آلمان و ایتالیا، تاریخ زندگی انبیا، بیشتر از آن که جنبه ای واقعی داشته باشند، بر محور تحریفات (تورات و انجیل) و یا توجیهات سیاست مداران، ساخته شده و ویژگی های شخصیتی و تاریخی پیامبران، به وضوح دگرگون می گردد. این فیلم ها معمولاً ـ مبتلا به تحریفاتی چون: عدم برنامهٔ تبلیغی پیامبران، تأکید بر جنبهٔ زمینی آن ها، ساده لوحی، عرفی بودن آنان و شبهه افکنی در نظام دینی آنان است. شخصیت پیامبرانی چون: حضرت نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، ارمیای نبی علیه السلام، عیسی علیه السلام و... در این فیلم ها، مبتلا به شکاکیت دکارتی و تردید دینی است.

اگرچه زن بارگی و ماجرای عشق های زمینی انبیا در این آثار نیز خود بحث جداگانه و مفصلی را می طلبد، اما آنچه در زنجیرهٔ فیلم های هالیوودی انبیای الهی، بیشتر جلوه می کند، سکولاریزه کردن، تقدس زدایی و غیرالهی معرفی کردن این رسولان الهی است. در اومانیسم رسانه ای غرب، قدّ انبیای الهی از اندازه و استاندارد انسان متعارف و معمولی فراتر نمی رود. در فرهنگ یهودیت، شأن انبیا را در حدّ پیش گویی فقیر یا پادشاهی صاحب شوکت و دنیازده تنزل داده اند و در مسیحیت نیز عیسی بن مریم علیه السلام را به خدای مجسم فروکاهیده اند. مجموعاً، در سینمای ضد منجی گرای (توحیدی) هالیوود، با مجموعه ای از انبیای گناه کار، ترسو، ساده اندیش، دنیاطلب و حتی شهوت ران مواجه هستیم که برای شناخت و آگاهی بیشتر و تبیین این استراتژی، به

مصداق شناسی چند گونه از این فیلم ها می پردازیم:

فیلم ده فرمان (The Ten command Ments ۱۹۵۶ و ۱۹۲۳م.)

این فیلم با دو نسخهٔ متفاوت، به کارگردانی سیسیل بی دمیل ساخته شده است. در این فیلم، موسای کلیم، انسانی با کنش ها و آرزوهای انسان غربی است. موسای هالیوود، در برابر فرعون تعظیم می کند و بر دست او بوسه می زند. در این فیلم به گونه ای تقدس زدایی شده که عشق به زنی را بر فرمان خدا ترجیح می دهد. او اسیر زیبایی خواهرزادهٔ فرعون شده و بعدها دل باختهٔ دختر بزرگ حضرت شعیب علیه السلام می شود. موسی، برخلاف روایت قرآنی اش، فاقد حیای دینی است. قلب و جسم او به خوش گذرانی و عیش و نوش متمایل تر است و در حوزهٔ مدرکات و احساسات، با دیگران تفاوتی ندارد.

فیلم کتاب آفرینش (The bible: in the beginning... ۱۹۶۶م.)

این فیلم نیز اثری مطرح در باب پیامبران است که زندگی آدم علیه السلام، حوا، نوح، لوط، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق(علیهم السلام) را با قرائت توراتی هالیوودی نشان می دهد. این فیلم که ساختهٔ کمپانی یهودی فوکس قرن بیستم است، در سال ۱۹۶۶ میلادی به کارگردانی جان هیوستون روانهٔ بازار شد. در این فیلم، آدم علیه السلام و نوح نبی، پیامبرانی در حد دیگر انسان های معمولی نشان داده می شوند؛ انسان هایی ساده لوح که دین در جریان زندگی آن ها نقش چندانی ندارد و به سان دیگران، سرگرم چوپانی و کشاورزی هستند. در «کتاب آفرینش»، در پیامبربودن حضرت آدم علیه السلام تردید است. او مردی ساده و منفعل است که با اولین وسوسهٔ ابلیس، از شجرهٔ ممنوعه تناول کرده و بعد از هبوط به زمین، به کشاورزی ساده تبدیل می گردد.

در چهره پردازی حضرت نوح علیه السلام نیز با پیرمرد کشتی سازی مواجه می شویم که هیچ مؤمنی به گرد آیین خویش ندارد؛ حتی همسر و فرزندانش نیز با دیدهٔ تردید به او می نگرند. در این فیلم نه آدم علیه السلام مظهر علم ربوبی است و نه نوح علیه السلام پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت.

در ادامه، با تحقیر تعمدی حضرت اسماعیل علیه السلام، جدّ اعلای نبیّ بزرگوار اسلام، مواجه می شویم که پس از تولد برادرش اسحاق، به همراه مادرش هاجر به دلیل نفاق انگیزی، به صحرای بی آب و علف حجاز تبعید می شوند. اسماعیل علیه السلام در این فیلم، شخصیتی ضعیف الایمان به رسالت و آیین پدرش، تصویر شده است.

حتی در فیلم سلیمان و ملکهٔ سبا (Soloman and sheba)، حضرت داود علیه السلام و فرزندش سلیمان بن داود علیه السلام نه چون پیامبران الهی، بلکه به سان پادشاهان قوم یهود هستند. این دو پیامبر آسمانی، به ویژه سلیمان علیه السلام، کاملاً این جهانی تصویر می شوند و بیش از بعد معنوی و مذهبی شان، چهرهٔ اشرافی و شاهانهٔ آنان برجسته می شود.

فیلم آخرین وسوسه های مسیح (The Last temptation of Christ ۱۹۸۸م.)

فیلم آخرین وسوسه های مسیح به کارگردانی مارتین اسکورسیزی، نگاهی دوآلیزم و دوشخصیتیِ انسانی معلّق میان دنیا و آخرت را از مسیح به تصویر می کشد. در این فیلم، شخصیت عیسی مسیح علیه السلام را کاملاً زمینی و دنیازده تعریف می کند. قدسی زدایی هالیوود، حتی به مسیح مقدس هم رحم نمی کند. عیسای مجعول اسکورسیزی، گرفتار وسوسه های شهوانی شیطان درون، عاقبت فریب شیطان را خورده و با زن بدکاره ای هم بستر می شود؛ سکانس های زننده ای که بدون اعمال هیچ گونه سانسور و ملاحظه ای برای مخاطبان تهیه شده است. او عاقبت با معشوقهٔ مورد علاقهٔ خود مریم مجدلیه (فاحشهٔ توبه کرده) ازدواج می کند و بچه دار می شود تا برخلاف اناجیل موجود، روایت جدیدی از عروسی عیسی علیه السلام در هالیوود را شاهد باشیم.

در این فیلم، شخصیت عیسی علیه السلام بین انسان بودگی و خدابودگی متلاطم است و مکاشفات رحمانی او، از پس وسوسه های شیطانی اش برنمی آید. مسیحِ ساختهٔ اسکورسیزی، نه به عنوان موجودی مقدس یا پیامبری معصوم، بلکه انسانی عادی با غرایز طبیعی و گرفتار نفس اماره تصویر شده است. او مبتلا به دوگانگی شخصیتی است؛ او در عین دل بستگی به رسوایی جنسی، برای ایجاد عدالت و رستگاری زندگی

می کند. مسیح در این فیلم، ملقمه ای از غریزه و تصلیب است که احساس دوگانه ای از مسیح را در بیننده برمی آفریند.

سکولاریزه سازی و زمینی جلوه دادن شخصیت مسیح، از برجستگی های بصری این فیلم است. این فیلم به سبب ارائهٔ تصویری متفاوت از حضرت عیسی علیه السلام، خشم ارباب کلیسا را برانگیخت. انجمنی مسیحی در آمریکا، به کمپانی یونیورسال، شرکت سازندهٔ فیلم، پیشنهاد کرد آمادگی دارد تمام نسخه های فیلم را خریده و نابود کند. در اکتبر ۱۹۸۸ میلادی، طیفی از مسیحیان متعصب، به داخل سینمایی در پاریس که در حال اکران این فیلم بود، کوکتل مولوتوف انداختند که بر اثر آتش سوزی در سینما، سیزده نفر زخمی شدند.

هالیوود در به سخره گرفتن انبیا آن قدر پیش رفت که با ساخت فیلم های متعدد به قداست زدایی از آن ها پرداخت. در فیلم مسیح مونترال، حضرت عیسی علیه السلام در چهرهٔ رقاص و خواننده، بازنمایی می شود.

فیلم ارمیای نبی (Jeremiah ۱۹۸۸م.)

این فیلم، ساختهٔ هری وینو است. فیلم با سؤالی ساده شروع می شود: آیا ارمیا انسانی برتر است؟ در پاسخ به این پرسش، روایت فیلم، تمثال انسانی ساده و معمولی و بیابان گردی ساحر را از ارمیای نبی ارائه می دهد. او بیشتر از این که شبیه پیامبران باشد، شیفتهٔ پیامبری است؛ شیفته و شیدایی که نه قهرمان توحید است و نه قابلیت درک کلام الهی را داراست. فیلم این گونه به مخاطب خود القا می کند که ارمیا نه تنها انسانی برتر و الگو نیست، بلکه بشری ترسو و ساده لوح است که وقتی وحی بر او نازل می شود، با شنیدن نوای الهی، پا به فرار می گذارد و از پذیرش کلام وحی سر باز می زند.(۱)

۱- محمدحسین فرج نژاد، اسطوره های صهیونیستی سینما، ص۲۵۳.

فیلم مصائب مسیح (Passion of the Christ ۲۰۰۴م.)

فیلم مصائب مسیح، به کارگردانی مل گیبسون، شام آخر عیسی علیه السلام را به تصویر کشیده است. گیبسون در این فیلم با مسیح آزاری، در صدد تحریک حداکثری عاطفۀ مخاطب خویش است تا روح مخاطب فیلم را مالامال از شدت مصائب و آلام مسیح کند. او چهره ای ظلم پذیر و صلح جو از عیسی مسیح علیه السلام، که به گفتۀ خودش شبیه گاندی است، معرفی می کند تا با فراموشی مبارزات حضرت مسیح علیه السلام با فریسیان و مجاهدت های ایشان با رومیان ستمگر (که در انجیل تحریف شدۀ کنونی هم آمده)، جامه ای رهبانی و بودایی بر قامت مسیح بپوشاند و از عیسی علیه السلام، پیامبری ظلم پذیر، تمکین گر، ستم کش و غیرمجاهد ساخته باشد. استفاده از بازیگران موطلایی و چشم آبی به جای شخصیت های شرقی و خاورمیانه ای، سیاست مصادرۀ انبیا بر اساس حس نژادپرستانۀ هالیوود است. ترویج اندیشه های بودیستی و هندویی در سینمای چند دهۀ اخیر هالیوود، پرده از هم یاری بودیسم تبتی و صهیونیسم بین الملل برداشت. مل گیبسون در فیلم مصائب مسیح، ماجرای دست گیری، محاکمه و مصلوب شدن عیسی مسیح علیه السلام را به تفصیل بیان نموده و با آرامش و طمأنینه، شکنجه های طاقت فرسای او را تصویر می کند.

فیلم رمز داوینچی (The Davinci code ۲۰۰۶م.)

این فیلم به کارگردانی ران هاوارد، داستان دختری است که بنا بر روایت فیلم، از نوادگان و نسل عیسی مسیح علیه السلام و محصول ارتباط مسیح با مریم مجدلیه است که محافظان معبد صهیون تا آن زمان، او را پنهان نگه داشته اند؛ دختری که افشاکنندۀ دین زمینی و زندگی آلوده به هوس پیامبری الهی است. این فیلم در فضایی خیالی و افسانه ای ادعا می کند، «جام مقدس» در آیین مسیحیت، بر پیوند زناشویی حضرت مسیح با مریم مجدلیه دلالت دارد؛ زن روسپی که طبق روایت انجیل، مسیح باعث رهایی و رستگاری او شد. فیلم با تکرار مضمونی که پیش تر در «آخرین وسوسۀ

مسیح» مطرح شده بود، مدعی است که از زناشویی عیسی و مریم جدلیه فرزندانی پدید آمدند که اعقاب آن ها تا امروز به زندگی ادامه می دهند، اما کلیسای کاتولیک بنا به منافعی، تا امروز از برملا شدن این راز جلوگیری کرده است. این فیلم با اعتراضات گسترده ای روبه رو شد. واتیکان، فیلم را اثری کفرآمیز دانست و خواهان توقف آن شد.

در سال ۲۰۰۷ میلادی نیز فیلمی به نام «مقبرهٔ گم شدهٔ عیسی» به کارگردانی «سمیخا جاکو بوویچ» و به تهیه کنندگی جیمز کارون ساخته شد که عقاید دیرین مسیحیان کاتولیک را خدشه دار کرد. در این فیلم نشان داده می شود که مقبرهٔ «تالپیوت» که در سال ۱۹۸۰ میلادی در پنج کیلومتری جنوب اورشلیم کشف شد، در حقیقت مقبرهٔ حضرت عیسی علیه السلام و خانوادهٔ وی، از جمله پدرش یوسف نجار، مادرش حضرت مریم علیها السلام، همسرش مریم مجدلیه و فرزندش یهوداست. در فیلم مذکور، حتی جعبه ای از استخوان های منسوب به حضرت مسیح روایت می شود که روی آن جملهٔ: «عیسی فرزند یوسف» حک شده است.

در امتداد جریان شناسی اهانت هالیوود به پیامبران و انبیای الهی، سینمای غرب علاوه بر عیسی و موسی کمترین تبعیضی بین آنان و پیامبر عظیم الشأن اسلام قائل نشد و با عرفی نشان دادن شخصیت این وجود آسمانی، به تقدس زدایی از این پیامبر الهی همت گمارد. هالیوود در اقدامی سراسر توهین آمیز و با ساخت فیلم آماتور و غیرحرفه ای به نام «برائت از مسلمین» به کارگردانی سام باسیل، یهودی صهیونیسم، پروژهٔ حیازدایی و ابتلا به آلودگی های اخلاقی در پیامبران را به پیامبر اسلام نیز تعمیم داد. این فیلم، به حدی از جلوه های زشت تصویری در جهت تخریب چهرهٔ پیامبر رحمت و اخلاق، بهره برد که قلم از نگارش آن معذور و چشم از دیدن آن شرمگین است. این فیلم، با صحنه هایی از حملات گروه های تندروی مسلمانان به داروخانهٔ پزشکی قبطی و تخریب آن در مصر آغاز می شود و در ادامه، به روایت حیات پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در صدر اسلام منتقل می شود. فیلم با پخش صحنه های مبتذل، علاوه بر توهین به مقام شامخ ایشان، اسلام را سرطان و مسلمانان را افرادی متحجر،

خشونت طلب و خون ریز معرفی می کند. این فیلم پیش از آن که چهرهٔ انبیای الهی را مخدوش کند، باطنِ اومانیستی و ضددینی سینمای هالیوود را بیش از پیش عریان نمود.

۲. استراتژی اسلام ستیزی و تخریب چهرهٔ مسلمانان

سیر تحولات در چگونگی ارائهٔ تصاویر در هالیوود، عمیقاً تحت تأثیر تحولات سیاسی گذشته در جهان، مانند تشکیل رژیم جعلی اسرائیل، وقوع انقلاب اسلامی در ایران، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حادثهٔ یازده سپتامبر بوده است. تصویری که هالیوود از اسلام و اعراب ارائه کرد، به آمریکا این مجوز را داد تا با استفاده از هالیوود، خاورمیانه و اهالی آن را «اجنبی» مصور کرده و از این رو، قدرت نمایی آمریکا در این منطقه از جهان را مقبول و توجیه پذیر جلوه دهد.

تصویر هالیوود از مسلمانان، مؤید اهداف سیاسی و فرهنگی آمریکا در خاورمیانه است. دستگاه هالیوود، تلاش گسترده ای را آغاز کرد تا اعراب و مسلمانان را که در داستان ها و فیلم های تاریخی یا ماجراجویی و دنیاهای پررمز و راز، گره خورده بودند با درون مایه های بدویت و خوی سبوعیت بازتولید کند. از همان سال های آغازین، در فیلم های هالیوود، خاورمیانه، سمبل بیگانگی با غرب بوده است. در این فیلم ها، مشرق زمین نه فقط برای غرب، بلکه برای خود شرق هم خطرآفرین است.

در این گونه آثار، از دیرباز، شخصیت های عرب را بیشتر در نقش ضدقهرمان تصویرپردازی کرده اند و با برجسته سازی لهجه های خارجی، لباس های سنتی، رفتارهای تهاجمی و نگرش های خصمانه شان به عنوان تروریست های بالقوه، فاصلهٔ آن ها را با جامعهٔ آمریکاییِ معیار و بهنجار، صورت بندی کرده اند. این تهدید خارجی، در هراس از «دیگری» و از طریق متمایزسازی ضدقهرمانان به عنوان افرادی متفاوت از کانون هنجاریِ قدرت، تجلی پیدا می کند.

هراس جهان از تروریسم و جوامع اسلامی را می توان در چارچوب کلان تر فرهنگی قرار داد که روایت غالب در فرهنگ عامه پسند و نیز اخبار، انسانِ سفیدپوست

آمریکایی قهرمان را در مقابل انبوهی از بیگانگان تروریست قرار می دهد که نماد شر هستند و باید منکوب شوند. کسانی که با این متمایزسازی های قهرمانانه، هم ذات پنداری می کنند، با تماشای این فیلم ها به مفاهیمی مبهم از خطر و تفاسیری تنگ نظرانه از جهان می رسند.

حافظهٔ هالیوود که ریشه در ایدئولوژی دیرین و نظام مند شرق شناسی دارد، با ترسیم قطب بندی های خیر و شر و ترسیم هراس از دشمن، در چارچوب گذاری فرهنگی جوامع غربی نسبت به شرق اثر می گذارد. این شخصیت سازی های دوقطبی از خیر و شر که در دل لفاظی های سیاسی در سخنرانی های سیاسی و نیز محصولات هالیوودی گنجانده شده اند، تجسم مجموعهٔ گسترده ای از اشباح فرهنگی است که با تصویرسازی بسیار ساده شده از نور و ظلمت، در شخصیت سازی از قهرمانان و ضدقهرمانان فیلم ها صورت می گیرد.

هم چنین صورت بندی هراس، بر انسانیت زدایی از شخصیت های ضدقهرمان تکیه دارد. برخورد با «دیگران» به مثابهٔ موجوداتی پایین تر از انسان، گفتمانی نژادپرستانه را تقویت می کند که در آن، ضدقهرمان، ماهیتی حیوان منشانه دارند. در این دسته از فیلم ها، ضدقهرمانان را عمدتاً مردانی غیرسفیدپوست، زشت، خشن، خاورمیانه ای با چهره ای ریش دار و چندش آور توصیف می کنند. به نظر می رسد، این ویژگی های متمایزکننده، دیگربودگی اعراب و مسلمانان را از طبقهٔ تراز، صورت بندی می کند. تلفیق نمادهای اسلامی با شخصیت های خاورمیانه ای، سیمای ضدقهرمانان را در قاب ذهن مخاطبان نقش می کنند. شخصیت پردازی از ضدقهرمانان، «دیگربودگی» (Otherness) این شخصیت ها را سامان دهی می کند. در مقابلِ مرد مسیحی سفیدپوست اصیل آمریکایی، تصویر توده های حیوان صفت شرور و تبه کار خارجی رنگین پوست که صلح، آرامش و آزادی فرد را تهدید می کنند، قرار داده می شود.(۱)

۱- کارین گوین ویلکینز، هالیوود و امنیت، ترجمه: عبدالله بیچرانلو، ص۸۸.

این تصویرپردازی هالیوود از فضای جهان، آمریکا را در چشم اندازی آشنا و بسیار برجسته قرار داده است؛ در حالی که از کشورهای اسلامی، پس زمینه هایی مبهم و تار ساخته است. ماهیت تهاجمی هالیوود، تصویرپردازی مسئله دار پیوسته از تبه کاران مسلمان، هراس از خاورمیانه و غیریت سازی کشورهای مقیم را در اذهان عمومی سامان دهی می کند.

جریان اسلام ستیزی در آمریکا، به خصوص در سینمای این کشور، از زمان فیلم های صامت و حتی پیش از آن وجود داشته و تا به امروز نیز ادامه دارد. ساخت اولین فیلم اسلام ستیزانهٔ سینمای آمریکا توسط «توماس ادیسون»، مخترع و مکتشف معروف، در سال ۱۸۹۷ میلادی تحت عنوان «فاطیما می رقصد» رقم خورد. این فیلم، داستان زن رقاصهٔ مصری به نام فاطیما را روایت می کند که سعی در اغفال مردان دارد و تنها دغدغه اش دلبری از آنان است.

برخی از کارشناسان سینمای غرب، این فیلم را در واقع، شروع کنندهٔ دور اول از سندرمی اسلام ستیزانه در سینمای آمریکا می دانند که از آن به «سندرم ۳b» یاد می کنند. به عقیدهٔ آنان، اعراب و مسلمانانِ به تصویر کشیده شده در فیلم های هالیوودی، طی سه دوره در قالب دلقک های رقاص (Bally dancer)، میلیاردر و پول دار (Bambers billonair) و بمب گذار و تروریست (Bombers) به تصویر کشیده شده اند.

سینمای ایدئولوژیک غرب، تقریباً از همان لحظاتِ پا گرفتن، تعارض و عناد خویش را با اسلام و مسلمانان نشان داد. شاید کمتر کسی از فیلم «رقص هفت زن محجبهٔ» توماس آلوا ادیسون که در ۱۸۹۷ میلادی ساخته شد یا از فیلم «عرب مسخره» (ژرژرمیلیس، ۱۸۹۷)، آواز مؤذن (فیلیکس مگیش، ۱۹۰۵)، دزد بغداد (رائول والش، ۱۹۲۴) و پسر شیخ (جورج فیتس موریس، ۱۹۲۶) چیزی شنیده باشد. از اولین سال های تولید فیلم در هالیوود، ضمن تمسخر جامعهٔ شرقی، اسلام به عنوان دینی که

در مشرق زمین رایج است، مورد هجمه بوده و به تدریج این نگاه ایدئولوژیک تر و پررنگ تر گردیده است.

با روی کار آمدن یهودیان، رفته رفته تصویر مسلمانان در فیلم های هالیوودی، به پنداره ای از افراد ظالم و بی فرهنگ تبدیل شد. صنعت فیلم سازی غرب در حمایت از صهیونیسم، اقدام به خلق ژانری جدید در سینما کرد که نزاع میان اعراب و اسرائیلی ها را در محوریت داشت. هالیوود برای نیل به این هدف، در طول پنجاه سال گذشته، اقدام به ساخت فیلم های گوناگونی کرده که دربرگیرندهٔ قهرمان ها و ضدقهرمان ها بوده اند؛ به عبارت دیگر، در این آثار، قهرمان ها، صهیونیست های غربی و ضدقهرمان ها، مسلمانان شرقی بوده اند. دههٔ ۱۹۶۰ میلادی به تنهایی شاهد ساخت نُه فیلم ضداسلامی بود که در زمرهٔ آثار مطرح سینمای هالیوود جای داشتند. فیلم «به دنبال سایهٔ غول» و «خروج» از این دسته هستند. روند عرب ستیزی و اسلام ستیزی به تدریج در فیلم های آمریکایی با تاریخ سازی برای صهیونیسم و کشور جعلی اسرائیل ادامه پیدا کرد که نمونه هایی چون فیلم: سامسون و دلیله، ده فرمان، اکسدوس، بن هور و... را می توان نام برد.

شاید بارزترین نمونهٔ اسلام ستیزی را می توان در فیلم «جن گیر»، ساختهٔ مشهور ویلیام فردکین (۱۹۷۳) دانست. این فیلم با صدای اذان در کشور عراق آغاز می شود و با همین صدای شیطانی، همراه شخصیت اصلی داستان شده و در آمریکا باطن دختر جوانی را تسخیر و او را به موجودی شرور و شیطانی تبدیل می کند. در این فیلم، سرزمین عراق، خاستگاه شیاطین و صدای اذان، ندایی شیطانی معرفی می شود.

یک سال پیش از رخداد حادثهٔ یازدهم سپتامبر، دقیقاً در بیست ودوم سپتامبر سال ۲۰۰۰ میلادی، نسخهٔ دوم و ویژهٔ فیلم جن گیر، توسط ویلیام فردکین در آمریکا، اسرائیل و ۲۶ کشور جهان به اکران عمومی درآمد. از نظر هالیوود، پخش نسخهٔ دوم

فیلم جن گیر به عنوان محور دیپلماسی آخرالزمانی آمریکا برای حمله به لانهٔ شیاطین (کشورهای اسلامی) بود. فیلم هایی نظیر: یک شنبهٔ سیاه، دلتافورس، مرگ پیش از رسوایی، عقاب آهنی، تصمیم نهایی و محاصره نیز از فیلم های اسلام هراسانهٔ این دوره اند.

در دههٔ ۹۰ میلادی، این روی کرد هالیوود در برابر مسلمانان، صراحت بیشتری پیدا کرد و هیولاهای دههٔ ۸۰ سینمای آمریکا، به تروریست های مسلمانی تبدیل شدند که نابودی جوامع غربی را نشانه رفته بودند. فیلم «دروغ های حقیقی»، ساختهٔ ریدلی اسکات، از جملهٔ این آثار است. این فیلم شرح حال مأموری است که باید از اقدامات تروریستی مردی عرب جلوگیری کند.

بعد از حادثهٔ انفجار برج های دوقلو در نیویورک، رسانه های غربی، اسلام را به خط مقدم رسانه های جهانی تبدیل کردند. این توجه، تنها به پوشش خبری اخبار جهان اسلام منحصر نشد، بلکه موجی از تبلیغات منفی مستقیم و غیرمستقیم علیه مسلمانان در رسانه های غربی به راه افتاد. هالیوود نیز تمام توان خود را به کار گرفت تا در اذهان عمومی، ارتباط معناداری میان مسلمانان و تروریست ها به وجود آورد. در واقع، هالیوود به یکی از ابزارهای تبلیغاتی غرب تبدیل شده است؛ تبلیغاتی که برای جهانی سازی ایده های منفعت طلبانهٔ غرب به کار گرفته می شوند.

تصویرسازی های رسانه ای از جنگ، از طریق انسان زدایی از اعراب و مسلمانان، ضمن صورت بندی تهدید آن ها به مثابهٔ «دیگری»، حمایت عمومی از مداخلهٔ آمریکا در جنگ خلیج فارس و عراق و در وقایع سوریه را برانگیخت. این نگاه با ورود سینما به هزارهٔ سوم، روی کردی آخرالزمانی به خود گرفت و در فیلم های بسیاری، نبرد نهایی اسلام و غرب به تصویر کشیده شد. فیلم های: مهلکه، مرد آهنی، اسامه، محاصره، لبنان، سیریانا (استیون گیگن، ۲۰۰۵)، ایندیانا جونز (اسپیلبرگ، ۲۰۰۸)، قلمرو (پیتربرگ، ۲۰۰۷)، کماندو، محرم راز، بابل و... تضاد و تنش دو تمدن اسلام و غرب را بازگو

می کنند. در واقع، سینمای ضداسلامی غرب که قدمتی به بلندای تاریخ این سینما داشت، با ورود به هزارهٔ سوم میلادی، جنبهٔ آخرالزمانی به خود گرفت و دوئل بین دو تمدن اسلام و غرب، به ژانر اصلی این سال ها بدل شد.

به طور کلی، تیپولوژی و چهره پردازی مسلمانان در فیلم های هالیوود، در قالب افرادی بی فرهنگ، رقاصه، فاحشه، عیاش، بدوی، تروریست و غیرمتمدن، از استراتژی های سینمای غرب در برابر اسلام و مسلمانان است. بازنماییِ اعتقادات دینی در ارتباط با فرهنگ های خاورمیانه در مقایسه با ضد قهرمانان، کلیشهٔ فیلم های اسلام هراسانه است. به تصویر کشیدن تروریست ها در حال اقامهٔ نماز و قرائت قرآن، استفاده از اذان در پس زمینهٔ فیلم ها با صدایی رعب انگیز و وحشت زا، فریاد «الله اکبر» و... آشکارا اسلام را دین ضدقهرمانان معرفی می کنند. هالیوود، با ساخت فیلم های متعدد در این راستا، نقش مؤثری را در مدیریت برداشت ها نسبت به اسلام ایفا می کند.

۳. استراتژی تخریب انقلاب اسلامی و تشدید ایران هراسی

دربارهٔ تصویرپردازی فیلم های هالیوود از ملیت ها، قومیت ها و پیروان ادیان گوناگون، به قاطعیت می توان گفت، بخش مهمی از این تصویرپردازی، متأثر از رویکردهای سیاسی حاکم بر هالیوود است. اکنون این موضوع که ماهیت هالیوود کاملاً سیاسی است، به تدریج بدیهی تلقی می شود.

«گلوبر روشا»، سینماگر برزیلی، دربارهٔ ماهیت سیاسی هالیوود می گوید:

هالیوود، سیاسی ترین سینمای جهان است، زیرا مؤثرترین سینمای فراگیر و گسترده ای است که توان آن را دارد تا بتواند به راحتی، ایدئولوژی و آرمان گرایی آمریکایی را در میان اقشار گوناگون مردم کشورهای مختلف جهان، نشر دهد؛ حال آن که سینمای چپ گرا، به هیچ رو نتوانسته است توفیقی هم سنگ دست آوردهای سینمای آمریکا در این زمینه کسب کند.(۱)

۱- علوی طباطبایی و بهزاد، ۱۳۷۵.

اساس تفکر و شیوهٔ بازنمایی رسانه های غربی، به ویژه هالیوود از اسلام و ایران، مطالعات شرق شناسی است که با واقعیت موجود در خاورمیانه، بسیار متفاوت و گاه متعارض است. در نظر گرفتن خاورمیانه به عنوان زمینه ای که فیلم های فوق حادثه ای در آن جا رخ می دهد، به سنّت خاصی در هالیوود تبدیل شده که خود بخشی از چارچوب ایدئولوژیکی وسیع تری است. تصویری که از ایرانیان در غرب ارائه می شود، شکلی از شرق شناسی است. فعالیت سینمایی هالیوود که عمیقاً در همان سنت شرق شناسی ریشه دارد به لحاظ تاریخی، خاورمیانه و سرزمین های اسلامی را پرتنش و منشأ حوادث و خیزش ها نشان می دهد که برای داستان های مختلف، از ملودرام گرفته تا فیلم های حادثه ای و ماجراجویانه مناسب است.(۱)

می توان گفت نگاه هالیوود، عصارهٔ همان نگاه سیاسی حاکم بر دستگاه دیپلماسی و نظامی آمریکاست؛ در واقع، هالیوود، سیاست تصویری شدهٔ سردمداران کاخ سفید و لابیان صهیونیست است. تولید انبوه فیلم های ایدئولوژیك در هالیوود، این موضوع را ثابت کرده است.

با شکل گیری پدیده ای به نام سینما و مرکزیت آن در سینمای تبلیغاتی و ارزشی، در برهه ای از تاریخ سیاسی معاصر، همواره شاهد جهت گیری سیاسی تبلیغاتی و عملیات روانی علیه دشمنانی همچون آلمان نازی، شوروی کمونیستی و به تازگی، مسلمانان تروریست بوده ایم. سینمای هالیوود و سیستم سیاسی نظامی آمریکا برای بقای خود، همواره به وجود قدرتی مخالف وابسته است. جمهوری اسلامی ایران که تنها دولت ملتی است که توانسته این قدرت غالب غرب را به چالش افکند، قطب دوم تقابل فرهنگی در نظام دو قطبی جهان را تشکیل می دهد. نقطهٔ تمرکز این عملیات تصویری، مؤلفه های تمدنی و مذهبی است. جعبهٔ جادویی هالیوود در صدد است، ایران را به بازیگری متجاوز به ارزش ها و اصول غربی و جهانی معرفی کند.

۱- محمدمهدی سمتی، عصر سی ان ان و هالیوود، ترجمه: نرجس خاتون براهوئی، ص۱۰۵۱۰۶.

هالیوود از همان روزهای ابتدایی پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران، هم سو با دولت مردان کاخ سفید در آثار تولیدی دربارۀ ایران، سیاست ضدایرانی را دنبال کرد. ساخت ده ها فیلم سینمایی که به طور مستقیم و غیرمستقیم به طرح مسائل ایران می پردازد، از جمله روش های اصلی جنگ تبلیغاتی غرب علیه ایران طی چند دهۀ اخیر بوده است. فیلم هایی چون: مردی که فردا را دید، بدون دخترم هرگز، خانه ای از مه و شن، شبی با پادشاه، سیصد(۱)، الکساندر(۲) (اسکندر)، سنگسار ثریا، آرگو(۳)، جاودانه ها(۴)، کشتی گیر، ایرانیوم، شرایط(۵)، پرسپولیس، ارباب آرزوها(۶)، عمر خیام(۷)، شاهزادۀ ایرانی(۸) و دگرگون کننده ها(۹)، تنها بخشی از آثار هالیوود در راستای پروژۀ ایران هراسی است. نقطۀ مشترک تمامی این آثار، حمله به تمدن و فرهنگ غنی ایرانی است.

رادیوها و تلویزیون های غربی با برنامه ها و دروغ پردازی های یک سویه و چاپ مقالات در نشریات و فضای مجازی، سینمای غرب را در این هجوم تبلیغاتی علیه انقلاب اسلامی ایران تنها نگذاشتند؛ حتی صنعت بازی های رایانه ای، هم سو با دیگر رسانه های غربی، گام در مسیر مسموم حمله به ایران و انقلاب اسلامی نهاد. خشونت نهفته در بازی های رایانه ای علیه ایران و اسلام، پرده از شیطنت سیاسی در طراحی و برنامه ریزی های آنان برداشت؛ علاوه بر این، حمله به ادیان توحیدی و موج موهن

۱- ۳۰۰.

۲- Alexander.

۳- Argo.

۴- Immortal.

۵- Circumstance.

۶- Wish master.

۷- Omar khayyam.

۸- Prince of persia.

۹- Transformers.

کاریکاتورهـای پیـامبران الهی و فیلم های مسـتهجن، دربارهٔ ادیان و اعتقادات میلیون ها انسان در سراسـر جهان، سـر و صـدای مدافعان حریم آزادی بیان در غرب را نیز به صدا درآورد.

بعـد از فروپاشـی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شـرق و برخاسـتن قطب جدیدی در قدرت های عالم و تغییر در موازنهٔ قدرت جهـانی بـا پیروزی انقلاب اسـلامی ایران، تغییر روی کرد هالیوود از شوروی به ایران محسوس بود. ایـدئولوژیک ترین انقلاب قرن بیسـتم به بستری برای آماج اغراض سیاسـی هالیوود، دستگاه تبلیغاتی کاخ سفید، تبدیل شد. تحریف تاریخ، بزرگ نمایی مشـکلات، خشن جلوه دادن ایرانیان و جعل اسـناد و شواهد در لایه ای از جذابیت های بصری، از جمله روش های هالیوود در القای تفکر ایران هراسی و جریان ضد ایرانی است.

روی کردهـای سیاسـی هـالیوود، همیشه یکی از مسائـل مـورد تـوجه کارشـناسان رسـانه بوده است؛ به گونه ای که بسـیاری از صـاحب نظران این حوزه تأکیـد دارنـد اشـاره به اِلِمـان هـای دیگرهراسـی و نگـاه توطئه آمیز به روابط جهانی، همیشه یکی از مسائـل مهم در صـنعت سـینمای آمریکـا بوده است. در این میـان، ایران هراسـی در قـالب دیگرهراسـی، یکی از روی کردهای محسوس در سینمای غرب و از محتواهای ویژه در هالیوود است.

این سـینما به مثابـهٔ پیشـانی هویت ملی و سیاسـی آمریکا به عنوان خودی، ترسـیم کننـدهٔ مفهوم «ما» در مقابل «آن ها» از جهان است. محور هنجاری این بحث، دربردارنـدهٔ هراس از دیگران و نگرانی این است که «آن هـا»، «مـا» آمریکـایی هـا را دوسـت ندارند. اگر حرکت اصـلی تاریخ به سـمت نقطهٔ فرجامینِ آن را آوردگاه و تقابل دو نگاه عمدهٔ آخرالزمانی (یهودی مسیحی و اسـلامی) بدانیم، روشن می شود که هالیوود تلاش عمده ای در تحریف چهرهٔ موعود اسـلامی و تخریب انقلاب اسلامی ایران به عنوان سمبل برجسته سازی این نگاه، کرده است.

یکی از فعالیت های گستردۀ هالیوود، تخریب چهرۀ انقلاب اسلامی و مؤلفه های ایدئولوژیک و مرتبط با آن است. در رمزگشایی فرهنگی از انقلاب اسلامی ایران، آینده نگری الهی در پرتو تفکر مهدوی، یکی از دارایی های معنوی انقلاب است که همواره در تحولات گوناگون سیاسی و اجتماعی نقش آفرین بوده است. هالیوود با هدف قرار دادن مبانی عقیدتی انقلاب اسلامی ایران و آموزۀ مهدویت، به تصویرسازی از آیندۀ جهان مبتنی بر گزاره های غربی می پردازد. اگر به فهرست بلند فیلم های آخرالزمانی هالیوود نظر کنیم، این نکته کاملاً محسوس خواهد بود. در فیلم های: روز استقلال، زندانی، پایان روزها، ماتریکس، جنگ دنیاها، پسر جهنمی و... به صورت مستقیم و غیرمستقیم به تبلیغ آخرالزمان و موعود غربی پرداخته اند.

آمریکا اگرچه در آخرین منزل از تمدن تکنولوژیک غربی نشسته، کشور و ملتی فاقد تاریخ و اسطوره است. این کشور خود را به لحاظ تمدنی، امتداد تمدن یونان و رم باستان می داند که این اسطوره ها و شوالیه های باستانی، در نیرویی گریز از مرکز، از شرقی ترین نقطۀ جغرافیایی غرب به غربی ترین ضلع آن، یعنی ایالات متحدۀ آمریکا مصادره شده اند. تاریخ سازی و تطبیق دهی این اسطوره های کهن با تمدن امروز آمریکایی، یکی از رسالت های سینمای آمریکاست؛ برای نمونه، در فیلم هایی نظیر ۳۰۰ و اسکندر، کشور یونان به مثابۀ بنیان گذار تمدن غرب، در برابر بربریت شرق ایرانی معرفی شده است.

فیلم سازان صهیونیست هالیوود با بزرگ نمایی و برجسته سازیِ خطر هسته ای ایران علیه صلح و امنیت بشری، به دنبال آماده سازی افکار عمومی برای حملۀ احتمالی به ایران برآمدند؛ بر همین مبنا، کارگردانان یهودی و صهیونیست، سعی در ساختن فیلم هایی کردند که به نوعی ایران هراسی را در افکار عمومی نهادینه کنند. نمونۀ بارز

این مسئله در ساخت فیلم «۳۰۰» به کارگردانی ژاک اسنایدر(۱) ظهور یافت. در این فیلم، ایران نمایندهٔ قبیلهٔ ترور، با دیپلماسی وحشت است. کارشناسان سیاسی، ساخت و نمایش فیلم ۳۰۰ را مرتبط با اهداف عملیات روانی آمریکا در جهت تحریک افکار عمومی غرب بر ضد ایران و تمدن ایرانی ارزیابی می کنند. این فیلم نشان داد که عطش انسان غربی برای سیطره بر ممالك پارسی، فروکش نکرده است. در فیلم اسکندر (۲۰۰۴) نیز، آرزوی تسخیر سرزمین پارس، روایت اصلی داستان است.

فیلم مستند «مردی که فردا را دید»، به مدت سه ماه متوالی در شبکه های مختلف تلویزیونی آمریکا پخش می شد. این فیلم دقیقاً دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در حالی که هنوز عَرَق انقلاب بر تن مردم ایران خشك نشده بود، در سال ۱۹۸۱میلادی ساخته شد. در این فیلم، منجی و موعود مسلمانان را، پادشاه ترور و سلطان وحشت (King of terror) خطاب کردند. در سال ۲۰۰۱ میلادی نیز با حرکت جدیدی به کارگردانی اورسن ولز یهودی، نسخهٔ جدید و باکیفیت تری از آن را در جهان منتشر کردند. این مستند، درست در زمانی که موضوع هسته ای ایران در محافل بین المللی مطرح بود، از شبکه های متعدد آمریکا پخش می شد.

در فیلم «بدون دخترم هرگز» که مستقیماً فرهنگ اصیل ایرانی را هدف گرفته، مردی ایرانی را که نماد خشونت و تعصب است، نشان می دهد که این خشونت را علیه زنی آمریکایی، که مظهر مهر مادری است و بدون دخترش هرگز نمی تواند زندگی کند، به کار می بندد.

مایکل مان نیز در آغاز فیلم «افشاگر» که در سال ۱۹۹۹ میلادی به نمایش درآمد، با پخش تصاویری از امام خمینی رحمه الله در یکی از شهرهای لبنان، استفادهٔ متفاوتی از عناصر مرتبط با ایران را به نمایش گذاشت.

۱- Zack Snayder.

حملات یازده سپتامبر و توجه فزاینده به کشورهای مسلمان خاورمیانه، ایران را هم در کنار عراق و افغانستان در کانون تهاجمات قرار داد؛ تا جایی که در فواصل سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ میلادی، قریب به ده فیلم سینمایی با محوریت ایران هراسی تولید و اکران شد: خانه ای از مه و شن (۲۰۰۳)، آمریکای خیلی زیبا (۲۰۰۱)، اسکندر (۲۰۰۴)، سیصد (۲۰۰۶)، سیریانا (۲۰۰۵)، پرسپولیس (۲۰۰۷)، سنگسار ثریا، ماسه های زمان (۲۰۱۰)، فرار از تهران (۲۰۰۹)، کشتی گیر (۲۰۰۸)، جاودانه ها و... .

فیلم «کشتی گیر» در تداوم فیلم هایی چون سری فیلم های «راکی» است که تقابل دو قدرت شرق و غرب را در رینگ مشت زنی تصویر می کرد. فیلم کشتی گیر، نسخهٔ ایرانیِ برجسته ای از نمایش تقابل دو تمدن و ایدئولوژی آخرالزمانی است؛ نبردی که در رینگ ورزشی (کشتی کج) کوچک سازی شده است و مثل همیشه با پیروزی آمریکا تمام می شود. در فیلم کشتی گیر، مذهب، چالش اصلی تمدن غرب با ایران، معرفی شده است؛ بنابراین، استراتژی ایران هراسی به منظور تعدیل و ضربه زدن به آموزهٔ مهدویت، از اصلی ترین مایه های فیلم های هالیوود است.

۴. استراتژی ترویج اندیشهٔ آخرالزمان صهیونیستی

تفکرات مسیحیت صهیونیستیِ یهودیزه شده، با تفاسیری توراتی از عهد جدید، از مهم ترین منابع و مبانی فیلم های آخرالزمانی در هالیوود است. یکی از استراتژی های هالیوود در مقابله با موج مهدی گرایی و موعودگرایی اسلامی، تبلیغ و ترویج نگاه آخرالزمانیِ صهیونیستی (یهودی مسیحی) است. با روایت شناسی از برخی فیلم های آخرالزمانی هالیوود، به خوبی روح صهیونیستی حاکم بر سینمای غرب بازشناسی می شود.

در ابتدای فیلم «بشمار تا آرماگدون»(۱) که از تولیدات ایوانجلیست های آمریکاست و با هم فکری «هال لیندسی»، از کشیشان صهیونیست مسیحی تولید شده است، مجری به بیان علائم ضدمسیح یا دجال و فتنهٔ او می پردازد. سپس آنتی کرایس (ضدمسیح) را نشان می دهد که از طریق دموکراسی فریبنده، به قدرت رسیده و پس از فریب مردم به دیکتاتوری وحشتناک تبدیل می شود. در ادامهٔ فیلم، یک یک پیش گویی های مسیح دربارهٔ آخرالزمان بر شمرده می شود؛ بلایای عظیم (Great Tribulation) شامل: قحطی، سیل و بیماری های عجیب و غریب رخ می دهد و در این بلاها، میلیون ها نفر کشته می شوند. سرانجام، با دوباره دمیده شدن در شیپور، قیام دوم مسیح علیه السلام صورت می گیرد. سپس ارواح شهدای رجعت کرده، همراه با جنگاوران زندهٔ مسیحی، در لحظه ای با هاله هایی از نور به آسمان عروج می کنند و در بزمی آسمانی، گرد مسیح علیه السلام می آیند و شراب سرخوشی می نوشند؛ آن گاه با مسیح علیه السلام بازمی گردند و نبرد بزرگ آرماگدون صورت می گیرد. یاران مسیح به هیئت صلیبیون و با شمشیر، زره و سلاح های جدید به جنگ پیروان دجال می روند. سپس نقشهٔ «خاورمیانه» و «صحرای مگیدو» در شمال غرب بیت المقدس نشان داده می شود. پس از شکست آنتی کرایس، بهشت زمینی، درست مانند رؤیاهای فیلم های وسترن در زمین شکل می گیرد که دُرشکه، گاری و خانه های قدیمی وسترنی، مشخصهٔ اصلی آن است.(۲)

هم چنین فیلم «امگا کد۲: مگیدو»(۳) که محصول شبکهٔ صهیونیستی T.B.N است، با ساخت صحنه های پرخرج، نبرد عظیم آرماگدون را نشان می دهد. سپاه شیطان یا آنتی کرایس شامل دوازده لشکر از اعراب مسلمان، چینی ها و شرقی ها بوده و رهبر

۱- Count Down to Armageddon

۲- محمدحسین فرج نژاد، اسطوره های صهیونیستی سینما، ص۲۸۵.

۳- Omega code۲: Megiddo, Brain trencherd smith.

سپاهیـان مسـیح علیه السـلام، رئیس جمهور آمریکـاست. سـربازان آمریکـایی با لباس فعلی ارتش آمریکا در سـپاه مسـیح علیه السـلام حضور دارند. در انتهای فیلم، که نبرد در صـحرای «آرماگدون» به اوج خود رسیده است، شیطان از پوستهٔ دجال بیرون آمده و به خدا (رو به آسـمان) نیشـخند می زند و تمام نیروهای اهریمنی خود را به کمک می طلبد. شیطان خود را سرور همهٔ خدایان قلمداد می کند و با اشارهٔ انگشتش، خورشید تیره می گردد. سپس در این فضای ناامیدی، مسیح علیه السلام از آسمان فرود می آید و با معجزه ای، تمام سپاهیان تاریکی را در لحظه ای نابود می کند، شـیطان را به قعر دوزخ می فرستد و دست و پای او را برای همیشه در غل و زنجیر می کنـد. سـپس رئیس جمهور آمریکا «دیوید الکساندر»، در هاله ای از نور مسـیح غرق می شود و بهشت موعود روی زمین خلق می گردد. پس از پایـان فیلم، کشـیش هال لیندسـی می گویـد: «این فیلم کاملاً مورد تأیید ماست» و فیلم را تحلیل و بررسی می کند.(۱)

۵. استراتژی تحریف حوادث آخرالزمان

بدون شک، هالیوود کوشش زیادی در تحریف اندیشهٔ موعودگرایی داشته است. بررسی اجمالی فعالیت های هالیوود در قالب مروری بر فیلم هـای سـاخته شـده در آن، نشـان دهنـدهٔ این نکته است که برنـامه های خاص و مـدوّنی برای رسـیدن به هـدفِ یادشده در این بنگاه تبلیغاتی وجود دارد.

سینمـای غرب به این دلیل که امکان و احتمال برجسـته سازی و تحریک رقیب آخرالزمانی وجود دارد، از پرداختن مسـتقیم به موضوع مهـدویت، خودداری کرده و در این زمینه، هیـچ گونه سـرمایه گـذاری نمی کند. پرداختن مسـتقیم هالیوود به موضوع مهدویت و ظهور منجی اسلامی به تعبیر کارشناسان رسانه در غرب، خودزنی سیاسی و

۱- محمدحسین فرج نژاد، اسطوره های صهیونیستی سینما، ص۲۸۷.

رسانه ای است که تبلیغ دشمن ایدئولوژیک به حساب می آید؛ لذا سینمای هالیوود با استراتژی تحریف وقایع آخرالزمان، آموزهٔ مهدویت را به طور مستقیم مورد هدف قرار نداده، بلکه به صورت غیرمستقیم، باورمندی انتظار مهدی(عج) را نشانه گرفته است.

اصولاً تمدن غرب، با هرگونه فرجام شناسی و تأمل دربارهٔ مدینهٔ فاضله ای که نقش ارزش های غربی در آن کم رنگ باشد، مخالف است. آنچه از عدسیِ چشم دوربین های هالیوود در باب فرجام کار تاریخ، تصویر می شود، استیلای تمدن غرب است. در بسیاری از آثار هالیوود، با تأکید بر حوادث پایانی دنیا، همواره با این نکته روبه رو می شویم که موجوداتی شیطانی و شرور در زمین، شرارت ایجاد خواهند کرد و در غفلت جامعهٔ جهانی، سیستم های نظامی و یا اطلاعاتی آمریکا، خطر را تشخیص داده و طی فرایندها و عکس العمل هایی جامعهٔ جهانی را نجات می دهند و آرامش نسبی برای جهان، در سایهٔ تمدن غربی پدید می آید. فیلم هایی نظیر: ارباب حلقه ها، آگاهی، آخرالزمان، ۲۰۱۲ و... از این قبیل آثارند.

گفتار سوم: هالیوود و منجی گرایی

اشاره

منجی گرایی، همواره بخش جدایی ناپذیر حیات فرهنگی و مذهبی عموم ملت های جهان، از جمله مسیحیتِ مغرب زمین بوده است. ادیان و مذاهب گوناگون، با وجود تفاوت در ادبیات و برداشت ها، بر این باورند که در موقعیت و زمان خاصی در آخرالزمان، مردی برای رهایی بخشی انسان از سختی ها و بحران ها ظهور خواهد کرد؛ بر این اساس، از نیمهٔ دوم قرن بیستم میلادی، تحولات گوناگون و چندوجهی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) سبب شد، مباحثی همچون: آخرالزمان، پایان تاریخ، آیندهٔ جهان، جهان آینده، ضرورت آمادگی برای استقبال از منجی موعود، ایجاد و پدیده هایی نو در عرصهٔ فرهنگ، ادبیات، سیاست و سینما مطرح شود که از جملهٔ آن ها می توان به تولید فیلم های منجی گرایانه اشاره کرد.

سینما در جهان امروز، متنی فراگیر و گسترده و رسانه ای برای انتقال معانی و دلالت هایی است که رمزگذار در اثر سینمایی، آن را روی ذهن مخاطب خود، به جا می گذارد. از ابتدای پیدایش سینما، سالیان متوالی تنها روش تحلیل این متون رسانه ای، نگاه زیبایی شناسانه به فیلم های سینمایی بوده است، اما امروزه روش مطالعهٔ سینما به این امر، محدود نمی شود. تغییر جهت از نگاه صرف زیبایی شناختی به نگاه های تحلیلی ترکیبی، مانند نشانه شناسی و تحلیل روایی متون سینمایی، محصول تلاش طیف وسیعی از متفکران حوزه های گوناگون، مانند: زبان شناسان، جامعه شناسان، مردم شناسان و منتقدان ادبی و سینمایی بوده است.

رسانه های ارتباط جمعیِ غرب و به ویژه تولیدکنندگان فیلم، در جهت القای ایده های منفی دربارهٔ مسلمانان، تلاش های گسترده ای کردند. با فروپاشی اتحاد شرقی شوروی سابق و انتقال مفهوم «دشمن» و یا «دیگر» روی دنیای اسلام، این تلاش ها جنبهٔ شفاف تر و گسترده تری پیدا کرد، و به ویژه پس از واقعهٔ یازده سپتامبر، این قضیه ابعادی جدیدتر و جدی تر یافت. نظام فکری و سینمایی غرب در ادامهٔ همان پروژهٔ «دشمن سازی» همواره در صدد بوده است، روایت جدید را برای ادامهٔ حیات خود جای گزین روایت پیشین کند. در این بین، همواره «دیگری» را شیطان و خود را ضدشیطان و منجی معرفی کرده است. نیم نگاهی به برخی تولیدات هالیوود، نظیر: ماتریکس، یونگاری، مجموعه های سوپرمن، بتمن، اسپایدرمن و مرد آهنی، این نکته را به دست می دهد که هدف کلی این فیلم ها، در قالب قهرمان گرایی و منجی گرایی، نشان دادن قهرمان بودن و سیطره گرایی آمریکا و غرب است.

گونه شناسی منجی های هالیوودی

اعتقاد به منجی و موعودگرایی، در فرهنگ بیشتر ادیان کوچک و بزرگ دنیا دیده می شود. این اعتقاد در ادیان ابراهیمی، اهمیت و برجستگی بیشتری دارد. موضوع

موعودگرایی و آخرالزمان، بخشی از موضوع های اعتقادی این ادیان دربارهٔ پایان این جهان و پیدایش جهان دیگر است. می توان گفت، پدیده ای به نام موعودگرایی و گرایش به منجی، موضوعی است که نقطهٔ مشترک اغلب ادیان است؛ البته اگر تفاوت هایی در این مسیر وجود دارد، بیشتر مربوط به کیفیت وجود و ظهور منجی است، ولی در اصل وجود این مسئله، اتفاق نظر وجود دارد.

در چند دههٔ گذشته، موضوع منجی گرایی، موعودباوری و آخرالزمان شناسی به شدت مورد توجه رسانه های غربی، به ویژه رسانه های دیداری و شنیداری قرار گرفته و در طول این سال ها، صدها فیلم سینمایی با موضوعاتی چون نبرد آخرالزمان، رویدادهای آخرالزمان، ظهور مسیح به عنوان منجی موعود و... در قالب برنامه های نمایشی و مستند ساخته و پخش شده است. البته دربارهٔ چرایی و گسترش این مباحث در رسانه های تصویری غرب، دیدگاه های متفاوت و گوناگونی مطرح شده است، اما بر اساس ادله و مستندات موجود می توان گفت، دلیل این رشد و گسترش، توسعهٔ دامنهٔ نفوذ فرهنگی سیاسی جریان مسیحیت بنیادگرا (مسیحیت صهیونیستی) در طول سال های اخیر است. این جریان، با دست مایه قرار دادن آموزه های آخرالزمانی کتاب مقدس در طول سالیان اخیر، تمام تلاش خود را متوجه تحقق پیش گویی های کتاب مقدس کرده است.

منجی گرایی و مفاهیم آخرالزمانی، بستر دراماتیکی برای سینمای هالیوود است. تعداد انبوه فیلم هایی که مستقیم یا غیرمستقیم با این تِم ها ساخته شده اند، بسیار فراوانند. تکنیک های سینمایی، با جاذبه های بصری و دراماتیزه شده، تماشاگرِ این فیلم ها را بهت زده و از نکته ها و روایت اصلی داستان غافل می کند. هم چنین پایه های تئوریک و معرفتیِ این موعودگرایی در سینما، مخاطب خود را دچار حس منفعلانه ای می کند.

هالیوود نه تنها از کنار مهم ترین مقولهٔ اعتقادی سیاسی مردم جهان به نام «منجی» به سادگی و اهمال نمی گذرد، بلکه بدان توجه ویژه ای دارد؛ لذا با اختصاص سرمایه گذاری های کلان، به «منجی سازی» اهتمام جدّی می ورزد. موعودگرایی در سینمای هالیوود، در گونه ها و قالب های گوناگونی عرضه می شود که هریک پنداره ای از این مفهوم را در مخاطب بازآفرینی می کند. در ادامه، منجی های تولیدشده در هالیوود را به دو بخش «انسانی» و «غیرانسانی» دسته بندی می کنیم.

منجی های انسانی

اشاره

وجود انسان های جهش یافته با قدرت مافوق بشری، حجم بسیاری از فیلم های منجی محور را تشکیل می دهند. وجود این اَبَرانسان ها در فیلم ها، در راستای تئوری تکاملِ(۱) چارلز داروین است؛ انسان هایی که در طول دوران بشری تکامل یافته و با جهش های ژنتیکی و تلفیق با تکنولوژی، به انسان هایی با قدرت فرابشری تبدیل شده اند. خیل فیلم های منجی گرایانه با روی کرد انسانی، مبتنی بر داروینیسم سینمایی در هالیوود رو به فزونی است.

۱. منجی جادوگر

در برخی از فیلم های منجی گرایانهٔ هالیوود، عنصر سحر و جادو یا جادوگریِ مسلّح به سحر، عاملی برای نجات بشر است. در فیلم هری پاتر، منجی پسرک جادوگری است که مقابل جادوگر شر می ایستد. در فیلم معروف جن گیر نیز ناجیِ دخترک جوان آمریکایی که روح شیطانی در کالبد او حلول کرده است، کشیشان جن گیر و آشنا به سحر و فنون جن گیری هستند. این جنس از منجی را می توان در فیلم های متعددی نظیر: مومیایی۳، جست وجوگر: تاریکی برمی خیزد، شاگرد جادوگر(۲)، شرلوک هلمز(۳)، ارباب حلقه ها و قلمرو ممنوعه(۴) به وضوح مشاهده کرد.

۱- Evolution.

۲- The socerers apprentice.

۳- Sherlock Holmes.

۴- The forbidden kingdom.

۲. منجی تکنسین

این نوع فیلم ها، افرادی را منجی معرفی می کنند که توانایی های فنی خاصی دارند. این توانایی بالقوهٔ موجود در منجی، به صورت دانش و تکنولوژی ویژه وجود دارد. این تکنسین ها، منجی های بالقوه ای هستند که در صورت بروز حادثه، با اتکا به دانش و علم خود، ناجیِ نسل بشر می گردند.

در برخی فیلم ها، دانشمندان و اندیشمندان با استفاده از علم و تخصص خود، در نقش منجیِ آخرالزمان ظاهر می شوند. در این نوع فیلم ها، علم و دانش، یگانه راه حل و تنها عامل نجات انسان هاست. در این گونهٔ منجی گرایی با حذف دین، علم به عنوان ابزاری برتر، جایگاه انحصاری می یابد؛ برای مثال، در مجموعهٔ فیلم ها و انیمیشن «ماتریکس» منجی، برگزیدهٔ خدا نیست، بلکه برگزیدهٔ «مورفیوس» فرماندهٔ سفینه است. او فردی معنوی یا اخلاقی نیست، بلکه هکرِ رایانه ای است که فقط به قدرت و توان خود ایمان دارد. وی دارای قدرت های بدنی و فیزیکی است و همه چیز به باور او به خودش بستگی دارد. فیلم های: من افسانه هستم، مرکز زمین، تهاجم، ۲۸ هفته بعد، ۲۰۱۲، طوفان سیاه و... روایت گر نقش منجی های تکنسین هستند.

۳. منجی آمریکایی

در بسیاری از فیلم های هالیوودی، هنگامی که ضدمسیح، همهٔ دنیا را به نحوی مخاطره آمیز تهدید می کند، این عنصری آمریکایی است که به عنوان هوشمندترین و شجاع ترین نژاد بشری، فداکارانه دست از جان شسته و مردم دنیا را از شرّ پلیدی ها و زشتی ها نجات می دهد. در بسیاری از این فیلم ها که به جهت پر کردن خلأ روحی مخاطبان غربی از فقدان منجی و انسان کامل ساخته می شوند، منجی های آخرالزمانی به طور مشخص، آمریکایی هستند؛ برای نمونه، در فیلم «رمز اُمگا»، ارتش آمریکا، مقابل ارتشی از انسان های شرور ایستادگی می کند. آن ها به رهبری ضدمسیح در مکانی واقع در اورشلیم، علیه انسانیت صف آرایی کرده اند. ارتش برای نبرد با آن ها گسیل می شوند و سرانجام ارتش آمریکا با معجزهٔ مسیحایی پیروز می شود.

با روایت شناسیِ فیلم های آخرالزمانی سینمای هالیوود، درمی یابیم که روایت دینی پایان تاریخ، با چاشنی بازگشت مسیح، به غلبهٔ پایانی آمریکا بر تاریخ، تغییر جهت داده و انسان متعارف موجود (نه انسان کامل)، منجی جهان خواهد شد. جنس منجی در فیلم های هالیوود، با منجی موعود ادیان توحیدی، تفاوت ماهوی دارد. با قداست زدایی از منجی، عنصر معنویت در شخصیت پردازی منجی های هالیوود، جایی ندارد. پندار اومانیستی منجی های برساختهٔ هالیوود که قدرت خارق العاده اش را نه از ماورای طبیعت، بلکه به صورت طبیعی و از اعماق وجود خود کشف می کند، نجات فیزیکی و جسمی انسان را موضوع کار خود قرار می دهد؛ مثلاً در مجموعه فیلم ها و انیمیشن های «سوپرمن» که چندین عنوان از آن اکران شده، قهرمان اصلی آن اَبَرانسانی آمریکایی است که قدرت پرواز دارد و در مقابل موجودات و اَبَرانسان های شرور می ایستد. این موجودات و افراد شرور، از قدرت خود سوءاستفاده می کنند. آنان قصد تسلط بر انسان ها را دارند و در این راه، بشریت را به نابودی می کشانند.

در سینمای ضدموعودگرای هالیوود، به لحاظ گرایشات دینی، قهرمانان و منجی های آمریکایی، واجد ویژگی های ایده آل سکولار هستند؛ علاوه بر این، مباحث مرتبط با سلایق دینی قهرمانان، کوتاه تر از گرایشات مذهبی ضدقهرمانان است. به عبارت ساده تر، در فیلم های منجی گرایانهٔ هالیوود، منجی و قهرمان آمریکایی، شخصیتی مادی و غیرمعنوی دارد.

منجی های غیرانسانی

اشاره

با شروع وقایعِ آخرالزمانی و تخریب دنیا و تهدید نسل بشر، ظهور منجی ای که با تلاش و سختی فراوان موفق می شود انسان ها یا بخش اعظمی از آن ها را از خطر نجات دهد، ضروری می نماید؛ حتی اگر این نجات دهنده، از جنس انسان ها هم نباشد. عامل نجات انسان ها در بسیاری از فیلم ها، منجی های غیرانسانی هستند؛ موجوداتی که

به سبب تعامل با بشر، به صورت تصادفی یا به سبب ارتباطی که با انسان ها دارند، نسل بشر را از نابودی نجات می دهند.

۱. منجی هیولایی

خیل گستردهٔ منجی های متنوع هالیوود و بمباران حافظهٔ بشر به وسیلهٔ این ناجیان زمینی، ضربات پی درپی مهلکی را بر ذهن و روان مخاطبان خود وارد می کنند. منجی در سینمای هالیوود، به گونه ای بازر در حال حرکت به سوی شخصیت های پست و دون است. اگر دیرزمانی، منجی در سینمای هالیوود صلیب مسیحی به گردن می آویخت، امروزه شاهد شکل گیری شخصیت هایی هستیم که نه تنها فاقد اِلمان های مسیحی و نمادهای دینی در شاکلهٔ شخصیتی خود هستند، بلکه فراتر از آن، ما با منجی هایی از جنس اجنه، در سینمای هالیوود مواجه هستیم؛ هیولاهایی که از آن سوی تاریکی می آیند و دست بشریت رنجور و گرفتار را می گیرند.

فیلم هایی نظیر پسر جهنمی (Heil boy) به معرفی منجی ای می پردازد که انسان نیست، بلکه از جنیان است. در این فیلم، صراحتاً پسری از عالم اجنه معرفی می شود که میان انسان ها بزرگ شده است و زمانی که او بزرگ می شود، اتفاقاتی غیرمنتظره رخ می دهد؛ از جمله این که دروازه ای از عالم دیگر به روی جهان مادی بازمی گردد و هیولاهای عظیم، آسمان ها را فرامی گیرند. در این میان، پسر آتشین (جهنمی) که از جنس جن است، انسان را نجات می دهد و این مسئله به اندازه ای در فیلم، ملموس نشان داده می شود که مخاطب آن را می پذیرد.

برخی هیولاهایی که در فیلم های متعدد، آخرالزمانی به شمار می آیند، در برخی آثار دیگر به کمک انسان آمده و با هیولای مخرّب مبارزه می کنند. این هیولاها، نمادی از طبیعتند که در زمان لازم به کمک انسان ها می شتابند؛ برای مثال در فیلم های: تهاجم

هیولای ستاره ای، گودزیلا(۱) و آواتار به کمک انسان ها آمده و مقابل موجودات فضایی می ایستند.

۲. منجی حیوانی

منجی های حیوانی، تم و پیش زمینهٔ برخی آثار سینمایی هالیوود هستند. در فیلم «سیارهٔ میمون ها» منجی موعود، میمونی به نام «سایموس مقدس» است که در آخر فیلم ظهور می کند. در سه گانهٔ «عصـر یخ بندان» در برابر وقوع حوادث مختلف، برخی از حیوانات ماقبل تاریخ به منجی حیوانات تبـدیل می شونـد. در فیلم «یگان خوکچهٔ هندی» هم، دولت آمریکا گروهی خوکچهٔ هنـدی را بـا دی.ان.ای انسـانی پرورش می دهـد. این حیوانـات، مـأمور مخفی سازمـان جاسوسـی در مـأموریت هـای نظامی و جاسوسی می شوند. این گروه، مقابل فرد ثروتمندی که قصد تسلط بر دنیا دارد، می ایستند و او را شکست می دهند.(۲)

در بسـیاری از فیلم های آخرالزمانی، حیوانات به مـدد انسان ها آمده و نسل بشـر را از خطر نابودی نجات می دهند. فیلم های: بِن تِن، روزی که زمین از حرکت ایستاد، ثور، شناخت و ملاقات با دیو از این دسته اند.

۳. منجی روباتیک

روبـات هـا به دلیـل ارتبـاط تنگـاتنگی که در فیلم ها با انسان ها برقرار کرده و حتی در برخی آثار، جای گزینی برای انسان به شمار آمده اند، محور پاره ای از فیلم های قهرمان گرایانه و منجی گرایانه هستند؛ برای مثال، در فیلم «من، روبات»، روباتی که طراحی پیچیده و منحصر به فردی دارد، به پلیسی که در صدد نابودی رایانهٔ شورش گر است، کمک کرده و با ویروسی کردن رایانه، آن را از بین می برد.

۱- ۲۰۰۰ میلادی.

۲- محمدامین جندقی، آخرالزمان و آینده گرایی سینمایی، ص۲۲۶.

در فیلم مرد آهنی، «تونی استارک»، شخصیت اصلی فیلم به کمک روباتی بسیار پیشرفته و قرار گرفتن در قالب آن، به ناجی آمریکا در برابر تهاجمات دشمنان تبدیل می شود.

سوپراستاریسم در سینمای هالیوود

سوپراستار، فردی است که در حوزهٔ خاصی، توانایی استثنایی و منحصر به فردی دارد. کلماتی نظیر: قهرمان، اَبَرمرد، فوق ستاره و اسطوره، واژگانی مترادف با این مفهوم هستند. به فرایندی که تلاش می کند، سوپراستارسازی را در سطح جامعه تئوریزه کند، سوپراستاریسم می گویند.

سوپراستاریسم یا قهرمان گرایی، نیازی روانی است که در انسان ها وجود دارد. ویژگی قهرمان گرایی در همهٔ فرهنگ ها به چشم می خورد، زیرا انسان ها عادت دارند در مسیر پویش کمال و جمال، به سوی انسان های برتر و الگوهای مبارزه و افتخار جذب شوند و حس قهرمان گرایی خود را در عشق ورزیدن به آن الگوها اشباع کرده و از آن ها الهام می گیرند.

قهرمان در هر فرهنگی، اسطورهٔ عینی و مجسمهٔ آرمان های آن جامعه است و افراد در وجود قهرمانان، به دنبال آرمان ها و آرزوهای دست نیافتنی خویش هستند. اسطوره ها، نماد رفع نیازها و تخلیهٔ هنجارهای درونی ملت ها، در عرصهٔ فرهنگ هستند. کشور آمریکا به علت نداشتن عقبهٔ تاریخی و خلق اسطوره های ملی و فراملی، برای پاسخ گویی به احساسات مردم و مخاطبان خود، به اسطوره سازی و قهرمان گرایی دست می زند.

بشر مدرن، در اثر القائات مادی، به شدت دنیازده گردیده و استغنای خود را در این سوپراستارها (اَبَرقهرمان ها)، که نماد قدرت های مادی هستند، جست وجو می کند. این اَبَرقهرمانان به طور فزاینده ای در مخاطب آمریکایی و غربی خود، با توجه به

هم ذات پنـداری مخاطبان با قهرمانان، احساس کاذب و روحیهٔ اعتماد به نفس ایجاد می کند، که با توجه به جایگاه آمریکا در جامعهٔ جهانی و بحران های گستردهٔ انسان غربی در عصـر جدید، تزریق این حس کاملاً ضـروری می نماید؛ اَبَرانسان هایی که خود به انحرافات اخلاقی، رفتاری و شخصیتی مبتلا هستند.

به هر حـال، سوپراسـتاریسم که ارزشـی بصـری است، نقش بسـیار مهمی در مهندسـی تصویری هالیوود دارد. قهرمان هایی که اساس صنعت سینمای آمریکا، بر جذابیت فیزیکی و قدرت فوق طبیعی آن ها استوار است، به عنوان الگوی تیپیکال جوانان در سراسـر جهان، بر اساس زیبایی شناسی هالیوود معرفی می گردند. در فرهنگ زیباشناختی هالیوود، انسانِ سفیدپوست و سیمین تن با عضلاتی برجسته، که قالب استاندارد انسان است، در قامت قهرمان جلوه می کند و در مقابل، صفی طولانی از موجودات شرور که مخل نظم جهانی و موجب شیطنت و شرارت در عالم هستند، می ایستد و از فرهنگ آمریکایی دفاع می کند.

ترویـج ایسـتارها و انگـاره هـای غربی از پایـان جهـان، از موضوعاتی است که در فیلم های هالیوود دنبال می شود. القای ایـدهٔ پایـان تیره و تـار جهـان و نقش غـالب آمریکـا (قهرمـان) برای نجات نوع بشـر، تِم اصـلی فیلم های منجی محور هالیوود است. مصـداق «منجی» در نظـام تصویری غرب، نمی توانـد شـخص یـا مکتب خاصـی باشـد، بلکه «قـدرت برتر» است؛ همـان که در اصـطلاحِ سیاسـی به آن «اَبَرقـدرت» گفته می شود که مصداق عینی آن آمریکاست. آمریکا همان گونه که در فلسـفهٔ سیاسـیِ نظام لیبرال دموکراسـی، خود را پایان جهان می نامد و در ادبیات و عمل کرد سیاسی، منجی بشریت می خواند،(۱) در سینما و ادبیات فیلم سازی نیز، منجی جامعهٔ جهانی معرفی می شود؛ لذا در تصویربندی فیلم های هالیوود، همواره شخصـی آمریکایی، منجی معرفی می گردد.

۱- جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور اسبق آمریکا در طی سخنرانی اعلام کرد: «من از طرف خدا منجی بشریت هستم.»

سیر تکاملی منجی های آمریکایی در سینمای هالیوود

زورو: Zorro

سیاست گذاران و پاهای نامرئی قدرت نرم هالیوود، برای ذائقه سازی در هر عصر و نسلی، به خلق قهرمان و منجی دست زده اند. با گذشتن دورۀ گاوچران ها (Cowboy) در تاریخ کوتاه پیدایش آمریکا و فرارسیدن دوران شکل دهی مدنی و عصر قانون مندی آمریکا، مردی ناشناخته در میان هرج ومرج و آنارشیست اجتماعی در آمریکا، با حرکات فوق العاده، طی الارض، کارهای خارق العاده، با شمشیری تعیین کننده و عدالت خواه ولی غایب از انظار، در میان مردم جلوه کرد که نماد عدالت اجتماعی آمریکای مدنی شده بود. «زورو» ابرمردی بود که نابسامانی های اجتماعی آمریکا را به سامان می رساند.

قصه های زورو در سال ۱۹۱۹میلادی نوشتۀ «Mc Calley» تحت عنوان نفرین کاپیسترانو(۱)، در مجلۀ The Pulp به چاپ می رسید که از سوی شرکت صهیونیستی دیسنی برای فیلم سازی، مناسب شناخته شد و با سرمایه گذاری کلان در تولید، توزیع و تبلیغ، جهانی شد.

سوپرمن: Superman

اسطورۀ سوپرمن، نسل دوم منجی های آمریکایی در هالیوود بود که به شقیقۀ مخاطب جهانی شلیک شد. قصه های «سوپرمن» توسط نویسندۀ آمریکایی (جری سیگل) به عنوان نماد فرهنگ آمریکایی و منجی ای با قدرت فوق العاده نوشته شده است. شخصیت او کودکی است که در بدو تولد به آسمان رفته و سپس با مَنشی مورد تحسین و قدرتی خارق العاده به زمین برمی گردد تا منشأ نجات بشر شود. سوپرمن،

۱- The curse of capistrano.

برخلاف زورو، دیگر متعلق به عصر کابوی ها نیست؛ لذا گسترهٔ اقدامات او نیز محدود به آمریکای لاتین نیست.

داستان سوپرمن برای اولین بار در سال ۱۹۳۸میلادی به عرصهٔ قصه های رادیویی و سپس فیلم و سریال وارد شد. این مجموعه به کارگردانی «ریچارد دامز» در سال ۱۹۷۸ میلادی بر اساس داستان های مصوّر سوپرمن ساخته شد. قسمت دوم این فیلم نیز در سال ۱۹۸۰ و سوپرمن۳ در ۱۹۸۳ میلادی ساخته شد و درست هنگامی که آمریکا احتیاج به خودنمایی سیاسی و جهان گشایی نظامی بیشتری داشت، چهارمین قسمت از سری فیلم های سوپرمن با نام «بازگشت سوپرمن در سال ۲۰۰۶» به بازار عرضه شد.

او با قدرت مافوق بشری و سپر محافظ (S) روی سینه و لباسی مرکب از دو رنگ قرمز و آبی (نماد پرچم آمریکا)، به جنگ نیروهای شرور می رفت تا نجات بشریت را رقم بزند. سوپرمن، منجی آمریکایی است که با قدرت پرواز، سعی در سرکشی به اقصی نقاط عالم دارد و با نظم پذیر کردن جوامع به نجات بشریت می پردازد.

با فرارسیدن اوج درگیری های جنگ سرد، رقابت سختی میان اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحدهٔ آمریکا وجود داشت. جنگ سرد، اصطلاحی است که به دوره ای از تنش ها، کشمکش ها و رقابت ها در روابط آمریکا، شوروی و هم پیمانان آن ها در طول دههٔ ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ میلادی اطلاق می شود. در طول این دوره، رقابت میان دو ابرقدرت در عرصه های گوناگون نظامی، اقتصادی، ایدئولوژی، توسعهٔ فناوری و ورزش ادامه داشت. گروهی از آثار سینمایی و تلویزیونی، به موضوع نزاع سیاسی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد و مسائل میان دو کشور پرداختند. مجموعه فیلم های راکی (Rocky) و رمبو (Rambo) از فیلم هایی است که

تقابل شرق و غرب را به تصویر کشیده است. فیلم راکی۲(۱)، نمایش تمثیلِی جنگ سرد شوروی و آمریکا در رینگ مشت زنی است. در این فیلم نمایندهٔ آمریکا، «سیلوستره استالونه» در نقش راکی، موفق می شود حریف روسی خویش را مغلوب کند؛ علاوه بر این، مجموعهٔ ۲۲ قسمتی جیمز باند،(۲) مأمور دو صفر هفت نیز، یکی از مجموعه هایی است که رخدادهای میان دو کشور را در جنگ سرد به نمایش گذاشت.

بت من: Batman

بت من، محصول شرکت بزرگ و صهیونیستی برادران وارنر (Warner bros)، در اواخر ۱۹۶۰ میلادی وارد عرصهٔ فیلم و سریال شد. اصل سوژه، پرداخت داستانی به زندگی شخصی آمریکایی به نام «بروس وین»(۳) است که در کودکی، شاهد قتل پدر و مادرش بوده است و در صدد انتقام گیری به کسب قدرت می پردازد؛ لذا نماد ظلم ستیزی و انتقام از جنایت کاران (منجی) می گردد. به تعبیری بت من، نماد سیستم پلیسی آمریکاست که به سلاح علم و تکنولوژی نیز مجهز شده است. او در سراسر آمریکا در دفاع از مظلومان، به جنگ جریان های مخوف و پیچیده می رود و همچون زورو و سوپرمن، قدرت خارق العادهٔ شخصی، طی الارض، پرواز در آسمان و... دارد که تکنولوژی نیز به آن افزوده شده است.

بت من به معنای «مرد خفاش» است و خفاش، سمبل خون آشامی است. او در انتقام از قتل پدر و مادرش، خون های زیادی به زمین می ریزد، اما روایت داستان، القا می کند که خون ریزی، اگر از سوی منجی آمریکایی باشد، در جهت نجات بشریت است.

۱- Rocky II.

۲- James Bond.

۳- Bruce wayne.

سری فیلم هـای بت من در سال ۱۹۸۹ به کـارگردانی «تیم برتون» آغـاز شـد. در این فیلم، مایکل کیتون در نقش «بروس وین» (بت من) و جـک نیکلسـون نیز در نقش «زوکر» بـازی کردنـد. این فیلم از ۲۳ ژوئن ۱۹۸۹ اکران خود را در سـینماهای جهان آغاز کرد و در نهایت، به فروش جهانی بالغ بر ۴۱۱ میلیون دلار دست یافت.

می توان گفت، مجموعه فیلم های ابرقهرمانی که بر اساس شخصـیت تخیلی بت من ساخته شـده انـد، تاکنون برترین فیلم های ابرقهرمانی جهان بوده اند؛ فیلم هایی که تاکنون چندین میلیارد دلار برای کمپانی های سازنده، به ارمغان آورده اند. «بازگشت بت من»، «بت من برای همیشه»، «بت من و رابین»، «بت من آغـاز می کنـد»، «شوالیـهٔ تـاریکی» و «شوالیـهٔ تاریکی برمی خیزد»، فیلم هـایی هسـتند که در ادامـهٔ مجموعه فیلم هـای بت من ساخته شـده انـد. در هر یک از این فیلم ها، بت من به عنوان ضـمیر ناخودآگاه جامعهٔ آمریکایی، بازآفرینی شده است که به مقابله با شر می رود.

مرد عنکبوتی: Spider man

قصه های مرد عنکبوتی نیز مربوط به دهـهٔ ۱۹۶۰ میلادی است که در مجله ای به نام The Amazing Spider man به چاپ می رسـید. این سری قصه ها در دههٔ ۱۹۷۰ به شـکل دیگری درآمد و از سال ۲۰۰۰ میلادی به بعد، اکران سـینمایی اش جهانی و درآمدزا شد. گفتنی است، فیلم برداریِ ساختار جدید، در سال ۲۰۰۱ در کالیفرنیا و نیویورک صورت گرفت.

مرد عنکبـوتی، شخصـیتی پنهـان، غـایب از نظر، ناشـناخته، نقـاب دار، مبـارز و مهم تر از همه عـدالت خواه است. او منجی ای آمریکـایی بـا قـدرتی فوق العـاده است که برای نجات و رهایی بشـریت، به مبارزه با ظلم می پردازد. مرد عنکبوتی توانست به سان سایر منجی های آمریکایی گذشته، نسل دیگری از جهانیان را با خود همراه کند.

در سـال ۲۰۰۱ میلادی قسـمت اول از سـری مرد عنکبـوتی بـه بـازار عرضه شـد. پس از مـدتی قسـمت دوم و در نهـایت، مرد عنکبوتی۳ در سال ۲۰۰۷ میلادی راهی بازار

شـد. در این سه گانـهٔ عنکبوتی، قهرمـان داسـتان که نقش منجی را برای مردم شـهر دارد، به وسـیلهٔ نیش عنکبوتی دچـار تغییر ژنتیکی می شود و به توانایی های عنکبوتی دست می یابد. این فرد در ابتدا از این نیرو برای پیش برد اهداف شخصی بهره می گیرد، ولی به تدریج تبدیل به قهرمان شهر می شود و با مجرمان مبارزه می کند.

رنگ لباس کاراکتر مرد عنکبوتی، همچون سوپرمن و سایر سوپراستارهای هالیوودی، ترکیبی از دو رنگ آبی و قرمز است که رنـگ هـای اصـلی پرچم ایالات متحـدهٔ آمریکاست. سریِ سه گانـهٔ مرد عنکبوتی به عنوان یکی از مجموعه های پرطرف دار تولیـد هـالیوود، به مردم عرضه شـد. پس از تولیـد این مجموعه، موج اسـتفاده از کاراکتر مرد عنکبوتی در محصولات تجاری، تبلیغـاتی، آموزشـی و... در جهـان به راه افتـاد و بـا برگزاری جشـنواره هـا و همـایش ها برای این فیلم، مرد عنکبوتی چهره ای جهانی و محبوب شد.

این فیلم به کارگردانی «سام رایمی» و بازی «توبی مگوایر» ساخته شد، اما وقتی کارگردان مرد عنکبوتی جلوی دوربین ها قرار گرفت و اعلـام کرد که بـا سـاخت این فیلم، لایـه هـای پنهـان و عمیق سـیاست خارجی آمریکا را در آن صـحنه پردازی کرده است، فلسفهٔ سوپراستاریسم هالیوودی در چند دههٔ اخیر، به شکل آشکارتری خودنمایی کرد.

مرد آهنی: Iron man

فیلمِ مرد آهنی، محصول سـال ۲۰۰۸ میلادی آمریکاست. این فیلم با کارگردانی «جان فاورو» در اسـتودیوی مارول سـینماتیک یونیورسال ساخته شد. رابرت داونی در نقش «تونی استاركِ»، ستارهٔ اصلی فیلم است؛ کسی که با دانش مهندسی خود، زرهی آهنین و روباتیک ساخته و به اَبَرقهرمان تبدیل می شود. گفتنی است، بنیاد فیلم آمریکا، این فیلم را یکی از ده فیلم برتر معرفی کرد. در هفتم می ۲۰۱۰، قسمت دوم فیلم ساخته شد و در سال ۲۰۱۳ نیز مرد آهنی۳ به کارگردانی «شین بلک» وارد بازار شد تا ضد ضربه بودن و نفوذناپذیری فرهنگ و تمدن آمریکایی را به جهانیان ثابت کند.

مرد آهنی، یکی از فیلم هایی است که سینمای غرب در راستای اهداف صهیونیستیِ نظام سلطه و در قالب قهرمان سازی های گوناگون خود، ساخته است. مهم ترین مسئله ای که در سینمایی مرد آهنی روی آن مانور داده شده، این نکته است که به طور مستقیم به دزدی تسلیحاتی، توسط گروهکی به ظاهر اسلامی اشاره دارد.

درون مایه های سیاسی در بستر نامرئی فیلم های اسطوره گرا، جزء لاینفک ژانر اَبَرقهرمانی است. هر کدام از این سوپرقهرمان ها، نماد یکی از قدرت های آمریکاست؛ نماد وطن پرستی (کاپیتان آمریکا)، نماد پلیس هوش مند (بت من)، نماد صنعت دفاعی آمریکا (مرد آهنی) و... . تمام این نمادها به طرز ماهرانه ای در لایه بندی فیلم ها قرار می گیرند و نشانه هایی ریز در بین دیالوگ ها وجود دارد و بیننده در پایان فیلم، این پیام ها را در ضمیر ناخودآگاه خود ذخیره سازی می کند.

در نسخهٔ اول مرد آهنی، گروه های مقاومت و جهاد اسلامی، سارقان تسلیحات کشتار جمعی معرفی می شوند. در ابتدای فیلم، هنگامی که تونی استارک به کمیتهٔ نیروهای مسلح سنای آمریکا احضار و سلاح مرد آهنی او تهدید تلقی می شود، دو فیلم از ساخت سلاح در ایران و کرهٔ شمالی را نشان می دهد و این دو کشور را به تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا معرفی کرده و می گوید: «تهدید فوری این ها هستند... من بازدارندهٔ دیگران از حملهٔ اتمی به کشورمان هستم.»

در بافت سینمای هالیوود، اسطورهٔ استثنایی بودن آمریکایی ها حاکم است. فیلم «کاپیتان آمریکا» نشان می دهد که چگونه این قهرمان به نماد آرمان ملی تبدیل شده، در نقش راهبر اخلاق گرای قدرتمند به نام امنیت امپریالیسم عمل می کند، اما در حقیقت، این تصویر امپریالیسم است که از دید استعمارگر برای استعمارشونده، در دل روایت سینمایی گنجانده شده است. پیروزی امپریالیسم در دل گفتمان های «نجات»، لاپوشانی می شود. این قهرمانان آمریکایی، پرتوهای عدالت و دانایی را در جهت هژمونی آمریکا، در سطح جهان ساطع می کنند.

در این گـونه فیلـم هـا، آمریکـا، بـه مثابـۀ جـامعه ای در خطر (Society under threat) اسـت و قهرمـان فرهمند (charismatic hero) آمریکایی با ضدقهرمان عاری از صـفات انسانی (Dehumanize villain) مبارزه می کند و به گونه ای نمادین، بر شـر پیروز می شود. قاعدۀ پذیرفته شدۀ قهرمان غربی و ضدقهرمان غیرغربی، دیالکتیکِ از پیش تعیین شدۀ هالیوود را صورت بنـدی می کنـد؛ به طوری که جابه جایی در اصول این قاعدۀ بازی، نوعی انحراف از منطق هنجاری پذیرفته شـده است که خیر غربی و شرّ شـرقی در آن از هم متمایز می شونـد؛ حتی هنگامی که ماجرای فیلم در کشور دیگری رخ می دهد، روایت داستان بر قهرمان آمریکایی متمرکز است. در فیلم آخرین سامورایی(۱)، قهرمان فیلم با بازی «تام کروز» در نقش آخرین سامورایی، علی رغم این که تقریباً تمام روایت در ژاپن رخ می دهد، باز هم آمریکایی است.

در انواع فیلم های آخرالزمانی، مقصد نهاییِ تاریخ، غرب است و بشـریت به سـمت غرب به عنوان مأوای اصـلی و مدینۀ فاضله در حرکت است. در این فیلم ها که بر پایۀ تقابل خیر و شر بنا شده است منجی، که نماد خیر است، در مقابل نیروهای اهریمنی قرار می گیرد. منجی در اغلب این فیلم هـا انحصـاراً آمریکـایی است که پیـام آور صـلح و پیـامبر رحمت برای جهانیان است و شرق و غرب در تقابل معنایی در این فیلم ها بیان شـده اند. شـرق، نماد فقر، فلاکت و خشونت است و غرب، سـمبل پیشـرفت، حیات و تجـدد. غرب گرایی و پیوند معنایی غرب، به ویژه آمریکا، در مرکزیت حوادث آخرالزمان و محل تجلی منجی، همان فراروایت و ایدئولوژی پسامعنایی این فیلم هاست؛ گویی سینمای هالیوود با تسخیر تصویر و روایت داستانی، می کوشد منجی را منحصر به آمریکا معرفی کند.

۱- The last samurai.

در خاتمه، می توان مؤلفه های عمدهٔ فیلم های منجی گرایانه را در چند بند ساده دسته بندی کرد؛ نشان دادن فرد آمریکایی به ناجی بشریت، ترویج اندیشهٔ آمریکای منجی یا منجی آمریکایی، ارائهٔ تصویری اهریمنی از مسلمانان به نیروی ضدمنجی و القای غلبهٔ نهاییِ تمدن غرب، از ایستارهای عمدهٔ این فیلم ها هستند.

نتیجه گیری

فصل حاضر، به سینمای هالیوود، اصلی ترین ابزار تهاجمی غرب در قبال آموزهٔ مهدویت، پرداخت. در گفتار اول، به جایگاه و نقش رسانه ها در جهان جدید، ریشه های یهودی صهیونیستی هالیوود و به مفهوم هالیوودیسم، که حلقهٔ نامرئی حاکم بر سینمای هالیوود است، اشاره شد. در گفتار دوم نیز سوژهٔ آخرالزمان، یکی از اهداف مورد نظرِ نظام تصویری غرب در راستای تحریف مهدویت، مورد بررسی قرار گرفت و پس از ذکر انواع آخرالزمان و مقاطع شکل گیری فیلم های آخرالزمانی، به تحلیل استراتژی های هالیوود در قبال موعودگرایی اسلامی پرداخته شد. گفتار سوم نیز به روایت سینمای قهرمان گرای غرب در قبال مقولهٔ منجی گرایی و بررسی مصداق شناسی این منجی ها در سینمای هالیوود پرداخت.

جمع بندی و نتیجه گیری پایانی

پژوهش حاضر، علاوه بر ترمینولوژی و اصطلاح شناسی «غرب»، به بررسی ادوار تاریخی غرب، مبانی نگرشی و عناصر فکری و فرهنگی دو تمدن غرب و اسلام پرداخت و پس از بازشکافی روند تاریخی منازعات غرب با اسلام، این براینـد حاصل گردید که تمدن غرب به طور کلی، در سه موج: جنگ های صلیبی، اسلام ستیزی در پوشش خاورشناسی و تهاجم همه جانبهٔ دوران معاصر، با جهان اسلام برخورد داشته است. این برخوردها و منازعات فیزیکی، پیش از این که به عدم مراعات عرف دیپلماتیک از جانب طرفین نزاع مرتبط باشد، محصول تضاد و تعارض بنیادین و ایدئولوژیک در قشای مرکزی و زیرینی این دو تمدن است که با پنهان شدن در لایه های مرکزی و معرفتی در هر دو تمدن، به صورت سطحی و ظاهری در قالب جنگ ها، لشکرکشی ها و گفت وگوهای سران سیاسی دو جبهه، خودنمایی می کند. به طور ویژه آموزهٔ مهدویت، در سه بازهٔ زمانی و سه پیش آمد تاریخی مورد توجه و اقبال از سوی غرب قرار گرفت؛ در جریان تشکیل و تأسیس فرقهٔ بابیت و بهائیت، قیام محمد احمد سودانی در آفریقا و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران.

اندیشهٔ موعودگرایی و منجی باوری، از فراگیرترین اندیشه های بشری است. شاید بتوان اندیشهٔ نجات و اعتقاد به منجی موعود را در ردیف گسترده ترین دل مشغولی های عمومی بشر، همچون اعتقاد به توحید، تداوم حیات پس از مرگ و ضرورت ارتباط آسمان با زمین دانست. در عصر معاصر، اندیشهٔ نجات و موعودباوری که در غرب آن را معادل مسیحاگرایی (Messianism)، آینده گرایی (Futurism) و هزاره گرایی (Millenialism) به حساب می آورند، شاید بیش از هر زمان دیگری مورد توجه قرار گرفته است. اهمیت این موضوع، فقط در این نیست که بسیاری از ملت ها و مذاهب

جهان، موعودباورند، بلکه ضرورت این بحث از آن منظر است که موعودباوری به عنوان پدیدهٔ دینیِ رو به رشد، در معادلات سیاسی و فرهنگی جهان معاصر تأثیرگذار است.

با پدید آمدن جریان مسیحیان صهیونیست در اواخر قرن نوزدهم و تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸میلادی، و هم چنین با بروز و ظهور این جریان آخرالزمان گرا در لایه های سیاسی داخلی و خارجی ایالات متحدهٔ آمریکا از سویی، و به صحنه آمدن دین اجتماعی به جای دین فردی و ظهور اسلام سیاسی در قالب گفتمان جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، تعارضات ایدئولوژیک و آخرالزمانی جبههٔ غرب و جهان اسلام، رنگ سیاسی به خود گرفت.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سیاسی شدن و ایدئولوژیزه شدن آموزهٔ مهدویت در قالب انقلاب اسلامی ایران، نه تنها قالب های تعارضی معرفتی و فرهنگی دو تمدن اسلام و غرب فعال گردید، بلکه توانست ادبیات و واژگان چالشی جدیدی را نیز بازتولید کند. با سامان دهی جدال های نهفته و تفاوت های تاریخی هویتی در بستر فرایندهای استراتژیک، زمینه های خلق استراتژی های هدف مند و بازتولید تکنیک سازی های هوش مندانه علیه آموزهٔ مهدویت به عنوان جوهر اسلام سیاسی، پدید آمد. تولید نظریه های رقیب و موازی، ساخت دشمن فرضی، اسلام هراسی، مهار و کنترل گرایی انقلاب اسلامی و جداسازی تشیع از اسلام، مهدی هراسی، عملیات روانی و نبرد رسانه ای، ساخت و تولید بازی های رایانه ای و انیمیشن با مضمون آخرالزمان گرایی، فریب و چوپان دروغ گو، حمایت حداکثری از صهیونیسم و تقویت ایدئولوژی آرماگدونیسم، از اقدامات و استراتژی های فعال غرب در زمینهٔ کاهش موج مهدی گرایی در جهان است.

برای صاحبان قدرت و سرمایه در آمریکا و غرب، این امر اثبات شده است که نمی توان بدون مدیریت افکار عمومی بر جهان سلطه پیدا کرد و تا زمینهٔ روانی مناسبی فراهم نباشد، استراتژی ها و اقدام ها پیش نخواهند رفت. سینمای هالیوود، بزرگ ترین مرکز تولید فیلم در جهان، به مدد مالکان صهیونیست خود آمد و با پرداختن به دو مقولهٔ آخرالزمان و منجی گرایی، به نزاع با روایت اسلامی از این دو مفهوم برخاست.

هالیوود با هدف قرار دادن انتظار مهدی(عج) و تغییر در مسیر این انتظار، مبتنی بر قرائات توراتی و انجیلی، روی کرد جدیدی از موعودگرایی و آخرالزمان را ارائه می کند. سینمای هالیوود، علاوه بر معرفی مسیح علیه السلام به منجی آخرالزمان، با تصویرسازی از شیطان و ضدمسیح، سعی در تطبیق آن به مسلمانان و منجی اسلامی دارد. دسته ای از فیلم های هالیوودی، با پرورش این روی کرد و ترسیم مغرضانهٔ مسلمانان و کشورهای اسلامی به عنوان پیروان شیطان، به گونه ای از دشمن سازی روی می آورند. در این گونه فیلم ها که شیطان را شرقی و شرق را شیطانی معرفی می کنند، شیاطین شرقی از بلاد اسلامی برخاسته و نیمهٔ غربی عالم را مورد تاخت وتاز قرار می دهند.

بنابراین، دنیای غرب با اتکا به صنعت فیلم سازی هالیوود، به تهاجم گستردهٔ ضدفرهنگی، علیه دنیای اسلام اقدام کرده که آموزهٔ مهدویت و آخرالزمان اسلامی، یکی از محورهای اصلی این تهاجم تصویری غرب است.

کتابنامه:

۱. امین جندقی، جواد، آخرالزمان و آینده گرایی سینمایی، چاپ اول: ولاء منتظر، قم ۱۳۹۱.

۲. آربلاستر، آنتونی، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه: عباس مخبر، چاپ سوم: علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.

۳. آرون، ریموند، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه: باقر پرهام، چاپ دوم: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۰.

۴. آل احمد، جلال، غرب زدگی، فردوس، تهران ۱۳۷۲.

۵. بروجردی، مصطفی و عباس نجفی فیروزجانی، روابط اسلام و غرب و تأثیر آن بر سیاست خارجی، ج۱۰۱، معاونت پژوهش دانشگاه آزاد اسلامی، دفتر گسترش تولید علم، تهران ۱۳۸۷.

۶. بشریه، حسین، دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی، علوم نوین، تهران ۱۳۷۴.

۷. بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، ج۲، چاپ اول: نشر نی، تهران ۱۳۷۸.

۸. بشیریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، چاپ هفتم: نی، تهران ۱۳۸۰.

۹. بلاستر، آنتونی، لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط، ترجمه: عباس مخبر، ج۲، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۷.

۱۰. بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟، چاپ دوم: سروش، تهران ۱۳۸۴.

۱۱. بیچرانلو، عبدالله، بازنمایی ایران و اسلام در هالیوود، پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات وزارت ارشاد، تهران ۱۳۹۱.

۱۲. توال، فرانسوا، ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه: کتایون باصر، چاپ سوم: ویستار، ۱۳۸۷.

۱۳. توماس، هنری، بزرگان فلسفه، ترجمه: فریدون بدره ای، چاپ چهارم: علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.

۱۴. تونی، دیویسن، اومانیسم، ترجمه: عباس مخبر، چاپ اول: نشر مرکز، تهران ۱۳۷۸.

۱۵. ثواقب، جهانبخش، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، چاپ دوم: بوستان کتاب، قم ۱۳۸۷.

۱۶. جمعی از نویسندگان، گونه شناسی اندیشهٔ منجی موعود در ادیان، چاپ اول: دانشگاه ادیان و مذاهب، قم ۱۳۸۹.

۱۷. حائری، عبدالهادی، ایران و جهان اسلام، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۱۸. حسینی بهشتی، علی رضا، جستارهایی در شناخت اندیشهٔ سیاسی معاصر غرب، مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، تهران ۱۳۸۳.

۱۹. حمودی یسوعی، صبحی، معجم الایمان المسیحی، دارالمشرق، بیروت ۱۹۹۴.

۲۰. حمید الفتلاوی، مهدی، سقوط اسرائیل، ترجمه: محمدباقر ذوالقدر، چاپ سوم: بوستان کتاب، قم ۱۳۸۶.

۲۱. خاکی قراملکی، محمدرضا، گفتمان تجدد، چاپ دوم: کتاب فردا، قم ۱۳۹۱.

۲۲. داوری اردکانی، رضا، دربارهٔ غرب، چاپ اول: هرمس، تهران ۱۳۷۹.

۲۳. دکمیجان، هرایر، اسلام در انقلاب و جنبش های اسلامی معاصر در جهان غرب، ترجمه: حمید احمدی، چاپ چهارم: کیهان، تهران ۱۳۸۴.

۲۴. ذاکری، قاسم، صهیونیسم مسیحی و خاستگاه مذهبی حمایت آمریکا از اسرائیل، کتاب آمریکا۳، مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات ابرار معاصر، تهران ۱۳۸۲.

۲۵. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، کانون اندیشهٔ جوان، تهران ۱۳۷۹.

۲۶. رندال، هرمن، سیر تکامل عقل نوین، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج۲، چاپ دوم: علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۶.

۲۷. رهبر، عباسعلی، غرب و تجدید حیات اسلام، چاپ اول: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، تهران ۱۳۹۲.

۲۸. رهدار، احمد، غرب شناسی علمای شیعه در تجربهٔ تاریخی ایران معاصر، چاپ اول: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم ۱۳۹۰.

۲۹. زرنشان، شهریار، مبانی نظری غرب مدرن، چاپ اول: کتاب صبح، ۱۳۸۱.

۳۰. زیبایی نژاد، محمدرضا و سبحانی، محمدتقی، درآمدی بر نظام شخصیتی زن در اسلام، دارالثقلین، قم ۱۳۷۹.

۳۱. ساروخانی، باقر، درآمدی بر دائره المعارف علوم اجتماعی، مؤسسه کیهان، تهران ۱۳۷۰.

۳۲. ساندرس، فرانسیس استونر، جنگ سرد فرهنگی، ترجمه: بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، انتشارات غرب شناسی، تهران ۱۳۸۲.

۳۳. سایزر، استیون، پیش گویی ها و آخرالزمان، «معبد یهودی مسیحیان صهیونیسم»، ترجمه: فاطمه شفیعی سروستانی، موعود، تهران ۱۳۸۵.

۳۴. سردار، ضیاءالدین، چرا مردم از آمریکا متنفرند؟، ترجمه: عظیم فضلی پور، چاپ اول: اطلاعات، تهران ۱۳۸۳.

۳۵. سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۷.

۳۶. سمتی، محمدمهدی، عصر سی ان ان و هالیوود، ترجمه: نرجس خاتون براهوئی، نشر نی، تهران ۱۳۸۵.

۳۷. شجاعی مهر، رضا، مهدویت؛ هویت انقلاب اسلامی، چاپ اول: مؤسسهٔ انتشاراتی امام عصر(عج)، چاپ اول، قم، ۱۳۹۱.

۳۸. شفیعی سروستانی، محمد، موعود عصر(عج)، چاپ اول: انتشارات موعود، تهران ۱۳۸۵.

۳۹. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، نشر حر، قم ۱۳۶۱.

۴۰. شیخ صدوق، التوحید، تصحیح و تعلیق السید هاشم الحسینی الطهرانی، منشورات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ۱۳۸۲.

۴۱. صاحب خلق، نصیر، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، چاپ اول: هلال، تهران ۱۳۸۴.

۴۲. صفاتاج، مجید، سینمای سلطه، چاپ سوم: سفیر اردهال، ۱۳۸۸.

۴۳. طاهری بنچناری، میثم، فرهنگ و تمدن غرب از دیدگاه امام خمینی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۸.

۴۴. طاهری، حبیب الله، بررسی مبانی فرهنگ غرب، چاپ اول: بوستان کتاب، قم ۱۳۸۳.

۴۵. طباطبایی، محمدحسین، شیعه در اسلام، کتابخانهٔ بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۵۴.

ص: ۲۸۱

۴۶. عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفهٔ سیاسی غرب: عصر جدید و سدهٔ نوزدهم، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۶.

۴۷. عزتی، ابوالفضل، نفوذ اسلام در اروپا در قرون وسطا، دارالتبلیغ اسلامی، قم تهران ۱۳۷۹.

۴۸. علوی طباطبایی، سید ابوالحسن، هالیوود و فرجام جهان، چاپ اول: هلال، تهران ۱۳۸۶.

۴۹. علی بابایی، غلام رضا، فرهنگ علوم سیاسی، چاپ دوم: ویس، تهران ۱۳۶۹.

۵۰. عمیدزنجانی، عباس علی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، کتاب سیاسی، تهران ۱۳۷۱.

۵۱. عنایت، حمید، پیشگفتار بر کتاب: علی تهرانی، طرح کلی نظام اسلامی.

۵۲. عنایت، حمید، شش گفتار دربارهٔ دین و جامعه، چاپ دوم: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹.

۵۳. فرج نژاد، محمدحسین، اسطوره های صهیونیستی سینما، چاپ اول: هلال، ۱۳۸۸.

۵۴. فولر، گراهام، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۳.

۵۵. کاشانی، مجید، غرب در جغرافیای اندیشه، مؤسسهٔ فرهنگی دانش و اندیشهٔ معاصر، تهران۱۳۸۰.

۵۶. کاظم محمد، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۳.

۵۷. کاظم، محمد، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، چاپ اول: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۳.

۵۸. کرسون، آندره، فلاسفۀ بزرگ، ترجمه: کاظم عمادی، چاپ چهارم: صفی علیشاه، تهران ۱۳۶۳.

۵۹. کریمیان، احمد، یهود و صهیونیسم، چاپ اول: مؤسسۀ بوستان کتاب، قم ۱۳۸۴.

۶۰. کمیسیون امنیت ملی آمریکا، استراتژی آمریکا برای قرن جدید، ترجمه: پیروز ایزدی، افوس، تهران ۱۳۸۰.

۶۱. کنعان، جورجی، میراث اسطوره ها، ترجمه: گروه ترجمه مؤسسۀ موعود، هلال، تهران ۱۳۸۶.

۶۲. گابلر، نیل، امپراتوری هالیوود، ترجمه: الهام شوشتری زاده، عابد، تهران ۱۳۹۱.

۶۳. گنون، رنه، بحران دنیای تجدد، ترجمه: ضیاءالدین دهشیری، چاپ اول: دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۹.

۶۴. گوین ویلکینز، کارین، هالیوود و امنیت، ترجمه: عبدالله بیچرانلو، چاپ اول: دفتر مطالعات و برنامه ریزی رسانه ها، تهران ۱۳۹۲.

۶۵. گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، ج۲، نشر نی، تهران ۱۳۷۴.

۶۶. لاتوش، سرژ، غربی سازی جهان، ترجمه: امیر رضایی، چاپ اول: قصیده، تهران ۱۳۸۰.

۶۷. لاتوش، شرژ، غربی سازی جهان، ترجمه: امیر رضایی، قصیده سرا، تهران ۱۳۷۹.

۶۸. لاتوشه، سرژ، غربی سازی جهان، ترجمه: فرهاد مشتاق صفت، چاپ اول: سمت، ۱۳۷۹.

۶۹. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و غرب، ترجمه: محمدتقی فخر داعی گیلانی، چاپ چهارم: بنگاه مطبوعاتی علمی، تهران ۱۳۳۴.

۷۰. لوئیس، برنـارد، برخورد فرهنـگ ها، ترجمه: بهمن دخت اویسـی، فرزان و مرکز بین المللی گفت وگوی تمـدن ها، تهران ۱۳۸۰.

۷۱. لیپست، مارتین، دائرهالمعارف دموکراسی، ترجمه: جمعی از مترجمان، چاپ اول: وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۳.

۷۲. م. لیلیانتال، آلفرد، ارتباط صهیونیستی، ترجمه: سیدابوالقاسم حسینی، نشر نو، تهران ۱۹۷۹.

۷۳. متقی، ابراهیم، رویارویی غرب معاصـر با جهان اسـلام، چاپ اول: سازمان انتشارات پژوهشـگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۸۷.

۷۴. محمدی، منوچهر، آیندهٔ نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۷.

۷۵. مریجی، شـمس الله، سـکولاریسم و عوامل اجتماعی شکل گیری آن در ایران، چاپ اول: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۸۲.

۷۶. مصباح یزدی، مجتبی، فلاسفهٔ اخلاق، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۸۷.

۷۷. مصباح یزدی، محمدتقی، تهاجم فرهنگی، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۷۶.

۷۸. مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب حضرت مهدی(عج)، صدرا، تهران ۱۳۸۶.

۷۹. معـاونت پژوهش، ادارهٔ همـایش هـا و نشـست هـای علمی، اسـلام و غرب، چـاپ اول: مؤسـسهٔ آموزشـی و پژوهشـی امام خمینی، قم ۱۳۸۸.

۸۰. مک کین، ایان، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه: حمید احمدی، چاپ اول: میزان، تهران ۱۳۸۱.

۸۱. موسوی، سیدرضی، شرق شناسی و مهدویت، چاپ اول: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، قم، ۱۳۸۹.

۸۲. مهدی زاده، سیدمحمد، نظریه های رسانه، همشهری، تهران ۱۳۸۹.

۸۳. نای، جوزف، قدرت در عصر اطلاعات، ترجمه: سعید میرترابی، پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، تهران ۱۳۸۷.

۸۴. نیکسون، ریچارد، فرصت را از دست ندهید، ترجمه: محمود حدادی، اطلاعات، تهران ۱۳۷۱.

۸۵. وود، اندروهی، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران ۱۳۷۹.

۸۶. وود، اندورهی، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم: وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۳.

۸۷. وینسنت، اندرو، ایدئولوژی های سیاسی مدرن، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، ققنوس، تهران ۱۳۷۸.

۸۸. هال سل، گریس، تدارک جنگ بزرگ، ترجمه: خسرو اسدی، رسا، تهران ۱۳۷۷.

۸۹. هال سل، گریس، یدالله: چرا ایالات متحده آمریکا برای اسرائیل از منافع خود می گذرد؟، ترجمه: قبس زعفرانی، هلال، تهران ۱۳۸۴.

۹۰. هانتینگتون، ساموئل پی، چالش های هویت در آمریکا، ترجمه: محمودرضا گلشن پژوه و دیگران، ابرار معاصر، تهران ۱۳۸۴.

۹۱. هانتینگتون، ساموئل، برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه: محمدعلی حمید رفیعی، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران ۱۳۷۸.

ص: ۲۸۵

۹۲. هانتینگتون، ساموئل، سامان سیاسی در جوامع دست خوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، علم، ۱۳۷۵.

۹۳. هلال، رضا، مسیحیت صهیونیست و بنیادگرای آمریکا، ترجمه: علی جنتی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم ۱۳۸۳.

۹۴. الیاده، میرچا، فرهنگ و دین (مجموعه مقالاتی از دایره المعارف دین)، طرح نو، تهران ۱۳۷۴.

۹۵. یحیی، هارون، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ترجمه و تدوین: نصیر صاحب خلق، چاپ دوم: هلال، تهران ۱۳۸۵.

منابع انگلیسی

۱. Albert Hourani, Islam in European, New York: Cambridge university Press, ۱۹۹۱.

۲. Allen Hertzke, How christians fit into Middle East Equation, National Public Radio, Talk of the Nation (transcript), ۲۳ April ۲۰۰۹.

۳. Anson shupe William A Stacey, Born Again Politics and moral majority, New York: Edwin Mellon-Press, ۱۹۸۲.

۴. Bernard Lewis, Islam and the west, New York: Oxford Press, ۱۹۹۳.

۵. Billy Graham, The Approaching Hoofbeats, Washongton DC, NewYork Routledge,۱۹۹۴.

۶. Durant, Will, The Story of civilization, vol IV, New York, ۱۹۵۷.

۷. Eli Barnvi, A Historical Atlas Of the Jewish People: from the Time, Oxford University Press,۱۹۹۵.

۸. F.D. Kassin. Etal, muslim socieies and Psychological warfare, Journal of sociology, ۱۸, ۲۰۰۴.

۹. Francis Fuku yama, The End of History and the last man, New York: The free press, ۱۹۹۲.

۱۰. Francis Fukuyama, Their target: The Modern World, News week, Jan ۲۰۰۲.

۱۱. Gottschalk, the foundations of the modern world, NewYork۱۹۶۹.

۱۲. Hafez Sabry, Letter to President Bush on the war on Terrorism, Project for the American century, ۲۰۰۳.

۱۳. Hal Lindsey, Battle for Jerasalem, NewYork, ۲۰۱۰.

۱۴. Hal Lindsey, The late Greate Planet Earth, NewYork, ۱۹۷۰.

۱۵. Hal Lindsey, Where is America in prophecy?, NewYork Times, ۲۰۰۱.

۱۶. Hat Lindsey, Countdown to Armageddon, NewYork Times, ۱۹۸۳.

۱۷. Horton, Michael, The cherch and Israel, Modern Reformation, London Athlone, ۱۹۹۴.

۱۸. Huntington, Samuel P; of Harvard dies at ۸۱: the New York times, December ۲۷,۲۰۰۸.

۱۹. Jashua Creen, Good’s Foreign Policy, Washington Monthly, nov۲۰۰۱.

۲۰. Joseph Klapper, the effects of mass communication, New York free Press, ۱۹۶۰.

۲۱. K. Hadden, Jaffrey E. Swann, Charles, Prime Time prea chers, Massachuse tts: Reading, ۱۹۸۱.

۲۲. Karen Armestrong, Holy war, The crusades and their Impact on todays world, London: macmilan, ۱۹۸۸.

۲۳. Katz, S, David and H Popkin, Messianic Revolutio, London: Penguin Press, ۱۹۹۰.

۲۴. Lewis, Brayan E. How has Dispensation alist Affeceted American Policy in the Middle East?, Amridge university, ۲۰۰۹.

۲۵. Nathanc. Belth. A promise to keep: A varrative of the American Enconter with Anti-simitism, NewYork: Times Books, ۱۹۷۹.

۲۶. Oxford Advanced Learner’s Dictionary, Landon: Athlone, ۱۹۹۸.

۲۷. Pat Rbertson, The End of the Age, London: Virago, October ۱۹۹۵.

۲۸. Pat Robertson, The new world order, Washington: U.S Department of Defense, ۱۹۹۱.

۲۹. Political Islam is a Threat to the west, in Islam: Opposing view points, usa: Greanhaven Press, ۱۹۹۵.

۳۰. Richards, Rob, Has God finished with Israel? Monarch: crowbough, Middle East Journd, ۱۹۹۴.

۳۱. Robert Allison, The crescent obscured: The united states and the muslim world, ۱۷۷۶-۱۸۱۵, New York: Oxford university Press, ۱۹۹۵.

۳۲. Smith, Robert O. Toward a Lutheran Response to Christian Zionism, continent desk direct for Europe and the Middle East, Elca-Global Mission, March, ۲۰۰۸.

۳۳. The Encyclopedia Americana, American corporation, New York-Chicago, ۱۹۴۸ edition, vol ۲۳-۲۴.

۳۴. Vamik Volkan, The Need to have Enimies and Allies: from clinical Practic to International Relationship, Northvale: Aronson, ۱۹۹۴.

۳۵. William Kristol, Following God Abroad, NewYork Times, May ۲۱, ۲۰۰۲.

مقالات:

۱. احمدوند، شجاع، «اسرائیل و ایدئولوژی صهیونیسم سیاسی»، مجلهٔ پژوهش حقوق و سیاست، سال ششم، شمارهٔ ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.

۲. خاکی قراملکی، محمدرضا، «خاستگاه و جایگاه سکولاریسم در غرب و ایران»، مجلهٔ معرفت، موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، شمارهٔ ۷۹، سال۱۳۸۵.

۳. خدابخش، داوود، «قدرت و میراث نومحافظه کاری در آمریکا»، مدرسه، سال دوم، شمارهٔ پنجم، زمستان ۱۳۸۵.

۴. رایت، رابین، «اسلام و دموکراسی غرب»، ترجمه: علی رضا طیّب، مجلهٔ سیاست خارجی، بهار ۱۳۷۲.

۵. زرنشان، شهریار، «مقاله عبور تاریخی»، سایت باشگاه اندیشه، داریوش آشوری، ما و مدرنیته ۱۳۸۷.

۶. شریف زاده، رامین، «هالیوود و فرهنگ سازان شیطانی»، فصل نامهٔ کتاب نقد، شمارهٔ ۳۲، سال.

۷. عبداللهیان، حمید، «تحلیلی تاریخی بر تکوین مفهوم پایان تاریخ در سینمای قرن ۲۱»، فصل نامهٔ مشرق موعود، شمارهٔ ۱۸، ۱۳۹۰.

ص: ۲۸۸

۸. فوکویاما، فرانسیس، «اسلام و جهان مدرن»، ماه نامهٔ آفتاب، ترجمه: سعید کوشاباش، شمارهٔ ۱۳، ۱۳۸۱.

۹. فوکویاما، فرانسیس، «فرجام تاریخ و واپسین انسان»، ترجمه: علی رضا طیب، مجلهٔ سیاست خارجی، سال هفتم، شمارهٔ ۲۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۲.

۱۰. کاویانی، آرش، «سومین معبد»، موعود، سال هشتم، شمارهٔ ۴۶، شهریور ۱۳۸۳.

۱۱. مستکین، عبدالمهدی، «رنسانس نومحافظه کاران»، ماه نامهٔ همشهری دیپلماتیک، شمارهٔ ۱۵، تیر ۱۳۸۳.

۱۲. نقیب السادات، سیدرضا، «روش شناسی تحلیل و استنباط مضامین موعودگرا از فیلم های سینمایی»، فصل نامهٔ مشرق موعود، شمارهٔ ۲۱، ۱۳۹۱.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹